



۲۲۷ برگ ۵۴ مجلد

برابر باص ۲۸۰ من ۱۴ س ۷۷۴

بازدید شد  
۱۳۸۵

بازرسی شد  
۶-۳۷

۱۰۲۵۷-۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: کتب و الاثبات  
مؤلف: عبدالواحد طوسی  
موضوع: تاریخ و جغرافیه  
شماره ثبت کتاب: ۸۷۶۹۶

۱۳۳۱.۵



۴۰

خطی - فهرست شده  
۱۲۶۱۵

۲۲۷ برگ ۴۵۴ مخبر

۷۷

برابر باص ۸۰

بازدید شد  
۱۳۸۵

بازرسی شد  
۶ - ۲۷

۱۰۲۵۷-۵

مجلس شورای ملی

تظاری  
ابوالقاسم محمد علی ابراهیمی  
شماره ثبت کتاب  
۱۳۸۵

۴۰

۱۹۵۵  
مهره کتابخانه

شماره ثبت کتاب  
۸۷۶۹۶

خطی - فهرست شده  
۱۳۶۱۵



۲۲۷ برگ ۵۴ مجلدات

برابر باص ۲۸۰ من ۱۴ س ۷۷۴

بازدید شد  
۱۳۸۵

بازرسی شد  
۶ - ۳۷

۱۰۲۵۷-۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: *تذکره ملا محمد باقر*  
مؤلف: *میرزا محمد باقر*  
موضوع: *تاریخ*  
شماره ثبت کتاب: ۸۷۶۹۶

۱۳۸۵

۴۰

خطی - فهرست شده  
۱۳۶۱۵



- فهرست
- ۱- الفیاض و تفویض مهم صاحب عیاری به یکی از ارباب مستحق
  - ۲- نشان صاحب عیاری خواجہ نظام الدین عبدالحی زنگی
  - ۳- در باب بخشش و بخشیدن خسرو اندخت به مولانا علی کمال از وزیران
  - ۴- نشان صاحب عیاری خواجہ میر علی
  - ۵- در باب تفویض مهم خادمی مداریس سلطان فی بامی بابا محمود
  - ۶- الفیاض در باب صاحب عیاری
  - ۷- در بخشش مطالبات دولتی اندیشا عارفات ابن صبوحی قونی
  - ۸- تفویض مهم اشراف حیات منار تصدیق الرحمن علی ع و خلد بلخ بخواجہ جمال الدین
  - ۹- تفویض امانت منار زرگار کارگاه مولانا محمد الدین
  - ۱۰- نشان شخصیت ملا مکہ بنام مولانا کمال الدین عبدالرزاق
  - ۱۱- تفویض مهمات دارالشفا بصدور ملک آغا
  - ۱۲- در باب عیادت که بمنزله عیادت است
  - ۱۳- ابن نغزانه آن عیادت
  - ۱۴- سمیع مصدر لفتح نامه در ملاطین لغیر منور یا رکار محمد میرزا
  - ۱۵- فقره ثانیه
  - ۱۶- عنوان در باره آئینه طبعه انام الکیم اقام غرض منور اندک در زر و زر
  - ۱۷- سطر اول از زبان بعضی از کارگران که غرض داشت برسیل کتابت غرض و نه
  - ۱۸- از اشیای شیخ رشید الدین ابوسعید میرزا
  - ۱۹- فی شریعت الیه بنده لرحمته مال حضرت پادشاه
  - ۲۰- از زبان فتح محمد و لایق دین خوانی همان پادشاه
  - ۲۱- از زبان مولانا فتح محمد بن محمد بن سلطان محمد میرزا با لایق از دست حضرت پادشاه
  - ۲۲- از زبان سید ابوالحسن که پادشاه مذکور نوشته
  - ۲۳- از زبان سید محمد آتش به ملک یحیی والی کسین
  - ۲۴- در باره ترخانان کمال الدین ترخان شاعر
  - ۲۵- نشان در سلطان حسین میرزا در باب ترخانان آما محمد روز افزون برادر آما علی سید و بن ماندرا
  - ۲۶- در باب ترخانان خواجہ زاده دوست حضرت خواجہ عبدالباقی میرزانی
  - ۲۷- نشان سلطان ابوسعید میرزا در باب ترخانان کمال الدین شاعر
  - ۲۸- نشان سلطان حسین میرزا در باب کمال الدین
  - ۲۹- در باب ترخانان کمال الدین شاعر
  - ۳۰- از زبان خواجہ علی کاتب که کیم سلطان ابوسعید میرزا نوشته

خطی - فهرست  
۱۵

- ۳۱- غرض داشت از زبان عزیز بن محمد بن سلطان ابوسعید میرزا در احوال و احوالات حوض
- ۳۲- باقی سر پهلوان محمد ابوسعید کشتی گیر سلطان حسین میرزا نوشته
- ۳۳- ابن نغزانه از زبان سلطان فی بامی بخواجہ جمال الدین
- ۳۴- در خواست شکر و استاد احمد نائی بنوای سلطان حسین میرزا عیادت
- ۳۵- از زبان ابوسعید محمد آتش لایق دین خوانی همان پادشاه
- ۳۶- از زبان یکی از مستأجران وقت به سید غیاث الدین مبارک
- ۳۷- هم از زبان او در جواب مکتوب ملک حکیم که نوشته
- ۳۸- با شکر فواید نامدار به عبدالدخان که بنوای هرات کرده بود نوشته بقم
- ۳۹- لطیف رقم حضرت عیادت بنوای هرات و شکرهای امیر نظام الدین سلطان ابرار
- ۴۰- از زبان سید ابوالحسن بامی سید مراد نوشته در جواب سلطان حسین میرزا با لایق
- ۴۱- از زبان ارشاد بنوای شیخ ابوسعید لویانی بامیر خسرو شاه +
- ۴۲- از زبان یکی از مستأجران به بنوای خواجہ محمد با لایق از دست حضرت توحید و توحید
- ۴۳- از زبان یکی از مستأجران به بنوای وزیران
- ۴۴- بقعه دیگر از اعظم به امیر نظام الدین علی شکر در باب تقویم
- ۴۵- جواب مکتوب مولانا علی قوشچی در وقتیکه در وقتیکه خود شرح تجرید به هرات
- ۴۶- به مولانا علی قوشچی در طلب شرح تجرید کورگانی
- ۴۷- به مولانا علی عراقی در وقت توحید او از مردم به خواصان
- ۴۸- به سید معین الدین ولد سید صدر الدین شکر از دست حضرت توحید و توحید
- ۴۹- به مولانا غیاث الدین قاضی نیشابوری
- ۵۰- ابن رقیه از زبان یکی از اعززه نوشته بامیر خسرو زاده (به سید ابوسعید میرزا)
- ۵۱- به سید نور الدین ولد سید صدر الدین مذکور
- ۵۲- به شیخ صدر الدین عراقی
- ۵۳- به ملک حکیم که
- ۵۴- به شاعران بامیر خسرو که کورگانی علم حضرت توحید و توحید
- ۵۵- به امیر عبدالدین سید ناصر الدین که که سید ابوسعید میرزا
- ۵۶- به کمال الدین سید خرد و توحید مذکور
- ۵۷- به مولانا علی قاضی صدر الدین که که در وقتیکه پادشاه به لایق بن میرزا آما میرزا بود

۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷



۵۸ - به خواصه قطب الدین طار و وس نوشته

۵۹ - به خواصه قطب الدین فیروز نوشته

۶۰ - مولانا حاجی، معروف مشهور مقصود ضمیمه علی صالح السلام و الحی

۶۱ - از جانب حافظ غیاث الدین نجواصه فیض الدین دیوان

۶۲ - از زبان منوچری از فضلای وقت فتح الاسلام خواصه مکتوبه

۶۳ - از زبان خطیب هرات در جواب مولانا احمد علی خوارزمی

۶۴ - از زبان خواصه ابوالفضل مضمون به والدین کوار و خواصه عبدالله

۶۵ - از زبان خواصه غیاث الدین دهر در جواب عطا الله کرمانی از قزوین

۶۶ - اعلام دوم

کتابت ارباب دلت متقسم به دو عبارت

عبارت اول: که امور طلب انشاء آن خود را

۶۷ - از زبان امیر علی شیر نوایی بپادشاه آذربایجان و سلطان یعقوب بیگ

در باب وجود معشوقه

۶۸ - از زبان خواصه نظام الملک در جن امامت به داماد او امیر مسعود فیض الدین

حسین بن امیر قریش نشا ابوری نوشته

۶۹ - از زبان یکی از امراء در جواب امیر عبدالرحیم صدر نوشته از هر چه باشد

۷۰ - از زبان امیر و شایسته مولانا شمس الدین صاحب کشف

۷۱ - عبارت دوم

و نیز مستحق انشاء آن بوده اند

۷۲ - از زبان خواصه محمد الدین محمد خوافی بامیر نظام الدین علی شیر نوشته در تزیین

مرداری و صدارت و هواداری

۷۳ - از زبان خواصه مشار الیه مولانا میر دیوان سلطان ابوسعید میرزا

۷۴ - این کتابت نیز است علیه خواصه مذکور در جواب مکتوب خواصه فصیح الدین

صالحی نوشته

۷۵ - و هم از زبان خواصه مشار الیه نجواصه علامی الدین کرمانی

۷۶ - اصحاب با استدعای مشار الیه نجواصه شمس الدین محمد

۷۷ - از زبان یکی از وزراء نجواصه شمس الدین محمد

۷۸ - از زبان خواصه حلال الدین فیض الدین خواصه عبدالله دیوان نوشته

۷۹ - از زبان دیوان شمس الدین شرافت به یکی از ارباب جواف

۸۰ - اصحاب ساداته الی بعضی خلافت

۸۱ - از زبان یکی موسی و دعا به سید الدین محمد دیوان در جواب مکتوب حافظ عرب

۸۲ - از زبان والده خواصه حیدر الدین فیض الدین علامی

۸۳ - در وقت تاجیه بعد شریف نعمت آباد که معارف و معنی سلطان حسن میرزا بنده

۸۴ - وقت تاجیه میرزا رفیع کائنات خواصه ابوالوالد از جواف خواصه نظام الملک خوافی

۸۵ - وقت تاجیه موقوفات ممد سلطنت پناه به بریده بنو

۸۶ - وقت تاجیه خواصه حبیب الله حکامی

۸۷ - فقره ثالث تاجیه فیضی فیضی خود در بیان محاسبات بصورت آن ششانه

۸۸ - تزیین این فقره - صنایع قشیر - در وقت تاجیه و استعاره خیال شده

۸۹ - باستان اول: باستانان افادت پناه و والد علیا به معارف دستگاه و هشتاد

۹۰ - باستاند العلماء مولانا معز الدین فتح حسین

۹۱ - خطاب افاضل اباب نظام الله الدین داود الخوافی

۹۲ - خطاب فضایل پناه مولانا معین الدین قونی

۹۳ - باستاند العلماء معز الدین فتح حسین نوشته

۹۴ - خدمت مولانا نور الدین عبدالرحیم حجابی نوشته

۹۵ - حضرت والدین نور الدین عبدالرحیم خود و عصبه و اقسام

۹۶ - در جواب مولانا ابوالفضل العارف مولانا محال الدین حسین و عطف حافظی

۹۷ - بقای زاده قاری که از عطا خواص یا دشتا شده بود

۹۸ - سلطان غیاث الدین پادشاه مندوب در وقت نقاشی کتابت کرده

۹۹ - محاسن هایدن پادشاه ارسال غوره و فی که بمیان نقاشی مکتوب و انشاء غوره

۱۰۰ - از جانب ابوسعید خان دیوان کامیاب اعلی نوشته

۱۰۱ - این مکتوب بکارل خان ابن ملک حسن نوشته

۱۰۲ - بپادشاه کابل سلطان الف یک صیور

۱۰۳ - کتابت فی سلطان خلیل والی ملک عراق نوشته

۱۰۴ - از خواصه میر احمد خوافی خواصه قوام الدین نظام الملک

۱۰۵ - تاجیه دوم: مرامت صاحبان طبع و بالین انیس

۱۰۶ - خیال اول: نامه های امراء و سادات حیدر و به امیر علی شیر کائنات غوره و انظار آگاه

۱۰۷ - غرض نامو که از خواصه به الدین محمد





- ۱۷۴ - سبکی از سلاطین در سر خود گفتند فرموده در وقت کشتن در این از ولایت فرستادیم هر آینه بود.
- ۱۷۵ - در وقت کشتن این قیصر را مقرر شد (دوم) افتاد و در قلم در بارگاه کشتن آن حضرت در بارگاه این
- مکتوب بنده را برادر فرمود (تسلیم شد) این کتاب در کشتن آن منش خلقی است
- ۱۷۶ - استعفاء در محبت نامه
- ۱۷۷ - در جانب امیر خسرو بن امیر خسرو عطاء الدین حبیبی
- ۱۷۸ - مودت نامه های خواصه فضل الله بیاراسته بدان ایله دیکدی در این اوراق با حجاب
- ۱۷۹ - انصاف مودت نام
- ۱۸۰ - " " "
- ۱۸۱ - " " "
- ۱۸۲ - " " "
- ۱۸۳ - " " "
- ۱۸۴ - " " "
- ۱۸۵ - " " "
- ۱۸۶ - " " "
- ۱۸۷ - " " "
- ۱۸۸ - **مقطع** : در این اوراق باقیمت ملاقات دارد " **دو قسم است** **مقطع** **مقطع** یکی
- دوم** **قافیه** **تم** **المقال**
- ۱۸۹ - **مقطع** **فرد** **تغزیت** **نامه** ها
- ۱۹۰ - **موج** **فرورد** **سلطان** **حسن** **میرزا** **ارتغزیت** **یکی** **زرت** **فرزند** **او**
- ۱۹۱ - **از** **میرزا** **مولا** **قوشی** **سید** **رفیع** **الدین** **سید** **الدین**
- ۱۹۲ - **از** **میرزا** **فرهاد** **نظام** **الملک** **خواجه** **فرزند** **آن** **لیکن** **بنت** **او** **ارتغزیت** **میرزا** **فرزند** **او**
- ۱۹۳ - **از** **میرزا** **فرهاد** **غیاث** **الدین** **و** **هدار** **ارتغزیت** **مردم** **او** **در** **نظم** **الدین** **طبع** **کافی**
- ۱۹۴ - **قافیه** **انسانی** **لوح** **قافیه**
- ۱۹۵ - **ان** **لوح** **تربت** **ولده** **سلطان** **حسن** **میرزا**
- ۱۹۶ - **لوح** **ترار** **میرزا** **الدین** **الحق** **میرزا** **معین** **الدین** **الدین** **الدین**
- ۱۹۷ - **ان** **لوح** **ترتیب** **دستور** **مغفور** **خواصه** **پیر** **احو** **خواصه**
- ۱۹۸ - **لا** **مسترا** **د** : **در** **امور** **اد** **بعضی** **مقولات** **نزل** **آن** **میرزا**
- ۱۹۹ - **ن** **ن** **سلطان** **حسن** **میرزا** **در** **باب** **صیانت** **نظم** **فرمان** **که** **بر** **نظم** **آن** **نظم** **دافت**
- ۲۰۰ - **از** **میرزا** **حافظ** **عرب** **ها** **نزل**
- ۲۰۱ - **در** **میرزا** **ن** **ن** **خواصه** **فیض** **الدین** **میر** **حسن** **با** **نزد**
- ۲۰۲ - **مختص** **مجموعه**
- ۲۰۳ - **لطائف** **ارباب** **لایم** **که** **لغیر** **او** **دوره**
- ۲۰۴ - **خط** **آزاد** **مخدم** **خواصه** **نظام** **الدین** **عبد** **الحی** **میرزا** **که** **صاحب** **عبارت** **تغذیل** **ما** **میرزا** **نزل**
- ۲۰۵ - **نامه** **امیر** **بیگ**

پایان  
بخش

خطی - فهرست  
۱۵

این اوراق خاص السید

میرزا

میرزا

میرزا



و مراحم کرد اینده و بتجدید و تاکید جمیع عسرات و خطبات  
 او را من السوابق و الدواحق تجسیدم و جهت تبیین حضرت  
 او بکتوبی بجناب سلطنت مآب سلطان اعظم اکرم انعم  
 اعتقاد ملوک العرب و العجم باسط بباط الاثر و الامان  
 متمثل فی ان الله یأمر بالعدل و الاحسان مہارز اللطمة  
 و الدین حسن بیک اعلی اسد فی دوام اللطمة ثانیة و اعان  
 اعوانہ بشرف نفاذ رسایندم و مقرب الحضرة اللطانیة و  
 مؤمن الدولة الخاقانیة نظام الدین امر علی شمر کہ سلسله  
 دولت را نظامی مجدد و انتظامی و کدات و رشقی امور  
 محتاجان و فز و ماندگان محض خیر و عین کرامت از سر  
 شفقت و اہتمام با اعتقادات و درست بقصد و تصنی  
 جمیع مصالح و منافع احوال و امال او کشته یکی از معتقدان













اینست حضرت علی و حضرت فاطمه  
از آنکه در دنیا بودند از آنکه در آخرت  
بودند و اینست که در دنیا بودند  
و اینست که در آخرت بودند

[illegible][illegible]



[illegible]

وامرای ملک آرای و صد درویشان و وزیران صاحب  
حزب و منتسبان عقیده و دولت با تقوا و لایح بنیان و علما و شایخ  
و افاضه بر همان و مباشران اشغال سلطان و مستقریان احوال  
دیوانی اصلاح مآل و انسخه بالخیر و مآل و بدانند که چون  
حکیم سلطان و الله بکریدی کن یثا الی حدیث و اسقیم همگی  
بست بندگان بکریدی پادشاه قدیم عزشان و عظم سلطان منور  
کلمات معنوی و نیک در جات سعادت اخروی است چنانکه او در  
اوضاع و احوال و نصاب جلیل القدر شیخ بر مقتضای فواید  
القاعه کثر لایق از ماسوی اعراض می نمایند و کتب قناعت و کتب  
راغبیت شمرده بغیر کرم مطلقا التماس نمایند بلکه بطریق  
اهل الله با نیت از انقادات بمضرب و جاه دستاخته و بررسند  
افق و نور صفاء و نیت و ظل و طوس طوالت نشسته بر عزم بر اوست و عودت

در این کتاب که در این کتاب است  
که در این کتاب است که در این کتاب  
که در این کتاب است که در این کتاب  
که در این کتاب است که در این کتاب

[illegible][illegible]

پادشاه حقیقی میکنند و الله ذو الفضل العظيم و از احمد  
در خلا این احوال عدل السالکین و ذیل ارباب الحق و البیّنات  
الدین بابا محمود که لایحه جمهور اسلاف او دین خانوده خلافت  
قد نابعه قون در سکه امراء تا مدد عال مقدار ثروت انظام داشته اند  
و او نیز مدد ما خد دولت روز افزون بکمال آید و جیداً آید تا علی الله  
و آنا علی آثارهم پیروزون مقتدون علی الدوام بعنا یان ضرر و نه  
قد عواطف بی دریغ پادشاهانه متان و سرازیر گشته از دمه خواص مجلس  
مجمع العواطف سعود المراتب بر بود تا عاقبت الامر توفیق الی ربی  
طریق او گشته بر حسب منطوق الآتیه امین بر آید ان الله بکوا کاد قه  
و قنا سبل تمام و رعیت مالاکلام بخود و در مدرسه همایون سلطان  
و روحیه بهشت آیین تربیت نفیس مورد الا نوار داری که در ظاهر دار  
اللطیفه از بیانات دولت خیر انجام است و حقیقت آنکه در تمامت ریح

[illegible]







از قبل اقبال هم که بعد از آنکه عرب و عجم از تنفیضات قاضی عمرت  
 و تنفیضات امر از سعادت دنیا و آخرت نداشتند و مقارن  
 این حال یکی است چیز افهام بر وجه اخلاص و بینا زندی تمام  
 مترجم امضای آن نیت مذکورده کفایت هر امری از لوازم  
 آن امر خلیل را با تمام صاحب عمل و ابی درایت که شایسته  
 نهد آن شغل تواند بود معوض می کرد اینم معذور شد که خواص  
 توأم الدین ابو القاسم که در خانه واده خلالت روز افزون  
 اباعن جد متصدی امور نیابت دیوانی بوده اند او توفیق  
 اعراض از تخریفات بلا طایله دنیاوی یافته ملازم آن  
 استاد فذیبی آشیان است مشرف و کار مزایای عمارت نامدار  
 و صاحب رعایت آن سرکار روضه مقدسه باشد و در مهلت  
 نهی که حجت موقوفات آن مجتبه مقام بموجب حکم همان مطاع



جادی مرساند بی توقف شرایط اتمام بجای آورده بر چند  
 زودتر با تمام رساندن باید که مشارالیه را به استغلا قضا کند  
 غیر مقید این امور داشته جماعت استادان و کارکنان  
 عمارت و مباشران و کارگذاران زراعت در باب آن  
 مهمات از مقتضای سخن و صواب دیده او تجاوز جایز ندارند  
 و چون از عمل سرانجام آن مهمات نفی نماید برسم حق اتمام  
 او در بارش عجل مبلغ پنج هزار دینار کیکی و مقدار صد هزار  
 غله مناصفه بوزن شرع از محصولات حلال و مال بلخی مقصود  
 و کسور بد و رسانند مقدمات که چون مشارالیه را بوجه  
 عنایت از مهمات دیوانی معاف نموده بشق سهام سرکار  
 روضه مقدسه باز داشته باسم بلخ تکلیف امور دیوانی  
 و شلقات آن متعرض نگردند و **ایضا در تفویض املت**

**مزار پدر کارگاه بنام مولانا عمادالدین حجت الله**  
 متصدیان اشغال ملک و ملت و مباشران اعمال دین  
 و دولت و متولیان و کارگذاران موقوفات دار  
 السلطنه هراة هیت عن تطرق الآفات والعاهات  
 بدانند که چون از دیوان قضای الهی مستور خلافت  
 و زمان رویی ما را بتوقع **ای جاعلک للناس اماما**  
 مسجل نموده اند همگی هست بهایون بتدریج بقاع  
 حیات و احیاء بر اسم مبرات مصروف و موقوف میدانیم  
 و همواره صورت تعلیم طاعات و عبادات و تهذیب  
 اعمال صالحات و سایر مذبات بد لوح ضمیر انور کما  
**کانت فی الجحیر** ثابت و لاسخ می گردانیم بناء علی ذلک  
 خاطر قیاض بتفویض تشییق هر یک از این امور بمصاحب



عمله واضح الاستحقاق متوجه وملتفت میکردند بآنچه  
 بعضی صنات تازه و فیض برکات بی اندازه باشد  
 بتخصیص احوال مزار قدس آثار و مورد الانوار  
 شیخنا و شیخ الاسلام الاعظم مرشد طوایف المستکین  
 فی العالم سلطان المشایخ والآفاق برهان الاولیاء  
 الحق سبحانه علی الاطلاق قطب فلک هدایت و انبیا  
 آفتاب پیر سعادت نحن انصار الله سید  
 راه روی کو بطریق صفاء رفعة قدم بر قدم مصطفی  
 کاشف اسرار ربوبیة ربہ الباری کامل الوقت  
 ابواسمعیل خواجه عبدالله الانصاری قدس الله روحه  
 وزاد فی اعلیٰ علین فتوحه که یقتضای نحوای  
 ان له ابایشی کبیرا طرخی از اغصان اشجار طاهره نژاد

عالی نهاد ما از ان اصل رفیع منشعب گشته و لا محاله با هر  
 وجود ارتفاع درجات طول و عرض جلالت خاندان خلافت  
 الارض موجب مباہات و مغاضبت دنیا و آخرت تبارک  
 حال این شغل جلیل العلامة امامت و اقامت صلوات  
 حق در ان کعبه امانی و قبله اقبال مولانا اعظم اویع  
 امیر اکرم مقتدی الامم بواسطه العلم والتعوی مولانا  
 عماد الدین حجت الله وفقی للاحیاء مراسم السنه والجماع  
 مؤمن کشت که حیثیت یقین الشریعة الشریفة از عهد ادا ی  
 آن تقبی نمایند و هر روز بر تلاوت یک سوره پاره تمام از  
 کلام معجز نظام ملک علام در سرفراز کوار حضرت  
 شیخ الاسلام و سوره پاره دیگر از روی اتمام بر سر  
 روضه فیض اتمام پدران نادر سعادت و زجام







حواس ظاهره از قوت فعلی خود باز ماند اصطیاد  
 و جوش معارف متوهم و متصور نکرد و لهذا اصحاب  
 خیرات و انجواب میرات ملاحظه این حالات نموده  
 اسباب علاج اهل عالم و اصلاح مزاج بنی آدم بسبیل  
 اطباء حاذق فایق و تغییر انبیاء بیمارستانهای لایق و این  
 ترتیب و تثبیت نموده اند و خود را بواسطه تمییز  
 این اسباب مستجاب اجری حساب و حق احیایها حکما  
 احیا الناس جمیعاً که دانیده و بحکم روائت الذي انزل  
 اللہ انزل الدواء در ان الله امر ان واعراض طوائف  
 انسان قدر الوسع والامکان شرایط انسان بظهور  
 رسانیده از انجمله حضرت والدة مرحومه مغفوره ملکن  
 آغا برد الله مضجعا جملة اغراض فوايد این ثوابت

نفس

نفس ۱۵

در نفس نفیس و ارسلطه براه حجت عن الافات والبلایا  
 دار الشقا و ساخته و چون درین مدت میجا نفس با حیا  
 آن پیر داخه علا خلل بقطر آن راه یافته و بواسطه  
 فضیلت ایام سلک انتظام امور آن انحلال و انقضاء بدین  
 الزمة الامن والصلح مهم بنا بر آن درین وقت پرتوی التفات اکبر صفات بر  
 ساحت تعریف و ترویج انجا انداخته نام مهم و عنان  
 سر انجام آن مقام را بکف کفایت و ید درایت مولانا اعظم  
 قدوة الحكماء بنی الام مولانا مسیح الدین حبیب الله  
 طبیب تقویین مذکوریم که بروجهی که از وفور دانش  
 او سرزد بدین امور قیام نموده احباب علم و اخلاص  
 بروضیات طلاب آن طریق و سلاک آن طریق بروجه  
 احسن گشاده دار و سبیل حکام و سادات و قضات و علما



و اصحاب مراتب و ارباب مناصب و اشراف و اہالی  
و متولیان اوقاف انکہ مولانا مشار الیہؒ تنہی  
الاستقلال مقصدی این امور و اشغال دانستہ آخہ  
از لوازم و مواجب و متعلقات و منسوبات این منصب  
است مخصوص او شناسند و از صواب دید او کہ ہر این  
متضمن اجبا سر اسم این امر خواهد بود عدول و انحراف  
نورزند و او را مادیون با استقلال شناسند

و این نیز از آن جمله است

جون مبدع حکیم جلت حکمت که قانون شفا جزا ز دار  
الشفا رحمت او که و تَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ  
وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ رومی نماید و ترتیب ادویه و  
اشریه در نذای امراض و اعراض از غیر طبیب لطفاً

که وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ سازگار و سودمند نیاید  
و اققان از کلیات علوم و معارف را که خلاصه آیه شریف  
از کان اند علی العموم بر خست خلی تجلی هر نوع از اسباب  
و علامات شرف امتیاز از سایر بدن نوع مشرف نموده که  
يَدْرُسُوْهُ الَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ وَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ خصوصاً  
علم مهره و جذاق با صول طیبیه و احکام شرعیه را علی الاطلاق  
که صحت ابدان و اعمال موقوف بر استقامت  
اوضاع و احوال منوط و مربوط بدان علی ما تقتضیه اعلم  
علمانی علم الابدان و اعلم الادیان و چون صحت بدن  
که موقوف بر معرفت طب است موقوف علیه مقتضیات  
احکام شرع مطهره آمده براینه اشتغال بفن طب اتمام  
و اقدام تواند بود فلهمذا خلوص نیت مولانا الحکیم

و در این کتاب که از کتب معتبره است  
در بیان احوال و سیرت ائمه اطهار علیهم السلام  
و در بیان احوال و سیرت ائمه اطهار علیهم السلام  
و در بیان احوال و سیرت ائمه اطهار علیهم السلام

۱۲  
الفاصل بقراط الوقت وجالينوس الزمان ابو علي  
العهد واخلاطون الاوان مولانا حكيم الدين جيب  
الله الطبيب القوي كرمي دولت بديع الشان مات  
بكمال قابليت واستعداد فضول وابواب فروع واصول  
اين علم شريف را باقسام صناعات فكري وعلمي مرتب  
ومكمل ساخته و در مقامات تشريح وتشخيص مفصلا  
و مهمات آن بمنطق فصيح و مكنت صريح علم ايقان و  
ايقان برافراخته **مت** هر كه او انگشت بر نبضش نهديايد بجا  
**آنان الامراض كانه محله**  
راست دست از بهم برده بقانون شفا **ك** بران آيد  
بتوقيق خدا پيرون برد **د** دقت ماه زردی از مهر و  
كبودی از سما **د** در دمانش غير چشم د لبران پمارشيت  
زانك باشد مودمان را دیدنش عین دوا **د** بنا علی ذلك

شغل طبابت دارا شفاي كه عاليجفت ملكه ملكي الحصال  
و والداه جليل الاماله عصمت الدنيا و الدين ملكة آغا  
رومن الله روضتها در جواب جامع هرة هيت عن طرف  
الآفات يا حدث آن موفق شده **مت** فاكنصنحش چشم  
بر منظره كمال البصر آستانش جان بهر بهار دارا شفا  
پيدم هارت او معوض كشت تا بيا من انفس عيسو  
كه شربت شفا بخش دل رنجور و جلاب خوشكوار جان  
و شربت است در سزاو اوله عمل بمقتضای اين علم در  
**المزاوله المطهره**  
تشخيص امراض و اسقام و تداوي مرضي خالصا لمرضاة  
الله تعالى يد بيضاء موسوی نمايد وظيفه طوايف  
صحيحه رسقيم دار الخلافه انكه دست تصرف مولانا  
اكامل الشرا بيه را در عروق و اعصاب اين اسر فطير



بجال غور و نفوذ داده آنچه بر او و رسم آن مشرب  
 تواند بود بصلمت و استقواب او متعلق شناسند و در  
 عزل و نصب شریک دار و خادم آن بقعه خیر آثار است  
 تصرف او را قوی و مطلق دارند مقرر است که چون  
 انچه این شغل کما ینبغی تفصی نماید وظیفه کامل بموجب  
 شرح شریف و بشرط واقف گرفته بهیچ چیزی موقوف ندارد  
**بجمع مصدر بفتح فامهای سلاطین سلطنت آیین**  
 بمشوریه بار کار محمد میرزا شاهنواز سادات عظام و علماء  
 اعلام و مشایخ اسلام رسکنه مسکن و متوطنه بواطن  
 بدانند که از ابتداء طلوع افتاب سلطنت این دودمان  
 مبارکه که منشور آن بطغرای جهان آرای و آئینه الملک  
 موشح کشته تقلد امور جهان داری در هر وقت تعلق

اختصاص شعبه برومند خاقانی شایسته و بهیچ  
 یک را از انبیا اعمام بجال اقدام بر مداخلت و مشارکت  
 من بوده و چون حضرت والد بزرگوار جشید اقتدار  
 و هم تا مدد خورشید آثار ما از تختگاه عالم فانی ببارگاه  
 ملکوت جاویدانی نهضت فرموده سرادقات خلافت و  
 و پادشاهی در سعت جوار رحمت الهی برافراشتند  
 و در آن مدت حضرت عالی منزلت ما در مسند و کائن فی  
 المهد صبیحاً بحضور مزاعت زمان صبی و سرور معاشرت  
 ایام نشو و نما اشتغال تمام داشت سلطان ابوسعید میرزا  
 در قم قصد بر اکثر ممالک موروث ماکشیده بر جرئت افتاد  
 بلقیس روزگار که زیاده از حد و مقدار بود و اقدام نمود  
 و بدان قناعت ناکرده قدم عدم انصاف در مدو دعوت



چنان اضرار مانند و بات که کران و سپاه بی کران  
متوجه ممالک آذربایجان شده نداشت که  
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود بعنایت شامل  
پروردگار و قوت بازوی کامکار او را بقاص حرام  
سپیم سینه بملامد ساند و التماس بجوی مسقط لها  
متوجه فقیر ممالک نور و ث خود گشتم و در اثناء راه  
مسامح انتباه پیوسته که امیر زاده سلطان بابا که از اثر  
سطوت سلطان ابوسعیدی بکلی ترک ساکنینی نوع گرفته  
و بر طریق اسلاف خود دست از دواغی نمواند دیه شسته  
سالها در چوله و بیابان متعیر و سرگردان مرگش چون  
نخستگاه ضاسان از نزاحت غیر خال یافته بحکم اشتهار  
فرصت مجمعی ساخته و رایت دعوی سلطنت برافراشته

دست جلالت از آستین نجات پیروزان آورده دست بردی  
 بدو نمودیم که داستان بلوانی رستم رستمان داستان رفت و  
 بین تاید حضرت اله صورت کم من فیه قلیلة علیت فیه کینه  
 باذن الله بظهور آمده عقد جمعیت ایشان شد و عنان  
 عزیت بدست هریت داده مزار از برقرار اختیار کردند و برادر  
 لشکر میروزی اشکناش کرده وجهت الجاه و عینیت حفر  
 کشته چون بکشت عدد بسیار کم بودند در میان سپاهیان بدان کثرت  
 کم شد و چنانچه دشمن و دوست چون محزون و پست بهم پیوستند  
 و خویش از پیکانه می دانستند و بالجله بیات اجتماعی مزین  
 از هم مزرر ریخته صورت التیام تیر یافت و از طریق عنان  
 معاودت از بعد که قتال و خصوصیت مصروف داشته رایت عالی  
 بطرف بطام عزیت می نمود و مخالفین سرعت سیر از باد

استفاده کرده تا مقام هراه در بیع منزل توقف و آرام بخود  
 انما یحالیما والرجل یحالی تا دین و لا اشر آتش ظلم انجاعت  
 که ده داند و داند و نماند و نماند و نماند و نماند و نماند  
 روزگار نقش پذیر کشت که رعایا اسکی بننگا ندانند  
 زنگی تمام نمیکند اندر در درخت جلی بقیعتی اتمام هم آید  
 کشته بدو مه همت پادشاهانه واجب و لازم کشت که تدویر  
 این حادثه فرمایم و ایشان نیز با سپاه مزوان اظهار قبله  
 نموده تا حدود جاجرم پیش آمدند و چون اشخوف صدق  
 را در آن مرکز سابقا بعیان صریح مشاهده نموده بودند در  
 صفای ایشان متکین بود صورت مقصد فی قلوبهم الرعب  
 بظهور آمده بی انگ ی انگ بفرید کند بیل بیال جمعیت  
 سپاه خود از هم مژگسته با بعد و چند از جهول بطرف سیلابان

خطی و کتبی  
 ۱۵

استاد



وچونکه بقدر محدود و مقدر بالوف ایشان بود که نمیتند و  
بقتضای طبیعت و علت جبریت با سیاح و ضیاع غریب کشته  
و طبقات بنی آدم از باسرافتخار ایشان امان یافته و در  
سایر عدالت ما که مظهر لطف الهی و محض رحمت ناشناخته  
بخش وافی و نصیب وافر بهره ور شدند امید بطایف کرم  
بهائی آمنت که احباب جمعیت و حضور و موصیات رفعت  
و سرور روز بروز در تقاضای ترقی باشد و از کمالات  
این مواب را وظایف صدقات و مواجب نزو رات  
بتقدیم رسانند جنود دعوات استیجاب آیت هم عنان  
مقافل بر نهاده و هم رکاب رواطعش و ابحار گردانند  
اندر علی ذلک قدیر و مالا جابت جدید باشد و دست  
سلطان حسین میرزا املا فرموده \*

الحمد لله الذي صدق وعده ونصر عبده واعز جنده  
وهزم الاغراب وصدقه ولائيه بعده اما چون بطرد ملک  
نکبتش تعالی اسما ووه وتوات الاوه نفس نفیس را  
بجست انتظام امور ممالک عالم و التیام بهر مصالح اولاد  
آدم برگزید و رقم انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین  
الناس بالحق بر محیفه احوال ما کشید بکم نوحه حیث رشت  
و آنکه منصور روی است همایون بهر جام آوریم دولت  
و اقبال بهزم استقبال تلقی من غاید و عنان عزیت مبارک  
بهر جانب که مصروف من گردانیم فتح و نصرت بطریق  
استحاله پیش من آید و الله یؤید بقصره من یشاء و الله  
ذوالفضل العظیم و از شاه و تقایین تأییدات آنکه  
چون برادر اعز اجل سلطان ابوسعید کورکان که پیش ازین

رقم تصرف بر اکثر ممالک موقوفه ما کشته بود سپاه کران  
 و لشکر بی کران تربیت گردانیده بقصد احاطه ممالک روم  
 و شام مقوم شدند و بعد از حدوث این حالت اختلال  
 با امور مملکت فراسان متفرق گشته قواعد جبر و عاقبت  
 در میان طبقات رعیت که و دایع بدایع میگردیدند بتدریج بوقت  
 بر مقتضی آر بآب الدوله ملحق گردیدند و در آن صورت  
 بر ساحت ضمیمه آفتاب اشراق افتاده بایم عوالم پادشاهی  
 از مذهب الشفقه علی خلق الله روزیدن گرفت و با آنکه مجیب  
 ظاهر اباب عزیمت بدو وفق مراد منتظم نبود بملقبین الهام  
 آسمانی که چون پیشین بود سپه شکن بایش یاری ده خویش خویش  
 رایت عزم بقوت بازوی اخصوا امری الی الله برافراخته  
 از کمال اخلاص و صدق بیعت اعتماد بر ضرایف و فقرت بخش کردیم

و سمنند بذاق مانند شل سمنند در آتش و مانند  
 نمک در عنایات دریای اندوه بدل فارغ و صدر  
 شرح از حدود معلول استان متوجه صوب خراسان  
 کشیدیم <sup>المراد از این</sup> طغر بر عین نفرت اندر بیاض قلا و زره لطف پرور  
 و کلاه و جون ولایت ابورد و نایب ضرب خیام استیلای ابطال  
 رجال ماکشته متبعل که از قبل برادرشاد الیه لشکرهای کابل  
 و بدخشان و خیاب و قتلان را سر کرده بایراق تمام در مشد  
 مقدسه رضویع حل المالبها النعمه واللام نمکن بود از آسب  
 با سر و سطوت بندگان دولت ما بطرف راه کریمه تا مواضع  
 ممکن و بیغیر و جمع دیگر از امر و سرداران با غلبه کثیر از جلیل  
 و صغیر حشر کرده متعین شدند و چون رایات ظهور آیات متوجه  
 سرخ شد و فرزندان سلطان احمد با امراء سرقند لشکرهای ما و را <sup>الهند</sup>



و ترکستان زیاده از چهل هزار سوار کل مقدار آن جهت چون  
 باد از آب جیون گذر آید در ناحیت مرغاب بتزیین کار دزم  
 و یکار مشغول شدند و از سرگیری و آن یثا یذهم و یث  
 یثی جوی غافل مانده ندانستند که کل جوی بر باد شد آن شرکت  
 خام آفرید و صورت آنکه چون انا اتفاقات حسه کرد دولت  
 بحقیقت از آنست پدرش سلطان ابوسعید ابرار که از نصرت  
 دولت دولت روز افزون ما کارش و تبراج نهاده بود  
 در مقام تراباغ شکستی عظیم یافت و با وجود لشکرهای بکد  
 آراسته زیاده از سیصد هزار سوار چرا که نطق در هر یک کیفیت  
 یراق آن محیط شدی عنان کشورستان از عرصه جهان غایب  
 بگردانید و از وصول آن چیز ملک ترتیب سپاه نقران  
 زمین از هم گسسته قرار بر قرار اختیار کردند و برادرش

سلطان غیاث

سلطان محمود با بقای لشکر عراق معاودت کرده سقجه  
 همراه شد در حدود ولایت جام معتد الملک نظام الدین ولی  
 یک جان دار با فوجی از بهادران خون آشام شرب جمعیت  
 ایشان بخاشاک تغذیه مکرر ساخته غنایم بی نهایت و نعمان  
 کثیره یافتمند و گرفتند و پیاده در راه به شورا آن امر صورت  
 اجتماعی نقش بست و هر نوع تحولات کرده رایجی بر افراشت  
 اما هنوز آرام ناکرفته از دست بر دیواران لشکر نیروزی  
 اش پای قرارش از جای هرفت و طریق هر بیت بجانب سلامت  
 معقر شناخته روی ابداد بصوب خزار نهاد مخالفان هر را  
 یک بیک بدولت ناز چانه در رفتن آملان مان افکند **بیت**  
 یکی برد یکی را فلک بختی **بیت** کلور بود یکی از خان مان بر کند  
 و چون از عنایت بی غایت آفرید کار جلت الاوه و عت خواوه

صوت نعت فزای (تأملنا لک فمما شینا از جلوه ماه و کان  
حقاً علیاً نصر المؤمنین روی خود و سوره نصرت غای  
اذا جاء نصر الله والفتح طراز لوی ظفر خاک رشت همی بخت  
عالی نعت تقسیم یافت که طبقات خلافت بعد از تراحم زحمت  
حوادث متفرق خطاسایش ضامن بیار بخشایش در ملک آن  
انتظام داده وظایف دعای دولت روز افزون بتقدیم  
رسانید و الحق سیر سلطنت اکنون گذر از ازی  
که سایه بر سرش افکند خضر و غاری این فتح نامد همیون لا زال  
بشراف اقطار الریح المسکون در علم آمد سادات عظام و علما  
اعلام و مشایخ اسلام کثر هم الله تعالی فیما بین الانام و حکام  
و دار و بختان و اصول و اعیان و ارباب و کد خدا یان و لایست  
فلان چنین اسم احوالهم باید که از اجتماع این بشارت عظمی

و مذهب کبری مواد بهجت و سرور و اعداد سرت و ظهور  
شعاع کردانند و شکرانه این نعت و اگر شکرتن  
صلاح حال عالمیان است حسب الاستطاعة صدقات بمقتضای  
رسانید و بعد از کامل و احسان شایسته مستظهر و امیدوار  
بوده از سراطین خاطر و جمعیت باطن و ظاهر و منم خود  
شغول باشند و من الله المعونة والتأيید

فقه نامه ثانیه

آپداز زبان اکابر زمان و ارکان دولت را بفتح البیان  
عنان بنان بصوت آن تافته بسم الله الذی علم بالقلم  
علم الانسان ما لم يعلم بعد از پیاس حضرت سنی ما هو کتوب  
من الفرقان و التزیید یعنی سنی صحیفه های لاریب  
تصنیف کن رساله عیب که عنوان مکاتیب کمال و تاریخ



رسایل مفصل و افصال است تحقیق کن محاسب  
 و پس از درود اعلام غای مایه مزبور فی صحیفه التوبه  
 و الانجیل که نبوت را وی است آن نامه در مشتمل است  
 که است از حضرت آنرا در پیش که فاتحه تعالی جلال و قاعه  
 رساله نبوت و ارسالات و آن کرامت مآل او که مآل الفلم  
 علی محاسب الامال انشاء الاحوال بر صفحه این معینه  
 مکتوب من کرده که در دیباچه رساله منشاء الانسانیت است  
 یافت که اکابر و اعیان را بجامه مشکین شام حضرت خدوین  
 مرحوم استادی و مع الواسع و شرفه مکتوبه اقبال تمام بود  
 و اگر مکتوب مرتب را احاطه تمام نتایج قلم بلاغت رقم آن  
 حضرت درین باب متعذر من خود از ایراد آنچه بمطالع آن  
 استعداد یافته بود بقدر مقتضای وقت گزین بود سبعا

بمعین

بمعین الجود واجب الوجود و این فقره مشتمل  
 بر عنوان و دو اعلام و قاعه **عنوان**  
 در ایراد آنچه طبقه انام بحکم ایام عرض نموده اند موی  
 در وسط **سطر اول** از زبان بعضی از اکابر  
 زمان که عرض داشت بر سبیل کتابت نموده اند  
**از اشاعت شیخ مدام الله سلطان ابوسعید میراث**  
 کتایش مقال بتایش بخت مآل حضرت پادشاهی که پادشاهی  
 اسلام را که زندگان بر گزیده او بند قوت و قدرت ضبط و  
 سیاست ارزان داشته تا بحکم و انزلنا الخدیذیه باس کید  
 و منافع للناس دست مظلومین از ضعیف کوتاه می کردند  
 و نایره ظلم ظالمان را بزال معدلت و رحمت خود منظم  
 و منتفی می سازند و لله الحمد و المنه که قدرت طاقتان صاحب

قرآن را حصول این توفیق رفیع کشته و تیسیر این سعادت  
 مساعدت نموده و از کلیات این امور که اتفاقات بتدارک آن  
 از واجبات می دانند قصه ولایت زاوه و تحولات که سبب  
 اخلاص و غلبه بن عاقبت اختلاف باحوال اهل آن حوالی راه  
 یافته و ظلهای فاجعین باوضاع مکان آن مواضع پیوسته  
 چنانچه قریب دوسه هزار آدمی شکسته ریخته روی عزیمت  
 بصوب هزیمت نموده اند نه روز و نه روزگار نه صبر  
 نه ذل و چون غیر از سایه رحمت و معدلت حضرت  
 پادشاه اسلام ظل الله علی كافة الانام پناهی و آرامگاهی  
 نمی دیدند باوجود خوف برودت هوا و کثرت برف و سرما  
 در بنیادی فضل شتاجعی کثیر از اسباب و احوال آنجا طاعت  
 بعید که قریب بدو بیت فرسخ شرعی تواند بود اختیار

نموده

نموده افتاد و خیزان متوجه شدند که دست تضرع و انگار  
 در دامن دولت و اقتدار آن حضرت بازید و زیاد لاطافه  
 لنا الیوم یبأوت و جموده با یوان کیوان رسانند بهر این  
 حکم الیام و نیرهم الرحمن ارحم الراحمین یحکم من  
 فی السماء سرایم بی نهایت حدودی شامل درویشان گردانیده  
 ملقب ایشان را بسعوا صفا خواهند فرمود و عنان عنایت  
 بصوب اطهار این نایره معطوف خواهند داشت و التوفیق  
 من امثال از زبان شیخ یحیی ولد شیخ زین  
 الدین حوائی همان پادشاه نوشته بوده  
 یا خداوندی که بحکم و حکمتکم باقی السموات و باقی الارض  
 وجود کامل حسروان داد کتر دین پرورد سبب انتظام  
 عالم و موجب النیام احوال بن آدم داشته و صفات صاحب

شماره ۱۵



قدان آخر الزمان را بواسطه فضل منیت و علو شرف از  
 اشیاء واقفان بر کزیده و بیادنی شوکت و شجاعت واقفان  
 اسباب دولت و رفعت و سرازان گردانیده تا جمیع من وجود  
 شریف آن موبد کار عرصه همان در سایه امن و امان  
 و پناه عدل و احسان آرام یافته چنانچه با وجود اختلاف  
 و استیصال کلی که بعد از دو سال درین حوالی بسبب غلبه  
 مواد مرض طاعون در صدد وقوع بود باندک زمانی  
 صورت یحیی الارض بعد موتها روی نموده باز یحیی قوا  
 و اعتدال بلای طیبه و ب غفور آمد و بین جمیع و در چین  
 صاحب تدبیر خواهم قلب الدین طاوس در درایی رعیت  
 و معهودی رعیت چون در حقیقت اثر تربیت و مروت  
 پادشاه عادل است که در باره زیندیشان بهار از

مزموده اند و نام اختیار بید قدرت نابی که در  
 کساردن و بر آوردن مهات و حاجت مستعدان و مختار  
 هیچ که نه تهاون و تقصیر و رامن دار سپرده اند بر این  
 برکات آثار آن بیرون کار بهایون باز کرد و بر کافه  
 مومنان واجب و لازم آید که شکر گذاری این نعمت را  
 در وظیفه دعا و دولت روز افزون پادشاه ریح مسکون  
 بخزاید **بیت** آفرینش شاه درویش دوست که آسایش  
 خلق در ظل اوست **بیت** بر سر خلق پاینده دار **بیت** فنیق  
 احسان دلش زنده دار **بیت** از بان ای رسید محمد با هم  
 مد ظله العالی که عکس یحیی والی سیستان نوشته بوده  
 ای باغ وجود و اعمارت کرده **بیت** تحت سربد کال بار آورده  
 تو نبوغ عیشی چنین که بدخواها **بیت** از باد بوخفته بر ناخونده

در عمارت قصر عالی باغ جهان آرای شاه که منتهی  
رای جهان آرای حضرت خلافت پناهی حکم و استخفاف  
فی الارض و استعظم مینا با بدیع انواع بدایع و تکلفا  
آن ملهم گشته بود بدست یاری رای سرکاران امین و بتأی  
آنها باریک بین که هر بامداد چون عباد کرده زبیر از  
برای استعمار ممالک خاک قدم بر سر دیوار افلاک می نهاد  
هر کس در هر محل که مخصوص اوست داد مهادت و جا بک  
دستی میدهد بانکه زمانی کار جهانی ساخته شده از  
کمال دقایق صنایع و لطایف بدایع بمثابة که ناظرین  
در اقالیم سجه نظیر آن ندید و قوت سامعه در عالم عناصر  
اربعه نمودار آن نشیند از منظر رابع ندانم چه نظری  
مقصود کند و در روزی بگری با برت لطافت و تکرر سپهر



غفلت در بستی درگاه داشت این بازیان نعلت و  
تودوی تمام داشت کجور دل مانند مرغ نیم بجل در  
اضطراب آله گفت سوار جا بگر ابرو کان تیر انداز  
در آهوی دل ما مرغ می پراند باز اما شهباز بلند پرواز  
بهت دوازده اشال بر طبق انقیاد داده سمنان تران  
و شادمانی در میدان نشاط و کام رانی راند و در  
شکارگاه دولت و فضایی دلکشای صحرای رغبت  
بهوای صید التفات خاطر شامانه طوطی بیا و  
بلبل زبان آواز انتشار بر کشید که **نظم**  
دولت دفته دیرین برآمد باز **م** شاه من چون بصایت  
طلیدی باز **م** من آن باز که بی شعج بهالت شب و روز  
هم جو پروانه دل سوخته در پرواز **م** و مع ذلک

امید و اوست که این باز حقیر را که بردت ایلمی بپایه  
سرید اعلی فرستاده شد برسم محافظت باز بدین فقیر  
سپارند تا شرف انتظام در سلک قشعیان درگاه  
عالم پناه بیا بدو هم جانور از بدنتان محل  
شمت نیاید **م** باز **م** از دست گرفت شوشا درویش **م**  
باشد آن روز که از لطف دهدش باز **م** دارم امید که  
باز از نظر شاه افتد **م** هم جوانان که شد از روز صدفانم  
از زبان سید محمد حاشم ملکین دای سیستان نوشته بود  
شاهی شاه جهان ذکرش نشینان است  
دعای دولت او و در صبح خیزان یاد  
هر طرف که کند تیغ یکسواره جوهر  
سیاه خضم جوانم از هم گریزان یاد

۲۵  
انتم بالله و آیاته که صبح و شام وظیفه دعای دولت  
ایام عالی حضرت عالی منقبت معالک پناه ملا یک  
اشتباه شاه و شهر یار موید مظنه سعادت یار  
نور حدقه شاه و شهر یار و نور حدیقه خسرو  
و فرمان گذاری انکه کرستم بود مرد به روش فی المثل  
در مکان و دست و تیرش چیز ماند جوخ ذالک

و انکه بر کسی درسد یک روزه خرج بطبعی  
در جهان از فکران امین بود پنجاه سال حکام جهان  
نهی رستم آسمان رختی اردشیر شیر شکار  
اسفند یار روز رزم و یگار **قد تخطی بایه نظام الملک**  
**یعنی بر وایه عظام الملک لا یخطی** **فقط لو تصدی**  
**من الیوم و منی روت سا تا کنه**  
عن مؤس قضایه بهام الملک طلدانه تعالی نه مانه

و اعزنی دوام الدوله و السعاده ابصاره و اعوانه  
مرتبات و رجائاتی که دنده مرادات و کشنده  
سعادات عمت بیانن الایه علی الدوام اسباب  
ارتقاع لواء دولت در ملک حصول شغلم دارد و آثاد  
مفاحه شش یاد نام دار طراز مآثر ملوک رفیع مقدار  
کردانند ز انقباط رفت نیم روز روشن باد که با وجود تو  
آن ملک را بهر از صفات و چون از تو امتزاج با جمیع  
ایضا دیار که بر خفتن غلوائی انا وجدنا آباء ونا علی ائمه ونا علی  
آثار هم گمزدون به سقود که علی موالد مورد از صنادید آن  
خانواده مبارک موهود بوده همگی امت عال نعمت بر لوک طریقه  
مرضیه التعلیم لامرانه و الشفقه علی خلق الله مقصور و موصور  
مداوند و در جمیع احوال و ازمان بر طوائف افراد انسان فیه آ



اعانت آنا مکت و احسان مرزا بید بر این واسطه ایفاء که بسیار و بطریق  
 اجر جزیره و در عین بابا توفیق و موجب ناموس دنیا و آخرت خواهد بود <sup>ذکر</sup>  
 فضل الله یونیس من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بعد هر چند کرم آموختن و اعانت  
 شرط از باب عقد استثنای اما چون مقصود است که بواسطه کثرت تقویم و استمال  
 بکلیات امور جاه و جلال صوتت مزینات طالب و آری بقول و در بیان در حجاب  
 ذبول و زیان ماند بنا علی ذلک اقدام اقدام بر بساط انبساط نموده و مقصود <sup>میباشد</sup>  
 که سابقا در زمان که در الملک برهانه لانا التفرقة و لایزال العالی و غیره و غیره و غیره  
 و الاوقات از طرف عدم سعادت غریب تر است از این فضای روز و برین کسب و کار  
 سوره بعد اولی بنیت و سائر مذورات و منتجات اصافه مصال و اسباب بکثره و خاص حضرت  
 و لایزال مبدایه انتساب بستیخا و شیخ الاسلام الاعظم ابو الحسن محمد الطهرانی و از این جهت  
 نویز بودند و کرمه الهی از کمال احتیاج به <sup>بعضی</sup> تاکید تجدید بیان نموده و طریق وصول الی انوار  
 از حق و لایزال اشارت و توفیق <sup>بعضی</sup> که الایزیر موعود با وقایع انصاف از مردم و انظار الی انوار

زانش کثرت جو پریشان شود <sup>۵</sup> بالک از جمله خویشان شوند  
 پیش ریس با در کسب <sup>۶</sup> پس شرا آمد و پیش انبیا  
 و چون از زمره ناظران در روز منظم که بوجه حسن رتبه شومشوی رسیده  
 و در وقت مقصدی تدوین دواوین و توجیه تالیف اشعار و سخن گشته  
 مرتضی اعظم سخن آرای غم خرو و اصحاب فضل و کمال و دینان و خصوص حال  
 حافظ سور صوبی ناصر خسته غان اشعار حبیبی سید کمال الدین ز لایزال  
 کلیه توفیق و ترفع بنویخت و از اسننه است که زو امر جو امر خا و تالیف  
 که در عقود الفاظ و معنی بیان فصاحت و بلاغت نظام تمام یافت  
 بر نه دام است از کار ذخارف ضایل او و روح دقیق و لطیف شوی  
 که از نسیم ریاض فردوسی بشام انعام خاص و علم میرسد شهادت از نجات  
 لطف شامل <sup>۷</sup> در دو سینه فرد و اندر نقطه معدوم المثل <sup>۸</sup>  
 از محاسن و دشمنوی ضرب المثل <sup>۹</sup> و مع ذلک درین مدت میان مقاصد ایشان

در ادا ارباب شایسته این خاندان سلطان انتظام بیرون از حیت  
 گشت عقول و اوسام بوده و سبب ترجیحات سخنان پسند برش در  
 آزاد لوایم مرا شکر که آری این دو دمان خدایتان در زبان زان  
 احسن مقبول و خیر الکلام نموده بنابرین فصل طعن و محبت پادشاه  
 چنان اقتضا فرمود که سیدش را الیه را که از دیوان موقت است  
 مثل لاقبالش بوقوع و قیام اهل العیال و التکلیف موضح و معنی آید  
 و خلعت سبقتش بطراز از اعلیٰ الشوارف و خیر زینت و بهما  
 پذیرفته است بر سنجوران و فضل کثر آن بر کزیده بغایت خاص  
 و مزید اختصاص ممتاز و سر اقرار کرد ایندم و ریاض احوال او را  
 بزلال غنایت و افضل الشایسته و خرم و بی مضور و موی دشته  
 نقاش کلزار اعتبارش شایسته مستشفان رواج اسفار بر حاکم  
 رسانیدم تا مقرر مراعات حقوق حق که آری او مترتب گشته

شجره طیبه جهانگمی مایک یکد نایب یکد نایب باشد لاجرم موجب  
 مواهب حشر و انعام شامل حال و مال او ترموده اسم ترخانی که در دفع  
 حوادث و طغیان چون جزعانی است برو اطلاق فرمودیم پس یکسان  
 از افاضه رسامه و روضه زندان کامکار و امر ایلوت و صدور با شست  
 و اصحاب دیوان و حکام و داره عظام و مستحقان سبیل حسن و عظامان  
 قضات و دین و حشرین احشام و شکران ایام و سقا و لان و قبا حیان  
 در الملک مراده و سیر محاکم و حومه صیبت عن الکافات آنکه چون الیه  
 بر بطریق ربوادی و کار اجناس و نظایف امصار و بلدان و تحف  
 و منسوقات اطراف و اقطار جهان الی بلع نقل و تجوی و تقوی و تبدیل  
 نماید قطعا و اصل هیچ وجهی از وجهی نیست و زکوة و صدقات و مواهب  
 مراعات و لغرض رسانند تا متابعت شرایط با عین و توشیح و نصایب  
 توانموده و در جمیع احوال و منازل و مراحل و طیفه اکرام و احترام مرتبه



داشته نوازیخت و در انقسم شهرند و شاعری و لیل پیشوایی غایم او کرد انبیا  
 از مواضع خود سلامت با من رسانند و اگر خبری از جهات و تعلقات  
 او غایب و نایب گردد با حضار آن استقام مرغی داشته بعین تعلقات  
 منتظر حال و نقص حال او گردد و جماعت ایمانی و ثمانت یا مجیدان بر خوب  
 مقرر داشته چهار یا بیان خاصه او و هیچ یک از عاقله متعلقان و عمال او  
 با نفع گیرند و در جمیع امور و اوضاع مراغبیت حال او نموده شکر و  
 او را در منصب بارگاه ملک انقسام انچه تمام شناسند الی آخر  
**بشارت سلطان حسین میرزا در باب ترخان آقا محمد روه فرزند برادر**  
**آقای علی سپاه سپاه پوشان ماند ران**  
 بالندرت ان ذله الکبری من ولی الحکمت والنزه الکلمه الفیطر مع بعض  
 فوق بعض در جات نومه خاندان سلطنت و فرقه دوران خلافت اصول  
 شجره کبانی و فروع دو حضرت وانی از برادران اجله سعادتیار و فرزند

در

جوانخت بر خور دار و ارکان دولت قاهره و اعوانی حضرت با سر و کشته  
 عینه بارگاه و سندن سده چنانچه با اعلام ملک و ایمان ملک ایشان  
 نبیا و جاسیر آل عبا و طبقات قضاة اسلام و عظام علماء اعلام و معاشیر  
 مشایخ امام و علمای متولد موطن و کافه سکنه کن و افراد طایفه امام داطفا  
 بیک و عجب و عجم از بدایت خاور تا نهایت با خضر برسانند که چون ملک مبارک  
 ملک قدیم و دایم حکیم قهر سلطانه و بر برانم انصاف فرموده غرض ستوده حال  
 مایون و ملک و فضل نام علی کشید و خلقی انضیا اسیر ایشاه و نظایر  
 برگزید و بر طبق مودتی توفی الملک من ثلث در میان امثال و اقربان  
 بر یادی آثار شوکت و جشت و افزونی کسایب دولت و رفعت مقام  
 و سر افسران کرد ایند و مثال ابتلا را به توفیق و فتح آقا  
 یعلت که حلیف فی الارض موشح و محلی نود و ایالت عایله  
 عرصه عالم کذا امیر با بر موجب و سحر کم مانی السواط فی الارض

جميعا بحسب المنزله فرمود و ان الارض به نور ثمانين نهار من عباده  
 و پستند از نون غياث آبي و افاضت بركات نامشايسته مناعظم اوضاع  
 طهارتي و شهر ياري و مجاري احوال جانگزي را بر اعالي درجات نظام و امان  
 مراتب انتظام تيسيري پايده از طاعت كرم زباني و طرايع نعم سبحاني  
 دولت سلطنت و جهان بني دار بر جوه استقامت شوكوسيل استقامت  
 و صنوف ارتقا بجز از اسباب ثبات و بقا جيبان صحت پايده ميرود  
 چرا بباب جانداري و اخير بخت دولت داران بحد امريت كرده اند  
 و آنچه از باب جانگزي و كار سرور است از ازل تا ابد انقضا كرده اند  
 ما نيز بصفتي فحواي بشكردنم انهم براي استغاي اين هدايي  
 جليله و استغاي اين عطا يي جليله از سبدي بهت قدائيشي من الملك  
 نما اوردن بر حسب احسن كما احسن الله اليك نصب العين خيبره ساخته ام  
 كه با صاب راي هلك آري بسيات بفتح ظهري كسور كشي

بسط امن و امان در بسط زمين و زمان مهتد باشد  
 وقت نون عالت و رحمت كه بر وفق موده بالقران كائن السموات  
 و الارض نظام عالم به تمام بان استوار و دوام يافته و در بيان بخت  
 امت كه در اوج صلاح نظرت انداخته زكر كرده الحمد لله الذي هدانا  
 لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله و چون رياض بارگاه چنانچه  
 كه جنت موعظتها السموات و الارض صفت سمعت اوست سبب ان خلاص  
 بندگان مخلص و بكن دولتي اني تختص بر حسب اقتضاي و ائده بخود  
 لم تروا ارايش يافته و صحت زجب نظام درگاه كردن شنبه ما  
 بانوار و از بساد چاكران صافي بخت دست مبارك و اني طوبى است  
 نصرت انما هو الذي ايدك بصره و المؤمنين زيب و زينت  
 كوفته بر سينه مراسم حقوق بخي كذا ان حكم انما لا غشيع احبه  
 من حسن غلا و مكافات مواجبه دستگاران جيب هلا و الا حسان





کُنْدَ حُلْفَتِ الْمَجْدِ الْكَرَامِ اِنَّ اَمْرَ اَمِينٍ بَعَثَ تَصَدَّقْتَ وَغَرَّتْ مَطْلَبُكَ سَابِرِ  
 بَنِي نَوْعٍ مَتَّازِكِرْ دَانْدِ ابوابِ نَوَاحِتِ بَرِ رَوِي رَوْزِ كَارِ خُودِ مَسْنُوحِ دِيدِ تَحْصِيلِ  
 عَلَوْنِزَتِ وَاِوَاكِلِ دَوْلَتِ دُنْيَا وَآخِرَتِ مَطْلُوعِ نَظَرِ عَمَّتِ سَارِ وَهَرِ حِينِ  
 مَوْلَا نَمُوتِ نَوْعِ مَن بَيْنِ اَيَدِ بِيَسْمِ سَتَا وِمِنْ خَلْفِ سَتَا بِرِ مِثَالِ جِبَالِ  
 اَحَدِ اَحْوَالِ دِينِ اَحْوَالِ اَوْ مَحِيطِ كَنَهِ بَشَرِ نَقْطِ شَوَاغِلِ بِلَا طَاكِ كِرْدِ  
 غَنَاءِ خُصْدِ وَاَرَادَتِ بِلَالَتِ وَفِي سَلَكِ النَّاسِ حَاجِ الْبَيْتِ وَهَلَا بَتِ  
 اَلْوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا جَعَلْتُمْ حَرَمًا آمِنًا يَعْصُونَ سَاحَتِ بَارِكَارِ يَادُوشِ  
 حَقِيقَتِ عَتَبَةِ رِسَالَتِ پَنَاهِ حَسَنَتِ كَرِ قَبْلِ تَوَجُّهِ سَاكِنِ آكَاهِ وَكَبِيرِ آهَادِ  
 وَاَمَّا لِي بِرِ اَنْ اَلِي اَمْرِي فِي اَمْرِهِ سَتِ مَصْرُوفِ وَمَحْطُوفِ كَرْدَانْدِ كِه **ع**  
 كَارِ رَزْكَاهِ حَسَنَةِ اَوْتِ دِهَانِ دَارْدِو **ب** وِبَرِ سَمُونِي دَوْلَتِ آسَمَائِي  
 سِرِّ سَبْحَانِ اَلَّذِي اَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَجْدِ الْكَرَامِ اِلَى الْمَجْدِ الْاَلَا قَصِ  
 مَحَلِ اِحْسَامِ بَيْتِ اَمْرِ الْكَرَامِ وَرَوْضَةِ رَضْوِيهِ رَسُولِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

باقافله بسیار بر اقامه شوق بسته و موج ارتحال بر چننی استیجی ل  
نموده بسی جمیل از سرصف طبعی نوادی بجای دلت اثبات کردند و صدای  
صدای اسیر و اصرار آن گم گم ما ساقم بکوشش محوش شنیده  
از وحشت جای حادثه و امیتا بجلد آباد من در حلقه گان آرمنا  
رسد و الله بهیبدی من ریش ازلی صبره اوط مستقیم **صراع**  
دین کار دولت است کمون نا کرار رسد و رجا و ان و وثوق صادق  
که لطیفه فتی و جاذبه و وسی ارش طبعی نوادی این مراد خبری  
داد و هکت از کعبه نبیل وصال که خلیل احسان در رخم اخلاص  
بر فغ اساس آن فایز گشته واصل گردانده فی الحجه حور شاد رایله شوق  
بنفش گشته نظر التفات از جمال کثایت فانی بگردانیده و اقدام افتخار تمام  
طریق اجتهاد نهاده و بلکه فصلی اندر پوزیتیه می رسد و آنند و الوصل العظیم حکیم  
اگر سیام غایت و افتخار به رحمت و عاطفت با نبیل مقاصد خود فایز و مستعد



کردد معاطف عواطف پادشاهان نسبت بحال او را است از  
 آورده است ترشانی که در رفع حوادث جزای است بر او اطلاق  
 نمودیم و او را امر کاب نو از نشانی در رفع رحمت و غایت داده  
 مستر فرمودیم که فرزندان کارگاه و امر آرا نماید و صدور  
 علی مرتضی و وزیر صاحب خیرت و حکام و دارو عکان و  
 عال و سبش را و کوکوالان متعلق و کفایت این بقاع و مستحقان  
 طرق و شفق و عالمان قری و قضات و مدین تحت ولان و شکان و  
 تعجیلان مالک محروسه عواید و اراش مطهره و ولایت استراحت و عواید او را  
 مشمول غایت و تربیت و ترخان کرده القات و عاظم ما  
 دانسته هیچ باب از و باج و نقض انطباق و بارگوشاید و تکلیف  
 حسد یاری نکنند و این عاجزه را در باره او محتسب بودید الی آخره  
 و این در باب ترخان خواجه زاده یوسف صفر قاری و خواجه ابائی شریف

اصول تجربه در دولت و فروغ دولت ملک و ملت از برادران شریفین  
 بهرام انصار و فرزندان خورشید حسین سعادت یار اقامت اندامی  
 و در قام مدارح العز و العلی و امر انصرت شفا طفر قرین و صدور  
 منشخ الصدر صدر نشین و وزیر آصف صفوت صایب  
 بتیر و تبکیان پاست قلم روشن ضمیر و حکام حد و طرف  
 احم و دارو عکان حواشی و اکثاف عرب و عجم و کوکوالان جویان  
 متعلق و معوره و کلان تران اماکن و بقاع مشهوره و سیر خیلان اشام  
 یا احتشام و متعالان ایام حسیه فرجام و عالمان جمیع قضات و  
 مدین و مستحقان قامت معارف و سخن و شکان سپیات شکار  
 و زکو و حیان کار گذار دیوانی از بدایت خاور تا نهایت باختره ایانه  
 که چون با جان مسالک قضا و قدر و معالمان مالک بحر و بر که از برای ایشان  
 جهان و اسایش جهانیان بیداران بیدار احکام و شش زنده داران حواء

چون در این حالت و احوال  
 از برادران کارگاه و امر آرا  
 ایام حسیه فرجام و عالمان  
 مدین و مستحقان قامت معارف  
 و زکو و حیان کار گذار دیوانی  
 که چون با جان مسالک قضا و قدر  
 جهان و اسایش جهانیان بیداران  
 بیدار احکام و شش زنده داران  
 حواء







شنند و طریقه اغاز و گرام و سپ کو که در شسته دار و مکان وضع و مکان صا و  
 و موارد و از نماز و غیره و ای که در اینده معانی سلام عا بن سپند و اگر بتدلی  
 کثیره پی از اموال و جهات او غایب که رعایت استقام با جوار ان متعلق  
 دشته منصف حال و منصف آل او نباشند جماعت ایمن و قویان و یحسان  
 و غیره چهار پان او را هیچ طریق الاغ نمیکند و شک و شکایت او را مشر و موثر  
 شناسند و این عارف عظیم القدر را در باره شرف خا و دو و ام مرقون در پی  
 شسته بدست پیروان و نشان محمد و حج نه اند و یکم آن که در شسته اند و یحسان  
 شایب تغییر و تبدیلی باصول و قواعد آن را نه مند و چون توسیع  
 و تسبیح اشرف ارفع اعلی مشرف موش و معنی کرد و غنم و غنیمت  
 نشان سلطان که بر حید مرزا در باب شرفانی و لا شک فروغی بر بازار  
 ملک و مملکت تمام کرده و در بازار از منظر دلکش و با حشمت است  
 چون در سربازار ملک قدیم نموده است اما در فوایج شمیم عطیات عظیم

مکمل

حکم قضیه در حقیه و المسک که در تاجیق و بر شام شمشان و رواج است بشا مردم  
 ناله شک و تار کشاید و رواج شمیم و غیره عیال میر کرامت و کرامت عظیم با  
 معقنی فوای لا غرض المسک آن کس که بستن شام مستوحان فحاش کلمه  
 عطار سر لطف غایب شای نایه و لا مال **پست** مرد باید که بتواند برد و در نه عالم باز  
 نسیم صیانت و این بتدقیق انیم در کم نفیث الا فقر ضوا لهما سر ایندی که شام  
 خلوص عقیدت و طیب اخلاص ایشان عود مشایط است و در وزیر و  
 دمدین باشد و سلاطین جوانان خن در چهار سوی جوی کداری سر طین  
 کشته قدم در راه خطانند و باشند برید غایت و الفتات از سایر امثال  
 و اقران شرف اختصاص و امتیاز یابند و در سایه آفتاب تربیت و در صفت  
 برات بلند و منازل دلپسند پسند و چون غزالا مثل خا و ابره فلان العین شک و شک  
 طاعت شاید که بروق صدوق و دفع بعضی فوای بعضی در کجاست اعتبار او در رواقی  
 است بهر ترقی نود و تخته دکان بهبوط و قعود و ارتخت ایوان صعود و سواد و ترقان

در این  
 در این



و در سواى قضای با بار روزگار سخری دلکش و غنچه روح افزا که ناسخ کناهها  
 چنین و غیرت کاشانی روی زمین است ابداع و اختراع کرده **پست**  
 بوی خوش عطر چهار بکرفت انعام شش گون کجایا بکرفت از شش حب ترین  
 جوهر آن بکرفت با لاشه و نت آسمان بکرفت **ناله سلیمان را**  
**در بقیع ملک و کان کور** فرمان عالی عید و پوست که نام نای جوهر حکام و بشارت  
 اشغال و سمات که شام خلوص عقیدت و طیب خاطر ایشان عود مثال برایش  
 امتحان در و زمین و میدان پست نشان میون نویسد برینو جب که چون در  
 سر بازار ملک قدیم جل خانب جلاد عن شوا یب البسات جمال شیشه  
 عقیقت عیم ما با فراغ عطیات که بر شام متشتان روح است بشا بر دم ناله  
 مشک تازگشت به جود عایشی بید و بر تو آناه عطر و خوشنواصل اصصفت  
 عظیم ما با روح شیم غنیمت بر عین که حکم لا غرور و ملک نایع بکشت شاد  
 نایم سیزده جان نجات کلام عطا عکاسی با نماید بر ساحت احوال مکان قیام

در تقاضای این اوقات مقتضای آن نه فی ایام و نه در کم نجات ناله اش  
 خواجه جانی العین اشبیهی که پست شام جان بوی شش شاد بوی مطهر  
 و شام جهان بر این شک و عاکو بی سبزه بزر و عرض پند که در سر بازار بکرفت  
 بر جانست بویب در پیاغ شکر کید بر کان سمور از خالصات سلطانی و محیط  
 تصرف و پست که بتادی ایام سپکن زمان حیوة او بود و منتهای منت او که  
 بعد از حلول قضای نیز بر و انچه غایت سلطانی مدفن بود او کرده و چون وضع  
 بنور در اراضی خالص از حلیه صحت و جواز عاری پست بپای فراغت القاسم بود  
 که آن موضع خاص حسبما تصفیه الشریع الشریع در حیطه حکام است او مندرج کرده تا او  
 بهات خود را بر انجا وقف شرعی نموده بر در و از حاصل آن بهریت تطییریه قد  
 و عطر سید کانیات علیه افضل الصلوات و التحیات عود و غیره خلاصه شمس  
 ضراحت و نیاز نمید **پست** طرفه عطاری که در باید خود بوی خوش از خاک پایش تا به  
 بلا خط ترویج روح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حکم مطهر با ایجاب بکشتش او

نماندست که وکیل مایون عالی و پسر کلیدر دکان مذکور را مع سائر تعلق  
 بدکابر مقتضای شریعت بیضا تنیک او نموده بکجیل تعلی موقوف بود که در اند  
 شایه بکسوت خمیر خود را که متعلق است اثار خود را بدو و از غیرت بر جبه  
 فعل سینه و غری از عارضه شامل نصیب است نشان ایجاب صدق و اینان خط  
 سالی نام را به بقید حق و از عیان کرده و بر کات اثار آن خیر بای در طبقه شویات  
 روز افزون و مدافعه اند پرورانه رسید و شد **و انصار دایم رضا خیر**  
**حال ابرو محسود تا** در نو خاندان سلطنت و زنده بود و با خلافت و اصول  
 شریکیمانی و فروع و در خیر وانی از ابدانی و وقت سعادت یار و فرزندان خویش  
 به خود و او را از طرف شایسته رفتن و حد و در شریک الصد و در شریک و احباب  
 دیوان اعلی و نواب پسر محسن است که در عتبه باز کا و سینه سینه جهان پناه  
 اعلام مسلک مشهور و اعیان مالک محمود از خاندان جلالت سبب و عظمت  
 انتساب و طبقات فضاة اسلام و معاش شریک انام و مالی مراتب در حاجت

و امر او توانست و مزاجات و ضابطان بخوش و چو و دهر سان شود و حدود  
 و مستعدین امور توره و بر غو و ملازمان کر یک پس از الملک دارد و در سلطان  
 اشقام صحرا و است و به شریک کفایت سعادت و عاید مستوطنه مواطین کاذا سکته  
 مسکن و افراد طوایف نام و احصاف ترک و عرب و عجم از بدایت خاور تا نهایت  
 باختر تدبیر که چون حکمت با بر ملک قدیم و دویان حکیم قهر سلطان و بهر زمانه  
 اقتصاد و مود و عنصر مایون مارا بحکم و اقدار استراکم علی العالمین از سیرا شایه  
 نظایر بر گردید و بر طبق منطق و فضا نام علی کثیر متن فضا تفصیلا در میان  
 امثال و اوقان زیارتی آثار شکست و شمت و افزونی سبب و دوت و دوت  
 مت و در سرفراز کرد و اندید و مثال اقبال را به توفیق و قی و انجمن کفایت و فی الا  
 سوش و علی نمود و ایالت عالی عرصه عالم به افرایا بر موجب و ترک نام فی التو کت  
 و نانی لا از خیر جنبه ایجاب مانده و فرمود **نظم** سجد اسباب جلاله و از خیر دوست  
 دولت مارا بکلمه مهیا کرده اند و نیز مقتضای فوای بالکثره و التم برائی تالی



این دیار و جلیله و استیغای این عطاوار خدایا زبانی ربی که بیست و پنج سال  
تا از در بر حجب انجمن کا انجمنی الله استیغای نصیب این خیریه میسر ساخته ایم  
با صحت رای ملک آرای و بیست و پنج نفر نماینده که شکرش بی پایان است  
بسیارترین و زمانه مدد باشد و طبقات خلایق را تسکین دهد و این بزرگوار  
آلای از علی اختلاف مرا بزم رسای آفتاب عنایت و تربیت مایه علی در وجود  
و رفاهیت و انقیاد و ارباب فراغت و معیت بر سرند خصوص طایفه غنیان  
تجاری که در ملک این رفته ثغالی عباد و اطفال هم رفیع اناس شرف انتظام یافته  
و بکم و سواد و بیست و یکم فی البر و البر طریق علی سافت بزرگوار است و بر جسته  
آرامش جهان و آسایش جانین پاک و در شیشه اندام پر پیسته با رفیع  
و تناسیل جناس را بگوید و با بینه بشی الانفس بلا خضه انتفاع و مستمنع  
کافه ناس در حدود و اطراف ممالک و پیکار فتن و تحویل و مصادره و بدیل فتن  
و مشتربان بار و وجود و ممالک جهات چهار سوی ایا و اطراف و مستنات

تحف و تکلفات ایشان را بوجه راجع رغبت و نفوذ حاصل اداست  
خریدار گشته در زینت کمال قبول و مکنونه جمال تجلی می فرایند و چون  
میان نرم و بر حال لا اله الا الله و لا یغنی عن ذکر الله انتفاع را بجا رستخ  
البراری و ستیخ البحار و خواجه کمال الدین محمود نجم که کمال خصال محمودی  
چون نجم ثاقب صاحب طالع سپود است سرمایه حصول آمال و آمانی  
در او پس لعل سعادت و طلب دو جهانی در آن در پیسته که از انصای  
مالک مهر و روم با وجود بعد یافت معلوم رسنونی تحت مساعده و جبه  
تجنگه خراسان که قبله گاه هند و بجهان است گشته روی اخلاص و جبه  
اختصاص بر خاک استیغای دولت آسمان سایه و منور است انتظام در  
بندگان و گاه سپهر است و ما را شاید و دلک فضل الله یو تیر من است  
والله ذو الفضل العظیم ما علم راجستی بر خاک این رو چهره و پود و پود کرد  
بیکران بر زمین کرد و او را بر خاک پوده لا جرم او را بدیل سبب حصول

مقاصد فایز و پستند گردانیده و معاطف و عطف پادشاهانیت  
بحال و درستر از آورده اسم نرغانی که در دفع حوادث حزینانی است  
مشا را به وفور زندان و اطلاق نمودیم و بهین سبیل خوشین و علما و  
منسبان و ازین معاف و پسندیده حکم جمیع معاطف لازم التمثال  
و التنازع صادر فرمودیم که بندگان از باب اقامت و سکون در اطراف  
ربع سکون ثیار مشغول غایت و تربیت و ترخانگی کرده التفت و  
عاطفت ما در پیسته در سرنز که فرود آیند مقدم ایشان را عزیز داشته هیچ  
و جی از وجود و جی از جرات ازین باج و خراج و صاحب عیارانه و سپاری  
و در روانه بانی و خومان و تمنا و رکوة نطلبند و باز ایشان بکلیت بخشاید  
و بکلام و لایات بهمت خدمتی و پیشکش و سلامانه و سوغات تفرص همرا  
نرسانند و قدم و قلم را بابت تکالیف دیوانی از اموال تجارت و اموال املا  
وزراعت ایشان کشیده و کوه داشته با فراجات و عوارضات و حوالا

و تحیدات و غلف و غلو و متعرض شوند و مستحقان را مهیا و راه را گشاید  
بشکایت را بهاری شود ایشان نشوند و متاعان و کشتی بان کار و  
سواحل قطابی مطالبه باج خواهی مشا را به رایج مع حال و حال و اشیا که بکسر  
التخلف و التریج العاصف بگذرانند و از شوا بیت تنبیه و تنقیص صیانت  
نمایند و از وضع کان و کلان تران مواضع از منازل خود که نقطه حرامی قطع  
باشد بدیند وافی امداد کرده سلامت با من سپانند و از اموال و مواشی  
ایشان در موضوع که چیزی غایب کرده و با جاران غایت امتیاز هم می داشته  
موقوف و مستوف و بگذرانند و در امور اشرافیه و اعمال تدارک غرامت قنای  
بروند خود واجب و لازم دانند و آنچه از قبیل تبرکات و تنوقات و قشود  
جواهر که در میان جوهریان و بزرگانان و بزرگان پسته و ایشان خریداری  
نمایند بدینان فروشند و بجهت ایشان بقیمت عدل بخرند و میباید که بیا من  
کلان ذبح و مناسیح نماید و کلان تران قوافل و پیشوایان رواج بعلت کلانتری



و عواض و زواید و اخراجات و تحلیلات که در میان کاروانها متعارف  
و معروف است تراجم ایشان نشوند و ایچین و قوچیان و یاجیان و غیر هم  
و آئینه و رنده چهار پایان ایشان و صاحبان و سمران ایشان را لاغ  
کمینه و شکر و شکایت ایشان را در عمل ابواب شهر و مؤثر شستند این  
عارف را در بار ایشان بخدا مودبا تصور کرد سال بیالشتن و پرونده  
نطلبند و این حکم چنان قطع عالم بطبع ما ناخ و در پیسته هیچ چیز نتواند  
برینجده بروند و حکم کن خدایسته الله تعالی سیایه تغییر و تبدیل اصول قوا  
آن ماه ندند و چون توفیق قیام رفیع اثر فراموشی و موضح و کمالی که در  
آرامند و خواجه خیر کاتب که حکم سلطان ابوسعید میرزا نوشته شده  
برادران جو افقت جهان افروز و فرزندان سعادتیایر و فرزند و امرا و سارک  
رای فرخنده و ارکان دولت لایحه البیان و ارباب مراتب و درجات  
اصحاب توانا و نوازجات و پیکنه اعانت بارگاه و سنده سنده خلعت

میر و قست بود که زمره و زندان حضرت حضرت پناه در اکثر زمره و قست  
درین سال بلب آنکه حاصل مداخله پس از بیشتر است اسباب ایستاد  
اضطرار بیشتر است پس بر استظهار ایضا و عهد که حاصل رفته نیاز را  
بر حسب اشارت مطاع متوجه زمین بوس که اندوه و درین طبع علم است  
السلام علیکم و الحکم لیکم **سلطان** بالکمال کس نیند از مطلقان عهد و اوان  
که کتب در صورت عرصه داشت که کتب نیند ساخته اند **عصره داشت**  
**از زبان عزیز حضرت سلطان ابوسعید میرزا و امیر القاسم احمد**  
بعد از عرض عا و شاعران استازان و امیران و سادات رسته  
مرد و زن استادان بایه سریر خلافت مصیریکه و اندک در رسته های باز ملک  
گفته و کانیست متصل باغ شهر که در زمان قدیم ممرستان سرای ملک است  
بوده و این بنده را پیش ازین مدتی در حال متوسط بین العنوم و البیضا اشارت  
فرمودند که در مجلس تمارین حضرت پادشاه و ربع سکون گفتند بایه موج او

در رو کردن حاجات سالیان و آب جهان از آب روان درست  
 و عین الحیوة انامل فیض آثار و در بخت فیضان قطرات لطف و احسان  
 انوار محیط فراوان **نظم** از جود و فیض سلطان همه عالم گرفته مالامال  
 انوار است عیش آسب برده و احسان و طبع با خلاقیت و سلطنت مبرور  
 دار و در آن موضع معین خالصا لوجه تعالی و طلبا لمصانه **نظم** جوهری جلال  
 که دلکش از جنبه کثر غایه و حکم من الا مکمل شیء **نظم** جان بخش در روان  
 بنا فرماید تا مستطشان زلال عمارت و در محنت سلطان مبرور و استکان  
 که سحر بادیه زندگانی را مسکنی باشد در روز بروز بعد و قطرات باران آثار  
 میامن آن بر در کا در وقت لاحق کرده و کیفیت بنده عن الانهار **نظم** آستان  
 و مثل هذا علی علی العلون و بنده حامل انوار کینیت با جود فیض و طبع مبین  
 طریق تامل و توقف سلوک میداشت تبارین و لاکلی الی خاک ران  
 بازار روزگار به نهایت رسید و دیگر باره بطنین مهم دولت مخاطب گشت

فراوان

حکم قضیه اما نور معذور اقدام اقدام بر بساط انبساطی نهنگ مکرر آبی بروی  
 خاکبان لی مقدار باز آورد و اگر بر منقش و لایق من کاکس الکرام نصیب  
 شرف قبول باید سخن عطاش و آتم و در **نظم** بالهاس سلطان محمد اوجید  
**نظم** کبر سلطان حسین بن ابی طالب شریف و شریف و شریف و شریف و شریف  
 عرض داشت بند و حقیقت که خاطر آشفته منیر محمد گشتی کبر بعد از اجابت  
 بنده تصور آیت امیر نواب کامیاب انکه صورت غیب نرازی چون  
 که از قلم غایب بوی مشکین بر قلم خشیان عینا عایون حضرت پاوشا بسکندر  
 جاه جهان بناه لازالت مرآت دوله بکماله عن الدنایس الدنیه صا کبریه  
 همراه یکی از کبرستان کان در گاه والا کج یک از بکان میان بسته را در  
 نورش داشت **نظم** رسد و بکسر مراد کرم و نکذ است **نظم** ای شاه که از مهر و کلاه  
 بر بنبر خیز از تو صفا کرم ماه از صفی زمان نورش غیب **نظم** بر یکی آینه طبع تو کلاه  
 یکسر تیز رو عقل و در بین کردن روی نصیر قاطع **نظم** قل سر وانی الارض می



قدی دارد و هر چند خواست که بتوبت بازوی باد مهره مهر باد رسیدن عین  
 خواب نماده موی شگاف کنز رنگ قور در راه خود باد که زده از  
 رعایت رسم آن موبو عاجر شد آینه و حد قاصد در جهان شد و خوش  
 سر که او زنده آینه بود آری در زیر طاس شجده باز فلک و پیرایه یک  
 است و آن سبک دست کار ساز که چون شرنده لولیان و شکوکیان  
 به ستیاری فهم تیز رنگ و بی طور سخن مناسب خود کرده و به پضا عاید  
 بهرامن و شکاری این نوع عبارت رانی و شیرین کاری نتوانند که آیند  
 کیفیت که بهی انصاف با و ایافت را که حکم با جنت و تزیین نظام و  
 ژوئیه شرا در میدان مردان بملج خیرج کرده ان بون و با پخته زن در  
 اضطراب آید و مثل و ک هر چه زن سر کرده ان کرد و طبیعت  
 در طری سافت کمالات و فرج بکلاست که برگشته و مانده و راه  
 همانا بر تری از کار سازی و حد با زی منر مندان خویش و ندان و او و باز

کون

کون که و دلکش لول و شش در سر کار دم از مهری و بهتری دارد و سر خار  
 که در پای بر نای خیال زو و بسوزن در کان و حس سازی و سخن پروازی هر  
 آرد در جواب آن به قدر قدرت و امکان گستاخی کرده و زیره بکرمان  
 بدست تا خوشش چو س صبح دولت بکوشش عطا به عفت  
 زو کان ملک سدای مایون سایه سلطنت و پادشاهی در  
 پرواز و استرا با این نیز از زبان پهلوان بشا اید بلا زمان آنحضرت  
 و شمشیر بود داشت بنده و غیب هرگاه بادشاهی نیاز  
 غریب فراز خلد اسفانی الفا فقیع سلطان ائله چون رایات بیون  
 به صفای عینیت و پاک اعتقاد سوره هزار پاک سر و سر و اولیا و مبر  
 و بهر اصفیا قدس سره شد هر یک از سرخیان توانا تر را در صحبت بکلا  
 خاصه که بزبان آوری موی شکاف خط سخن وری بود و بنواختن مخصوص  
 سرا از نو و در و بنده مهر و شمشیر که به متضای فخرای این بیت است

ادب آنست که گنج نهد بسرا - خویش را باسک کردی ز بار بکنیم کجا  
 این نظام در سلک آن گروه باش که ندارد در خلافت کم قدیم از آن است  
 و سرور با بوس و در میان خویشاوندان بنشیند و از خوشی بخوش و بی ناکوس  
 شد چنانکه بخوانی و جاولی بانی سر بلند در صد و دفع اغفال خودی بود رنگ  
 این طالع از آینه خاطرن توانست زد و مع ذلک سر رشته امید از جو  
 فرخنده و رو به برید و کاه و پیکاه و شام و بحر کاه این علم غریب زاده  
 طبع حریف کثیر بر زمان نیاز میکند **از کمالک نام خود را خوش کن**  
 از آجوی نام خود را خوش کن - **اعلیٰ از غیب** - انعام بام خود را خوش کن - از پر غلام خود را خوش کن  
 ناگاه از غایب فرخ شیده باز محبوب ارسال شد و لغوا از رویش همچو فرخ  
 فتح الله علیه ابواب آلا مال غنایت ناهیمه و رسید و زبان حال غمنا  
 این مقال سترگ کرد که **+** توفیق جانان ای شهنشاه درین سینه - که کوثر و بحر جنتی از کون  
 ز بادت جرات مقدور این کمالی بی توانست تا مدار فرخ بایر است سب

دولت بندهکان پادشاه جمشید آمار خلد مستدام باد **و اینضا**  
**انما بان پهلوان شادان به نداشت شد** - عرصه است بنده شرمند  
 از هر نوع تصور و تفسیر محکشی که بر درگاه میمون حضرت پادشاه کی بکند  
 نیز روانیش از سلوک طریق و صفاتی بندهکان او قاصر و است  
 موی شکاف خرد خرد به شناسان با وجود صفای آینه و پاک و صغیر روشن  
 شاه راه مدحت گزارنی ایشان متفاخر خلد الله و سلطانه و اعط  
 فی تقاضا کل حاجه امره و شانه آنکه بتایید آلی چون سایه التفات  
 حضرت خلافت بنای دوسه روزی بر کم کلکشت صحرا و دشت از سر  
 ستر خیلان خط سرازید و در مانده اولاه صورت بهند علی که مرغ روحش از  
 مقص قلب پرواز کرد و در بهی متوجه اردوی آخرت شد که عرض شده  
 از آن بنده سرای خود صبح آینه فام هیچ روی سر انجام نیاید **بیت**  
 آه و اویلا که از پیداد جبرنج جنری - برج خاکی که کوسن زان نشاء خاکی



والاعمال جن را مثال بن احوال خود و مشرق چاره آستانه حج و حجت و لیل چاره قصه  
 نتوان نمود بنده زو مانده را که بر حج امور استرسان سر بر سنگ عجز و قصه  
 و اورد به حال آن تواند بود که سر جند **حجت** از آه منت هر کجا طاعت است  
 و در چشم منت هر کجا طواف است در برین صورت بر سر نوحه کز اری وی زند  
 یازین راه میوسون تعویذ داری قدی **نمده** من کسیم که نامه ز ستم برستان  
 در نامه سکا نشتر فرسیده نام من و ثابته از شجده های فلک طاس با که چون  
 بگشاید در لیل که گری آغاز کند **بری** همراه آید سیلاب غم بگشاید  
 و در مشرق آن گشت بسی نوحه طاهر **بناخت** حمایت خرافه طاعت  
 سیلاب غریب الحاکم دفعه و حقیقت حال آنست که در آن اشنا کرد  
 کار شجده سنگ نوحه را بگشاید خایه حقیقت کبیرالان وقت از اجنه بود  
 و در باب خزان طوفانی که از فتنه و شران در هیچ طرف **مصراع**  
 فی جوب جفا مانده و فی جوب و ف یکسر نوحه که داشت معنی غوده **نظم**

کد

یکد و شغال ابر بر بنه کرد محمد را آنکس سحر با و سپرد و با جلد **حیت**  
 سیلاب گشت که در آن عمر و آغاز پری نهاد چنان عمر **چنانکه** مردان کار  
 و پهلوانان سر گیر کرد **دارع** بهر جوی از جان و تن بهشتی **بستان** دو کسر  
 کردان شده و با نغمه آید و بیلا بهر طرفی و دیدند و در راه کز بران روز  
 سنا خیز چون رکمای جمند بر خودی بچیدند **سوی** آمدنی با سیلاب  
 آید و در طلوع کمالی کجا خبر داری **کبر** غریب جهان بیرون و برفت افول  
 بسج حال اگر بنده درمانده **بسیلاب** سیلاب سکین نوبی **کوه** نوحه  
 طبع بهر بهر و زود و جوانی **خبر** بهر نا امید از زندگان **بر** نوحه مثل مشهور که  
 تذکره الحاکم تذکره درست که حمد و نه چون آب از سر کز بهر زیر پای  
 غم علی غوده باشد و جمیع غریب زو کان را از هر سنگ نشتر این طغیان  
 که داشته و خور از ابر و قاب که آب که موج آن باوج کردن برسد  
 بجا کشیده آنکه اهل اعتبارند بگویند این صورت را غریب شمارند **۴**

نمودن نفسی

سیلاب بلا برآمد از فوق کشتیم چو سوره چون شد غرق - لا حرم امروز از خدا  
 خورشید و ندان و بشما گندان آنچه از رخسار پیرون دودید باطل کشتیم و شد  
 ز نمان و پای کوبان این رباعی دلبسته با و از و اطال میزدند که **بیت**  
 ای قوم جهان طالع ما نرخته - کان و رستم بدولت نرزد - از غایت زرق و کمان  
 شکار کنیم ما ز شادی کند - چون شرح حالات بعض نواب رسید - ز یاد  
 ازین مجال جوی بانی نه ارد و تصور را موردین و دولت شیعنی در بیع محافظت  
 از کاه از مودت برخ بود کون محروس و مصلوب باد - ای که غایت اول  
 عشت از حال مملکتی - از غایت جویان که کم - و در از دویست در بر و کون  
**بدرخواست شاگرد استاد احمد نای نواب سلطان حسن میرزا**  
 عرضه داشت بنده بی نوابه نواب عبید عالی انکه شیخ احمد نای از  
 بد معاشان پیش و ارباب ملاهی شده و در مجالس فنی بر شربت نام  
 اقدام بنماید و راه زنی بند را نیز از طبع مخالف علی ساخته در مقام

و محاوره

باین حال اجمال بر جو بسیار عظمت و جفا نداری سافه دولت و اصل کمال  
 که در جن همگی ملک عاشقا داشت - هر چند در مقام محال و نشو و است  
 که چرا رعایت در مقام محال است - بواسطت تحریر و سطر جبر میگرد اما  
 چهار - اسیر هر ندرت است - عاشقا که کان و مالم است - اما ممکن - زیاد است ابرام  
 موجب ملاقات و مثر خواست **انفکات امیر سید محمد باجم قیس**  
**جواب کتاب ملا طاهر صدق خانی مرسته شد**  
 حاوی کمالی و جراحی زور رسید از کمالی محقق بود و بیا آن سخن رسید  
 که با نارسد وصف ما کند چون عیاست نامه نای از توقف التماس کمال  
 مشتمل بر تفسیر کرد ما عین کرامت و لا اذن کمیت و لا خطر علی قلب بشر  
 سمعت و رو یافته مجاور است - و نیاز را زانچه و سر از آن که دانید و  
 کلام که گشت قدر و منزلت حق با وج عورت و زور و کرامت رسانید قلم بر  
 بدوشت و اندیش بسیار بر کماشت که در محاد است آن مجموعه کمالات



در قیام و بیداری و در هر وقت که بخواهید در باب سعادت و کمال  
 خداوندی و شکر او و در هر وقت که بخواهید با ملا رساله مطلق حصول  
 آن مامل بسیار است و بهر وقت این شکر زبان تیسرین است  
 لا احمی ثناء علیک - است کما انیت علی نیک - بخود او می سرور و  
 درین زمان در جهان جوایبی که - لا جرم تقاعد از کتاب جواب عجب است  
 شناخته بر اقامت و طیفه و عمارت و احصای بسیار و وصف است اما  
**انها زبان یکی از شایع وقت بیداری است**  
 بر کفتم خانه و در دست ز کار انداخته است تا شدم ملهم بدین بیت از کلام نورانی  
 هم بسیار است نسبت به بادشاهی و رجب کوسلیان تا در گذشتش کند گذشته  
 ابداد تعالی ما تر فضل و احسان و در وقت که بخواهید در حق او انصاف و اعتراف  
 غیاثا لا سلام و الحسین و ملاذ الارباب السیاده و التکلیف کیسه محفوظ  
 در سکت سبزه و معارف و طایف خدمت مشغول بشرایط مخصوص و انکار

سیدم

بمقدم رسانیده دوام ایام سعادت زندگانی و شکر  
 دولت و کامرانی بالغذو و الاصال از حضرت و فعال بنصح و  
 ابتیال سوال سینا به اندر تجرید و تجرید حکایت حکایت بر حکایت  
 الم فراق و شکایت حکایت است در دشتینان که **مصرع**  
 ساریت در قامت اعضا علی الدوام تا در ششاید که ریا است  
 آیات بیانش شکریت بازوی جبارت و استعارات بر توان افرا  
 یا شرح قصه بر قصه شش منظر است عبارت خانه بر صفی است و جنت نامه  
 توان شکایت **قلم نیست** دل آنکه زبان قلم چگونه شرح دهد از یادش  
 چون بخاری احوال این حوالی بخود و فضل العظیم مستعدی اقامت در رسم  
 شکر است که **بلده طیبه** و در شب غنچه ایالی مملکت عودا و زهره اکابر و اطفال  
 خصوصاً علی الدوام و الاستمرار در مقام زهد و انتظار نه که بار دیگر حکم انکار  
 فراس زابهر ناکار دولتها جبران کرده از زلف طراز تو کمندی نکند

در کردن عمر نه تا باز آید اگر صحیفه اید بکنان بنوشش اسعاف و الخراج  
 اقتران یابد و گفت لا مدی رسایه اقبال و کلماتی در دست خود را که در آن است  
 نذکست هو العزة المبین سر حیدر با پای نهالک پای جرات را تا برین سرحد اند  
 نه خدای خاک رست اما قاید اعلاص قدیم و اعتقاد بر عقود اخلاص سبب کرم علی  
 سوق کلام برین مقام مطوف کرده اند و حکم فی جمیع الامور منووض الی الخلیف الاط  
 و من استعان فی الآخرة فوالا و **بمراغذبان اودر جواب مکتوب**  
**مطلک کلیر که نوشته** مشعشع اشراقات دولت و اقبال که در مطالع اوزار  
 مرحمت و انصال من خضه اند بهر بر العنایه و التابید فصار بطله شمه و دوز  
 بجهت بر مستند لا کار الملک و الصنادید و هو الملک العالم العادل الفلطان المعظم  
 سبب حقوق اللطف و الاحسان لی الذم نظام المحضرة الباهرة عصام الدوله  
 القاهره مؤمن السلطنه فی الاقطار الانافی مقصد الملکة بالوفای و الاتقان  
 مستخدم ارباب السیف و العلم سجد اصحاب الفطن و العلم کتبت  
 الفاضل

و ملاد

و ملاد الفاضل الذي بينه وبين الردي بعد المبرق لم يتم اليه الكبرياء و تم  
 الصنعة التي اعمل من الدهر لا زال سنة طوبى و له و تمون فخرنا للاسلام المسلمين  
 و فخرنا لا يعل الحق و اليقين طوبى بانته بره بكار كثرين طابى بر تو وصول بر در بر  
 اين تيره روزگار انداخت و ايد بايده که بجهت سمعت و ابيضت عينا  
 برن المون داشت نور بخت و سرور روشن ساخت لاجرم بهر بهر که  
 و صراحت ساخت طلال که ز یک بخت و در حال بره بنا بک دل در بنا و جود سبب  
 زبان به بايات بر کشود که انی الی کتاب کرم دل حاصل که در سلاسل حواش  
 و سر هم قلمون بخیر نیت لای قیل بالام صواب انجام شده که برید الحمد لله  
 انزل علی عبده الکتاب کثرت انانی کتاب را در مورد و تکرار و کلمات و کلمات  
 کلمات ادشاع بنای شکر برین شکوستان بهر نقل طوطی جان شکستان آمده  
 طاف برین شکر که شکرش بر روزی قار غرض که علی پرورد و جهان آمده  
 و بر اید اقبال عالم تاب هر چند در مدارج ارتقا صعود بهر شکر ناید و علم اخلاص



از کوشش نیست **بهر شیب** و نواز زیادت **آید** اگر برادر شیبست کوتاه  
 بدست آفتاب **الحد** بر حصول خاصه سینه و مطالب علی که دشمن  
 فضل واد بریند بفرمانی شایا روز بروز خنجر دور کار صامت آنا رسیدند  
 انانست که بسیار همین مرا دشمن واجب کشش **خون** کویاوری نکند  
 عهد آید هم عهد است و لیدر که تمام طایفه هر برادر دشمن همید  
 تو جان فخر جز ازانی درشت بود و موجب مراد استظهار و عفتا و شد و صفا  
 نکند محنت متوجه احوال **بالات** بیت است احوال و احوال دولت مجاورت  
 استان استان منزلت است و بمکمل خاطر در بند آن که سر جند زود در کشی  
 شوق بی پایان در عمان **مکمل** جرایم باشد که بکینه نیل وصال که فیل اصلاح محرم  
 اختصاص بر رفع اسلحان نایز کشیده و صولی یا به وسعت قصوی تکلیف و  
 استیناسر محمول میزد و محبتت تیسر سباب این دولت را واسطه انبیا  
 اگر چیل و سید انبا ابر جز بی میداند و نفع ابراب این امنیت را در بیست

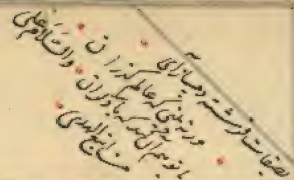
مستند

و صافیت و موجب ناموس دنیا و آخرت شناسد لت این بریند  
 عن النعم اما بسبب تلاحم احوال و احوال روزگار که حکم یکسان باشد  
 سینه خیم بر تصدق مخاطرات ظریف شایه صدق است مجدداً این برادر  
 این آرزو افتاد که چون سیر آرزو باشد ای حرم در اطراف انکشاف  
 دل و جان در دایره تجوی اریاح با لاشش **السن** و لاشش که در وصول الی سواد  
 قتل الجبال و دهنن **شون** و ارجل جافه و مالی مرکب و الکف صوفی  
 نه دوری و بل صوری بود که بسیار دوری ضروری بود **ماشا** اسکان و نام شایا  
 لم کین و مع ذلک بر متضاد الا بعد منونه با و قاتما چون هر کلی موقوف اری  
 در کارای همین و قی است تصور اهل اندک درت بعد ذلک را هر صد اقبال  
 خسته نال است که اگر نادی اهل را قزاقی اهل محنتان کند و حسن توفیق الی  
 مسامت نمود و طایفه اهل ایان را امیدارم و امان و نوید پیشه هر محنت  
 و در صواب بخشد و صدای صدای اهل و اسلام آسین **جمع** جمع بریش است

و مستند است به کوشش و نواز زیادت  
 و مستند است به کوشش و نواز زیادت  
 و مستند است به کوشش و نواز زیادت





[illegible]

انتهای انشاء پناهی حاج ابو سعید مدنی سلمه الله بایمجد شاهی حکم حاصل شد  
 نوشته زانو آن سال دولت زندگانی بر او جاود بخشت و کارهای  
 حجتان اندازه او عمر در از دست سعادت یار و دولت کار ساز  
 بعد از رعایت رسم دعای که وظیفه الوقت دعا گو یاران مخلص را اندوخت  
 فصلی که تصدیق فتح باب الطمانینه است مرفوع مجلس اعلیٰ خانبه اش  
 مملکت بنا و خلافت مستحکمه که کسیر نامدار عاید کرد و بیه نظیر مصدق  
 تاجد شهور میدان سوری که آرای مبارک او گزینی **مبین**  
 خسرو اقلیم و نامی که پایدار گرفت عقل اقلیم در سر انظار و افش  
 احوال انشاء دولت و اعان اعمان شوکت چشمه تبرک از که چون نای  
 نای از بیدار الفت که یانه که ان شرف حدود بافت خاک نشین  
 عجز و نیاز را سرافراز کرد و اند اصناف سخنان دلینه پرور باب حوض نیاز  
 علم تراب عبثه عابدین حضرت بادشاه و بیع مسکون خلد سلطانه علی

لانی



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

و این فخر که بهر دست از حضرت حق آمده و از پی پادشاه میسر این امر خطیر علی  
الدوام در وضع جنات تازه و فیض برکات نی اندازد و علوم دعا باشد و آن در  
حدود ممالک آبادان باشد و چون درین مدت متادی سر مقدس ازین باب  
معاذین سلیمان و بر حسب اراده و بهر قول اقتضای یافته بهر حال و آن  
چنان تواند بود که آنجناب امارت تاب حکم گیرد و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول  
و اولی الامر منکم گفت صلاح حال عمار و زیر دستان که در حق حضرت الهیانه  
متوجه قبله امانی و آمان و کعبه دولت و اقبال کردند و آن بعد از بیست و  
هزار گسیتم زیادت بهر کم کرد و اسلام علی من اتبع الهدی  
**از زبان یکی از شایخ بنیبره خواجه پادشاه نوشته شده و جدا و بصورتی**  
آنکه آنجا که بلدینا و بلدین و لایحیک یک سر چرخه و کلین و منجانه و شایخ که هر  
اثر و جود و خنده و روزه و در صدق و لایت و در یک سپهر پادشاه نور هدیه علم  
و عرفان و در حدیقه کرامت و ایمان خلاصه کارخانه نگارین مورد اهلما نداشت

انهم

ارحم الراحمین قبل از باب کشف خواجه البصر و آنکه در شش کعبه اعلی  
صورت و نظیر صبح یسین را طلعت و مطلع است نور پادشاه را قدامه  
نور شش کعبه اعلی عروج الکمالات الصوریة و المعنویة و ابنا و اعلای معلوج السیما  
الدینیه و الدنیویة را سالهای بسیار و قریبهای بنیاد کار اشراف اسلاف  
برگزیده و عالی مقدار باقی و مملود دارد و زمره عریدان و معتمدان و مسترشدان  
نیازمند بجهان و دل رز و مندر از برکت انصاف است انوار و اشاعت است  
آمار جمع و بر خود دارند و اینها و اعدا و لایحیک و لایحیک و لایحیک و لایحیک و لایحیک  
بعد از بعضی نیاز بجهان اختصار و ایجاز مرفوع حیرت میگرداند که چون بلدینا  
بلج مطلع انوار التفات فیض آمار و محایم غزلان شمار و سلسله اسرارم بوده  
و حضرت با و تو بهما بر خواستار بر ساحت اقامت در آن دیار انداخته مملکت  
قراسا را از ملت تنویر بر سایر ممالک از آن داشته اند و یکی تحت ضمیمه  
اعلی حضرت سلطان صاحب قرانی سلیمان میکانی مملود اطلالی خلافت



مسلک و متوجه است که حکم آن وجدنا آباءنا علی نه و آنرا هم مستندون عثمان  
 معاودت بصورت مقام مهو و مسکالوت معروف زوده بکجا و کر  
 سوی خراسان گذرند چون اجابت ملتمسات و اسعاف حاجات فرمود  
 نیز مرضیه آن خاندان کم و دودمان کرامت بی شبیهی حسن قبول تلقی فرما  
 زمود و من این الاغانی و الشایعین **مقام از زبان کی دیگر از این معانی**  
**تذکره نادانی شش در معانی باب** عرض نیاز با هر از مطالع طوفان خورشید  
 انوار فیض آنار و قریه با صره ولایت بدایت قریه ناصیه کرامت استقامت  
 مرکز دایره مستقیم و ثقی خدا برستی قطب انجم نشاد قریه بقره علم و عرفان  
 نشانی ایمان و اتقان **که** دهنه زان شب خیرش روشن صبح و شیر کی مبار  
 که بجا کشت که کل غلظت **که** این صراط بکار توجیه صراط **که** شمع الهی شریکین بطول  
 حیوة و فاضل علی العالمین یاسر بر کائنات چون از مشایخ عودت خالی نیست از معانی  
 از آن اولی ششانه باشد بهر بصیرت عیب که عکس فانی اسرار غیبت مراد از او و

استدانت حصول سعادت سعادت مقام مهو و از کمال لطافت نامتناهی  
 آلی میر و مقدر باد و موقوف رفیع پسند که چون جلوه الاسلام بلوغ مورد برکت  
 اسلام کیم الذرات جلیل الصفات بود و حضرت اعلی خا فی سلیمان  
 سکا فی جهان با فی را اقصی مفاصل است که آن عالیجناب نیز طریقه متابعت  
 سلوک و طریقه موافقت بر حق و استند بمنتهی غوای و الشمس تجلی مستور  
 بر نور القیاس بران مقام مالوف اندازند و خاطر همکار از پیشین حضور قاری  
 السور و شوارند مطلق الکسوسل بر شرف قبول موصول کرده **حالی نظراتیست**  
 کرده و در ادول از نور سوزند و **و من الله الدایه و التوفیق از زبان کی از شایع**  
**جای یکی از انبای وندار خراسان نوشته در وقت تجمعا و معانی**  
**مرحمت** بهر هی اندر و نای کرامت بر شش نامه انبای دولت است بران پیش  
 نامه چون نامه چریست سرزوی آن یافت نوی جان مشام دل و یک گام  
 بول رخ فرمان کرازیه جمالی نقطه داد و توفیق خدا وندی حوالی بر شش

مظهر بر طاعت از بسای التماس خاطر عاجز بنام صاحب نور دیده و  
 دولت و نادمی و نور دیده سعادت و مختاری نماند و خنده مال کلشن  
 محاسبت و دود سعادت و محراب اصالت **بزرگ مرتبه بسیار** از آن سال  
 فلک جناب ملک میرت و صاحب مال **سپهر مظهر** انساب سده نظم  
 نماند و خنده دولت هلال اوج جمال **خواجه نظام الدوله** و الدین مظهر عابد رب  
 العالمین اعلی است نه و زار زنده و مکانه بدین دعا گو مخلص و دو نفر او  
 رسید و نصرت و سلامت مرا بر خیزد سبب مزید روح و راحت میکان  
 کردید **صبح یکم** کنی ذکر تو در نسیم **درواق** آید رحمت خراسان آمد و رفت  
 الاسرار آگاه در برابر قمار بندگان گواه است که با وجود سعادت و محاسبت  
 فرج می آید خاطر مشک یک خط از ذکر خیر آن بگانه در مان غافل و مستغافل بی  
 باشد و بپوسته بر خنده انتظار نشسته امیدوار است **زاد** چاه و دولت چون خراسان  
 بهر ظلمت رخ خراسان را بسیار ای **هر چند احوال** بن حوالی خیر در قایت است **حصول**

حضور

حضور و فراغت این دو نخواست و برین دیار در غایت انتظام محبت اما چون  
 بکامی اوضاع بی حضور شریف آن عید المثال نظامی نزار و کجاست متوجه است  
 که آن عاجز بنام هر چند رو و ترغیب و ترغیب از نو و برسم سیر و عزم کلشن  
 سر به سرست سیر از برق خاطره هست **ره** فایده تا بهمان آنکه چند روزی در ملازمت  
 بطراف جد و دوا افت خراسان گذرانید و شود هرگاه بجانب عراق رحمت  
 این مجاهد نیز وظیفه مراقت برسی داشت هر کاتب معتمدان باشد بعد  
 بخایم و احوال **آنجانب** را دعا و نیاز مندی تمام مرفوع و ارشاد التماس خاطر  
 میکان **صبح یکم** مستظری باشد سعادت و اید عزیز نشان بخیر و خونی باشد  
 میرزا از جانب والده پجاده به حاجی سیح و شام فطیحه خیر خواهی متقدم میرزا  
 زیادت اطباب میراثی شروط و بسببیت عرو دولت روز افزون بار  
**مقتدر دیگر** از اعظم **ایام نظام** علیش در باب تقوی می باشد و خنده  
 بهر ضحک مستظیر لا اتم نواقع العوالم که بهر سوره آرزو مند سعادت انتظار





تا طلم بحرامی شبدر باطل کند از عصا کلک آمار ثقیان آمد  
 لازای جنبه بر جفا فضلا الا قطار و خطای رجال الا فاضل  
 شود گشته بود بر تو اثرات تعانی اطراف بر ساحت حال شنایان  
 تعارب معنوی و مناسب روحانی انداخته روشنائی امیران مجسم و مجنون  
 که اصلها ثابت و فرعها فی السماء آرزای داشت و معانی بارقه تجلی  
 تا لطف کنی شاید نسبت و خلقت از وادی این و لکن الله الف بین ظهور و خفا  
 از جانبین متما گشته **عنه** عذر و لا لا انضمام **و** ما انکس از او نشنا و نگذا  
 و البته اندیشه این ترا بید **فرا** نا انا فریقا و تا بید **بواطف** الی مستطرا  
 که بحسب صورت نیز گشتی مساعدت فزین در دریا ای استعداد حصول مراد و جفا  
 با فتنه سعادت و حصول کعبه نیل مراد و وصال میسر نباد و دولت حصول اتصال  
 استیلا بر حصول مستقامت حقیقه **لیطی** یکنی بران سرشته کرده و مانده  
 بوزیر بعد مود گماشت از لانه **ایک** مبارک مصدق مصون اعدا و **اگر**

افزون

افزون یافته ذکر کرد **ای** الی الی الی کتابت کریم آمده و اله و المذکر عتاب  
 ازلی مساعدت زموده تا خرفه عنان محبت تحقیق معاین اصول و ذریع و ثبوت  
 و در صف کشف اسرار و حل مشکلات **انکس** و خطای **سبیل** عا **و** یصفا  
 سبیل آمده **سر** چند در آمده **شریعت** که **تلمیذ** اصغر است نصف نعال او  
 خورشید کم که حکمت **الشرق** فن **است** **در** بند استفاده و ذیفین مقال او  
 و جهز انبا **و** زحمیل بر طوطی اصحاب جمع اللطایف یا م چندین در و لالی معانی  
 برین که در مقامات تجرید علایق و شواغل ازها **و** فکر و فکر استواج زود و اندام کامل  
 توضیح و تنقیح کتب برهانی و روشنائی که مصداق **ان** **بن** البیان **لما** تواند  
 در مسلک تربیت و تدوین کشید **و** کلام و حی نازل شد و حل بحلالی آمد  
 میخواست که بعضی محل از تفصیل مباحذات و محاسن صفات آن در حد ابصار  
 و بعضی آنها آید و گوش کردن زمانه را بر هر روز نماز و نماز و نماز و نماز و نماز  
 مرا پیشتر بر تیر است که اگر در تخلص آن مطلق است بسا از شرح پذیر گردد و در وقت



و تصور یزدی و زشم روی تو مشاطه دست پاکشید که شرم و شرم و شرم و شرم  
 و الحق برین مرتب جانچه باشارت نظر دقیق و محکات کامل و اعتقاد باشد  
 اشعه لغات صورتی برین حالی از مطلع طواعی منقذ ارباب کلام بر ساحت  
 شعور مبتدل و انما تم تافته و روحه متا حد مستحقان نسیم اینان و نقاش  
 نهالی برین کمال بر جویدار معالی و معانی فیه شکر و عن شریک فی محاسن  
 فیه الحسن فیه غیر منظم چون سر بران اسرار محبت اصلی و صحاح عتاید مستجاب  
 ارباب اخلاص و جواداری است نظریات برین است که آن تالیف نیست  
 ضمن تصحیح نسخ و تفسیر مملکت رایت کشته را در اختیار بروج ملک و آرا کشته  
 نمرود از منته و اعصار مطرح انظار مستقیمان روزگار و عطرسای مجاس و محاسن  
 اکابر و مائید و یار کرد و فلند اجسی که از طالبان صواق و مستعدان موافق و معیار  
 و در شادایم فیه در موافقت اراست و اخلاص و وزیر بر مظاهر و مذاکره آن  
 موافقت می نمایند و عی اختلاف طبقاً بهم مخطی و از و قضیبی کامل فایز و برنده

بروز در سبزه شای قوی کم تخمین شب و طبع مدح تو یکم نگار و جادو شای  
 و در فن صاف و کعبت عالی که بعد از انان عین عمل فعال و واسب الصور عظم  
 عالم فضل کمال است مدو زباید آطبایع احوال داعی نیا زمزمه بتوت و توام  
 آمد و جولای انانی و املال او صورت انظام پذیر و در سبایط در کجاست انور شش  
 در نیز طبع و مرکز اصل و از کسیر و من اسر المعونه و التائید و سها الصالحین و انان  
 خوشی و طلب شمع که کان حکمت الی محض و محبت ملو و ناشای حیوان  
 از خود که طایفه از خواص انسان از میان اشالی و از ان برگزیده و با فاضله انوار  
 علوم و معارف و اسرار معانی و لطایف مخصوص کرده اند تا بلطف نور خاتم  
 هدایت هر روز در بین بجلالت کتب و تالیف معطیات نسخ و کتب و تحف  
 از جهای بران لالی و جوهر با بدست توفیق و انوار و انوار و بر صفتی و صفات  
 روزگار و نگارنده در است میناهات و معارف و انوار و آخرت بروج ملک و وار  
 او از مد و ذلک فضل اسر بر تیر من بشتای واده و الفضل العظیم و جود خباب



















و جهان را مستوجب حصول نعم و لذات جاودانی است  
 معارف و موقوف گشته داشته اند و قدم استقامت در جاده  
 استقامت ندارند و الشفقه علی خلق الله ثابت و راسخ گردانیده  
 از طریق امتثال او امر و نهی الهی هیچ باب تجاوز نمی نماید  
 تفکر علم و منطقه فکر و باطن دین و ظاهر دنیا  
 و در دین و دوزخ عالمی یکدست و ملکی جامع علم و عمل خایه دنیا و دین  
 و بر مقتضای کلام مجرب نظام ربانی و متعین بودن تزیین  
 بسیار نیست حال آنکه بجهت ابدین نیاتون فی سبیل خدا کمال  
 بنیان مخصوص است معانی آثار و بر بنده زکات و محاسبه و قنای  
 زمره صفای و استیلا و دوشه روی مکتب و اقدار بیداری  
 جهاد و قلع و قمع اهل شرک و عادی آوردن و مخصوص ارادت  
 مایه و صفای عینیت روز افزون در اعلا اعلام دین و اعیان

۱۱

مراسم شریعت مصطفوی علیه السلام شرایط اعتقاد و اتمام بقدم  
 رسانند و قصد و نظر الهی من الله و شیخ قریب بطور پیوسته  
 میان ایشان لغت نصر کم استقرین روزگار می یون میکرد و در هر  
 بیت هرگز گوشش از برای خداست و هرگاه شش از او آید است  
 و عوارض و فتح باب مروت و قنوت و بزل کرم نموده و قنیت  
 انعام و احسان روز افزون بطوایف خاص و عام رنج مسکون  
 میرسد نه تنگی که استقامت قائم در جنب صفت جود و کرم آن صاحب  
 عوالمی همگی می گشته و خلعت زیبای بخشش و نیکوکاری بر او گشته  
 دولت و محاریب آن آمده و نظم از خاک لادج و خف می نماند را  
 لاجوردی گامه بر کوشش خانیست و اینست از برای اندامی توسعه افزاخته  
 و استقامت از نام تو عنوان یافته هرگز بر روی زمین کشیده اندکی گاشته  
 از حجاب است و بار تو باران فتنه و از کف فضل استریند من بشت

و از ذوالفضل العظیم لاجرم و صبر سبط از صفت ملائکان آن است که  
 قبله گاه دنیا و دهر جهان است شوق گشته و آثار حق و تقدم ایشان  
 بر تمامت سرافراز و گردن کشن عالم مقرر مسلم آمده و  
 شکر کرم و عمل در کل عالم آید و بشراک خاص و عام و متذکر الی شیخ و  
 مستعار و زور و قدر فیض آسمان و مستعار از نعمه به بر خیزش آفتاب  
 امیدواری بعنایت لی غلبه بارک و قنات آمار و تبارک است و آنکه  
 مرد متضرر صلاح و فلاح دولت و متعین ثابت و بنا مکتب و واسطه  
 ابتداء و کرمیل و سبیل انبیا و جریب و ذریه بیانات و منافع  
 و موجب ناموس دنیا و آخرت تواند بود لیست طلب و آذوب و جود  
 خاطر کرد و جبر آن با حسن صدور از پرده غیب بجای نماید و تزیین  
 بشت که آن تجلی العالی و احدی می خواست که درین باب افاض نماید  
 اما حالت ابد ام موجب اغراض و اجتناب گشته و طریق انصاف و تزیین

و از کبریا و انجمن دولت قنیت با دو دست و تاقیت ملک جم  
 بر یکدست با دو دست و اینست دولت فراز استقامت و با دو  
 آیت نصرت علایز استقامت با دو دست و شام و ایلیم با دو دست  
 که دون سوار ایلیم ایام سکرش زیر زینت با دو دست و در همه  
 روی زمین چون کعبه مقصد توبی و استسرا روی طاعت بر سر  
 آمین بر لبه العالیین و دست و پا بر کمر و کمر و کمر و کمر و کمر  
 و دست و پا بر کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر و کمر  
 حکمت الهی محسن رحمت و نامشای جهان انصاف فرمود که عاقل و حقیر  
 انسان از میان ایشان و اقران بر گردید و با فاضل انوار علوم و مبارک  
 و امر و مطایب و عواطف مخصوص که اندک تا با غافل فضیلت و انصاف  
 و بیان رفت و کمال توشه افشار و کشته بار بر صحنه صیانت روزگار  
 نگارند و اینست بیانات و منافع و دنیا و آخرت و اینست که در این























بر اصلاح جهادات و دارداست او متصور و محصور فرموده اند یعنی که  
 تاج خیر مرتبه کرده و در دست نخست در کائنات است و اقبال  
 بالا کسب **و** دل بر جانیست از نظر محبت توانست **و** دیگر صورت  
 احوال که از تفسیر ریاضی حقایق رفت بود بر تو شعوری از این جهت  
 خیر پس غیر از آنکه حقیقت آنست که ناهر الدین نظر اند و قنوت است  
 لایحیه و ریاضه در وضعی مجهول الذات و الصفه که در ظاهر در بیان  
 دکان بیستم فروشی داشته اند که داشته بود و آن شخص در فیلان مرض  
 طاعون بطریق ایمانست از حال امانت و کیفیت دفن آن باز گفته  
 می کنند و توفیق چون این غیر از گامی آن آگاهی یافت با آنکه درین جهت  
 سکینه بر او در بودی تفرقه و طاعون باریب انفسش عیان غرض نیست  
 بر من و اوست بود بهر نوع زحمت و کلافه چهار کس از امانت موافقیم  
 معلوم کنیم که غلبه معز فرمود که آن موضع معجز از احوال خود از انقود

افزون

و زحمت آنچه تحت شعور و آید که نشان منجلی مضبوط نگاه دارند  
 و بعد از انقضای امر صالح که گفته اند که آن ماضی است منظر تحقیق و ایمانی است  
 اگر و آنها صالح همین است با همین سپرد شده حکم اخذ و ایمانی آن منظر تحقیق  
 رای خیر است و اگر بصحت چون که زیاده برین سده و جزئی بود چون  
 در این حال در ویش و عیال او رحلت کرده اند و از ایشان غایب و حاضر  
 و درشت و میرانی مانده اند اگر و این یافت آن صورت تمام و اورد امید  
 بخشیده می زوال از خیر این موجب و انقضای با صفات آن تلف شده  
 توانی نام و کیفیت ناهر الدین نظر اند اگر و شکر از نعمت حضرت چیست  
 چو که منیع بی حلقه تجدید و بار باره او از انانی داشته از اهل و بیگانه  
 فرقه ها است که در معرض فوت و زوال آمده و فدای بنایی او گشته  
 روی بوده و انصافت بگرداند و بلا خط که اوست آینه را در معرض غفلت  
 خویش و لغزش کثافت احوال که سمت منتهی و نمانی دارد از نظر

از دست و اعتقاد بحسب خدایت استماع و استماع آنرا پس از این  
 اندازند که **و** او ایستاده **و** او این اصل او در دست از دست  
 خون دل در کائنات آن کرده **و** هم عارست و بکن و سکن عالی که است  
 و اجاب الاطاع با تمام آن نفاذ یافت بود و توفیق و توفیق اوقات و مصالح  
 اگر درین و لا بر سببای غایت باری میسر کرده در سر انجام آن سعی بیخ  
 سبب دل خواهد افتاد و انانی متوفی الی دای العالی و السلام علی من اتبع الهدی  
**و** مشیت **و** مقرب الحق ناهر الدین نظر اند و عاقبت محصور است  
 تحقیق کثافت و یاد و آگاهی که غایت دانسته بر صورت نشان و مجهول  
 محول شده که **و** بدانکه که در پیش از یاد و بر و در دست زیاده و فاضل شود  
 از زبان غیری از رضا و قسح **و** السلام خواهد بود و بهر حال که باشد  
 حیا از دست می آید و این با جهان **و** که میگوید بهر روی از شیخ زمان  
 نهانی مانده که در هیچ نیست **و** از او **و** که در دول با جهان نماند از من

نماند از عنوان آن نجات صح سادات فاج و حیثیت از من  
 آفتاب غایت لاج منی از انصاف خاطر فاض عالمی و باریست  
 حقایق نامه معارف است که شیخ الاسلام اعظم الاعظم من لاج  
 المتکلمین میگردم الام صاحب آیت المنقل و الانصاف ناصیه امارت  
 انکساره و الاقبال مبیط انداز او یکم المقربون مورد کسب از انانیت  
 علیهم السلام بخیر و نفع مجاز سبب المرسلین حجت است علی العالمین  
 المحققین که در مرعنه است قطب تلك الهدایة و الانباء لا زان فی غلوه  
 افتاد و شمول نداشت عونا للسلام و المسکین و عونا لاصحاب الصدق  
 و البقیه شام امید فقران غلبه و داسع و سخت و دنده استقام  
 سازندگان محبت کشیده و امید که او باشد و چون شکین نماید اللهم فانی  
 و لواج انتقام نکلش و فانی که در بحر سبب این کس از فرقه شود و بخلص  
 بخاره و پسند و این است از آن سوخته و پناه داده اند از آن که بفرز از اطفال















صالحین نیاز و شکستگی و وفا خلف شرق و دلبستگی مرقوم و مرتبه و بخت  
 میگوید **س** یاد روزی که در منازل قریب با تو مرا از دم سفر بودم  
 در مقامات و صلح کام زمان و دوش بر دوش یکدیگر بودیم **ف** و با هم  
 در دولت اتفاقی سفر بعد مقرر آن و منصور جهان بود که بعد از دنیا  
 ملازمت اگاه و رضا بر و رعایتی که هم محاورت خاص در ساحت آن خود  
 زنا و یکت و توقیفی بخوابید فرمود و تا غایت ایضا و بعد کرم با یکدیگر  
 صحنه خاطر شریف محو منی با هم اثر جلال و تحلف خاص است اما بعضی  
 امید و ایمانی بوسیله بر مرصدا متغیر شده زبان حال مضمون بیان  
 ترغم میباید که **س** جان بخوان جای چندین زمانه کس با ناکی که با هم قدر تو بود  
 این و متعالی پیش از ایستاد به سعادست سعادت و سعادت و سعادت که در دنیا  
 تا اتفاق طاعت روحانی با تسانی و سبیل مقام است رسانند و در کمال  
 الحفظ **س** سوختن از تابستان ای همی یکدیگر با تشریف و طمانی نامی که

فرا

بخت ای قبل عالم به حالت **س** سرمن در عیادت پایمالست  
 ترهت کربانی پرست **س** بر من شد که مراد این روزیستم  
 بطفت خود برین رسوایم را **س** بخشش داده پستیم را  
 زیورست چند با ششم اند **س** بن جیحی که رویش چمن از دور  
 اما بخت بیا به ای آن بیت بخیر و عافیت مبدل شد و طلیعه وقت آنکه  
 بعد از آنم برخلاف گذشته از اعلام آثار عافیت و مرحمت طایبان درگاه  
 حضرت **س** که بخود انداخته بخت و استقامت احوال چست  
 و رود خاقل و متغافل نباشد تا وسیله مزید افشار و پست طیار مکان گشته  
 در امور اقتصاد و در خواسته امید و اران افزایش زیادت الحظ  
 متعنی احوال میسر کرده **س** در پیرو و در نظر لطیف خداوند آفرین عالمین  
 از زبان خواهر نظام **س** که درین امر شده و اما او ایسر سید رفیع الکریم  
 بن ایسر قریشی شیش بوری نوشته **س** لطف و رحمت که متعنی بر مقصود و مطلوب

از بادی نور خیر نیفتد اما طایبان نشانه شرف کرامت و هایت  
 و قوه با جود بنوت و ولایت عزیز اسرار حقایق کالات مطلع از اسرار سعادت  
 و سعادت بی بد و لطافت بی بدل **س** در حقایق منقذ و در فایق مستها  
 می برد لطف کلا سبب از آب حلق **س** میزند بکمالش موج بواج سپ  
 ا و ام الله تعالی بر کات انفاست انقیاد الفد سید خورشید مثل ق  
 سعادت و اقبال بر ساحت احوال مریدان نیازمند اخلاص و بهر صورت خود  
 کاشانه معقدان کمان و دل آرزو مند امور و مشرف به سعادت و حکیم  
 کوا و میمن سلیم اسرار غایب آگاه است که از ذوق سماج و لذت استیلا و خیر  
 اثر و پست مزاج شریف زان مقدار آثار بهجت و پستیا روی بود  
 که زبان خاقل چنان انجمنه ا و ا و آن تعقی تواند بود **س** صبا فقه احوال در میان  
 و ان شکله لا یخفی فغان که **س** بیا و خیر تو صد ذوق و شوق و شوق و شوق و شوق  
 حق سبحانه که در منده مراد است و بخشند سعادت است که بر لطیف و جود

ان

آن رفیع تزلزل صوفی صفت حید و حاصل پست و افعال را سالی بسیار  
 و قوه نهایی نیل به شمار با ستادت و استقامت معزول گرداند **س** و رفعت  
 بالاحیاء بجاری احوال علی سبیل الاجال بغیر فضل ایزد متعالی پست  
 لوازم مشکرت و الحمد لله علی کل حال توقع آنکه بر تو را محمود و طلیه  
 ترتیب ترتیب باطن که مراد حصول آن معنی و سید و ولتای دینی و دنیوی  
 و رابطه کرامتای موری و مستوی تواند بود در پیغ خازند و در اوقات  
 طلیات که **س** است دعوت است از شمول طاعات نامی و مقامات  
 کرامی که مستقیم فواید چندی و مستعدی منافع و پست محروم و بی نیل  
 بهر حال چینی روزی که بر نیل **س** از ت پاک زبان اشاف طلب کن  
 و با آن خدمت شریف ایشان در نظر بکیزه و زبان و راست اندیشان و دین و  
 نادیده و پیشا به نور دین اند اما دولت توافق صورت و معنی سید العالم  
 متعنی اشفا طلیه صبح وصال مطا لطاعت طایبان فال است























پیش گرفته بروایان عسکر و راهادیت غیر مأثور  
هَذَا الْإِسْلَامُ مِنْ تَكْرِی قَوْمِ اخْتِرَاعِ فَنُونِ خَدَاعِ  
بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَطَوَّافًا بَعِيدًا بر رفته اند  
أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ قَاطِعٌ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا  
شَیْطَانًا طَائِفًا الْأَنْبِیَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ يُجِیْعُهُمْ إِلَى بَعْضِهِمْ خِشْفٌ  
الْقَوْلِ عُدُوًّا قاطع تلیسات و توبیات صاحب خرفان  
 و باده گویان است و اگر جزو طین تصویریت کرد در آن تصویر  
 ارسام یافته است شرطین و تحفظ مرصه داشته  
 از منون إِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی عَنْ الْخَشْيَةِ شَيْئًا تجاوز بنایه  
 نموده که بنی جیتی عبارتت و کرد اختلال چهره احوال  
 بر افراستن و بی موسیجی ایاس مودت و بنیان محبت  
 بر انداختن در شریعت مروت باین نیست حکم میت

مکن مکن که کو منظران چنین بکنند وَاللَّهُ لَمِنَ الْكَاسِرِينَ  
 بپذیرند و جنایت غیر واقع در گذرانند فهو الماد و اگر تجاوز  
 نفس نمایند إِنَّمَا أَشْكُوا بَثْنًا وَجُثْلًا بَرَقَ  
 و امن کش از دست من ای و پندیش زمان روز که دست من و امان تو باد  
 صبح و شام با خلاص تمام دست نیاز بجزفت مفتح الابواب  
 برداشته و طیفه دعای رَبَّنَا أَفْرِغْ مِنَّا وَبَيْنَ قَوْمِنَا  
الْخِلْفَ وَأَنْتَ خَيْرُ الْخَلَفَائِينَ مرتب میدارد از بیع و تحجب  
 الطاب از حد میکند و تطویل بقصد بیع می بخاند مدخل طلیل  
 استنطاری حکومت شکاری بسوط و مد و باد از زبان توایدان برین  
 فضل وَلَا تَجْعَلْ لَنَا فِتْنَةً وَلَا تَجْعَلْ لَنَا فِتْنَةً وَلَا تَجْعَلْ لَنَا فِتْنَةً  
 الکلی شریف و وضع مراسم دعا در دولت روز افزون اقامت  
 کرده بموقت عرض میرساند که در مجلس عالی شد وَأَنَّا لَمُضَرِّقُونَ

بر شرف اوقت بله و برادر بزرگوار مرتب میکرد و مرفوع شده  
 بود و فلک رقیه بنده نواز بنده را از رقیه رقیه مواخاه او میا لغز  
 التماس کرده و آنحضرت شرف اصفا از زانی داشته بکینه را  
 با حدار پروا بجه حکم جهان نظام مستظهر فرموده بودند لِيُخَيِّرَ اللَّهُ  
الْخَبِيثَاتِ مِنَ الطَّيِّبَاتِ و اکنون روز بروز تواریسات  
 احوال او در التهاب و اشتغال است و بواسطه شامت  
 اخت او ساعت فیت برادر برادر امیدوار است که چون  
 این فیه پستیات عوارض او را معتقدیت و کوبیتش در خط اراد  
 او معتقد فی سیه مقاسه طولی مدت و تحمل اشعار ارباء و عهد  
 نشان طاون عنایت فرماید که محافظت حوره اسلام و حمایت  
 حور ایمان سِنِّي مَرْيَاتِ یعنی که نتایج خیر امن غیر بزرگ و بزرگوار  
 دولت عاید خواهرت یا نشانی ده که این با هم از تویدان یا خطری از شر شما

از زبان همان تجب الاشراف یکی از ارباب خواف نوشته  
 ادام الله ما شرفنا طر و معالیه نطق ما تحیات طیبات و دعوات  
 مبارکات منبعث از کمال اخلاص و عنایت اختصاص مطالع نموده  
 شوق و غرام بتقیل انال شریفه که اشرف مطالب است پیش  
 از حد بیان تصور فرماید اسباب حصول آن مراد از کمن الطافات  
 خیه الکی میا و مقابله سَلَامٌ عَلَيْكَ ظاهر و با برست  
 که در سنوات سابق و ایام گذشته اعز از باب تعجب نسبت  
 بدین فقیران ما وجود انواع اختی را بپستطها رجحروت و کلام  
 شفقت فرموده بودند و بالآخر که کار با صراط رسید بعبیان  
 صبح نیز مشا پده فو بود که با نظری مقتضی قضیه العداوت  
 فی الفکر که کاتار سیف الغالبه صورت نزاع و خصوصت  
 بیک مرتبه انجمنید و سرانیه سرگاه بزرگان طریقه مهر و شفقت



و کداند حسنه ان نیز وظیفه ادب و عزت بجای نیاورد و چون  
در واقع بعد از وقوع این قضایا بواسطه تعلقات بالکلیه مرتفع گشت  
و از هیچ وجه منظوری که مانع انتقام باشد باقی نماند و تقصیر  
بران و جرایست که چون بعد از قضایا سجدات درین دوپ  
روز سپرد و اوقات جلال سپید دولت و اقبال را بظلم  
احوال سپکسزات اندازد در مجلس مایون بدبختی  
غایت باری عزتشان را از روزی دوپ مقدم سخن  
مشتمل بر کیفیت احوال اصحاب که در قسم تقوی بر تمانت  
حزین جواهر کرمانی حضرت مهدی موعود و دقایق  
طلای و غنچه و سایر مژ و کلمات و موقوفات و الذی مغفرت  
پناه کشیده اند بعضی پند و نا جواب بمواب تیباید  
فتم اند از این نظم و استغاثه پرورون ننند و

بیتین که تحقیق این صورت از مجاری اوقات این بیت  
روز بخا و در نهایت انشاء الله و در العزیز **بیت**  
ربیب آزار نافرموده و با آشتی گذشت کما که حریفان سوی کردن نخواهند  
و فی شبهه درین اثنا تاثری که از اثر سوء المزاج جناب عظم الله  
قدره و غرّه اوقات نیز تاثر خواهد کرد و عشت از مغایره  
حال او بظلم شود جمهور خواهد پوست و مرایه آنجناب  
جانب این محب را بخت رعایت حال مردم سودا می  
که از مرتبه اعتدال در غایت انحراف و اعتدال اند و دو  
نکته ازین در مثل این امور اگر رعایت الامکان وظیفه لغات  
مرعی ندارند لا استل این فیه را از روی حقیقت و انصاف  
معذور و معاف فرمایند و چون توجیه این محب بدان محبوب  
فتم در خیر امکان می نهند و باطل متعلق احوال

و مکر زندان و معلقان سپه باشد توقع بچشم اشفاق  
آنجناب جهان است که آن جماعت بوسیله استقام ایشان  
مربوبه آنجناب کردند که افعی الغایه این سینه بصاحت  
رحمن منت است و محقر را می که عاقله و تمیسات مشارایه  
در عز و عید و واقع شده و افرامی شروع بمالعه  
و ناکید ما لا کلام متعبد و متعین احوال آن می شده و با آفر  
آن مقامات شبانه روزی کلمات و جمله چون سحر کاذب تا می  
بیش نهد حالا تعقل مشارایه میدارد و چکچس از  
منقبان این محب با وجود آنکه در نرات جواب  
حوالات خواب گفته مطلقا پر امون تقوی  
آن نخواهد گشت او را بران دارند تا ضبط نمود  
مصرف شود زیادت نوشت با سپاس دولت تزلزل باد

**و اینک من لیاة الی بعض غلامیه**

ا د ا م الله و ا م اللطیفه الدامیه نظام احمد  
محبت موافق که بصفت مفا موصوف است تسلیمات  
حال مترادف میگرداند و از شرح آتش اشتیاق  
که بد معای سپه و فراق شپکین نیا بد اعراض نماید **بیت**  
تلم فی است اول لنگه زبان تلم بگونه شمع و هزار زبان آتش  
الله اکبر لکنیک بفضلته بدقت که این فتیر بحکم  
قضیه مرضیه العود احمد بر جناح معاودت است  
و بواسطه سنج بعضی مژوریات که چشمه کفایت  
آن بنسبت از حجاب امتناع مکتوث نمیکرد تیسر  
اسباب غریمت در یکبار ارادت اشتظام  
نیاید و لهذا چند وقت حال صحیف



اشتیاق را حجت مرافقت و مسند است  
مستند و موقوف میباشند و چون توقف این  
فقیه در دوپ روز یکرب اقامت میاید که  
کیفیت آن مجمل معلوم دارند و مضت لا یوقف  
اعلام خواهر پاسبانید ضرورت بود و مشایله  
بنایت در مسدد استیصال و مپاعت  
عبدالوقت را دوپ که در حجت او  
مشتمل بر اعلام کانی احوال  
بسیار معجلال میرساند  
تا در عداد منبیان منشیان  
نباشد و وجه اعتدال تقصیر و

[illegible]

خواجه حسن بن محمد دیوان در جواب مکتوب حافظ عرب نازل نوشته  
در محکم اعتدال بطبیعی رسید که طلیعه انوار از غار مونسیت صفت بر افشان  
انجار غار بدیضای غاید از ازل نه جود و دستکاری کساقی کلک لطافت  
آفتاب جاب نعمت تاب حافظ العرب والعجم العجوبة النعماء  
الامم مقبول تلوب الامراء والساخین منزع فرح طرقتات المعاصرين  
راض الفم وکاشف الفم مصداق خبر و فی حق مدنیان تم نوایسته بدیم که مل  
و اعتبار خریف نازل از اردو گذار درست سکه داری نظیر و حسن هیچ  
زکی زریک حافظ جواب عزیز گران ذوب دلا شین زنی الدهر شنگ  
الافا کو چشم الاعیار مداد الدوا طین لطیف و نه خلیل در سنا هدو  
و الحاکم از البطلان و زیبا شجره خورا اعدا برین الدهر که کا فکوز و  
من ایدو السهر الزور کار و لیس لکها و هیچ کمالی غیر انبیا چشم باری  
بل انظر لعل لعلی و لکن فی سب الحیا جازان از ان فی عیال الملک الاعبد

مخوفان دوزخ رحمت کواکب الاعراب است در بزم مناوذه روح پروردگار  
کسر است بود در عین رانافتن و شاعری حاصل شد و از ملاحظه آثار رحمت  
و اشتهار از آن باب به اسطه و انبساط و مودبانه است و استنباط  
باینست به مجلس ذوق و کلامی برداشت از کثرت جانفرازی و امان قدیم  
ای وقت تو خوش کردی فاضل کردی هفت مجزای سنج طبع لطیف  
که بهشت است تخمین هر وضع و شرب انترانی یافت و هم کن از ادراک غزل  
آن انکشت و در دمان و دهران مانند از ملاحظه و اطراف است  
سخت بند شورش بود به عقل ربوبی برچ و تاب در افتاد و در پیش موج  
و افق نویسنده که جوهر رسید و لطیف ماه را در اهتلاف بغیر بندگی  
اگر از درج دمان قتل و گشایی در تعزیر زبان خرافا بر بندگی چون نهی بر خندان  
دست هر قافیه کو را بغیر بندگی که یکی را بغیر لب بهیچ است  
که یکی را بکلمه عقد ثنائی بر بندگی که جهانی در کربن شعور که قافیه نیست



















از زبان قسبانان انعام میرسد خداوند سبحان در ارضه ملک و سلطان و جلال  
 می کند تا یک بر با نوزده است و در این مقام عوده از احسان و احسان  
 جهان آری و در این مقام مشکلی است که با سبب جهان ناری و جهان باقی تمام دیگر  
 باشد و نظامی از سر گرفته **حکایت سارکن** جو هارون و سید است **۱**  
 هم در خلوت و دولت هم در دایم ملک **۲** چون داد انعام خاک را بکنند  
 زینان **۳** ملک نظام از نظام ملک **۴** ولا محاریر بر قلم اقلیم از این ارض  
 کوس گیسای نظام الملک طوسی در گذشت و فرزند است جعفر خانی از شکوه  
 سیدی احمد حسن بن محمد و در گذشت ملک اگر آفت بر خیزد از سر اسلام  
 مصداق خود را از روی انصاف در صف اوصاف خوانی و شاد را **۵**  
 بدو فرستاده جان وزارت **۶** بدو روشن شده امارت **۷**  
 بجزو ملک هم **۸** فرموده باد و بر چند صفت در **۹** جهان چون قاضی در پیش  
 کلیه ملک در پیش **۱۰** بدانای نظام ملک داده **۱۱** نظام الملک پیش سر نهاده **۱۲**

برون از عرض زمین و باطن سپرده راه زود و با سبب **۱۳** عده مکرر و مانی امیران  
 گرفته در جهانی راه پنهان **۱۴** بچوب واقع های هست او بیال اندیشه **۱۵** بر کم  
 کل این ماعتل بین خبر بردار که به دای نظام عاقلان نافع عیود و طویل  
 خیز این نزر علیستعار که زمین آفت و اجازت نکست غنم خلد و عمره  
 سحره خولی میگرداند و ذلک هو الله الذی یحبکم لا یرحم عیضای فحوائی عیالکم  
 نیند و ما عند الله سر اینست اوقات خسته سات با علما معلم دین و استی  
 دعای و اجتناب از حدیق فی الاخرین مصرف ساخته و مراضی انجام بخیر  
 برایشان بنا خیر و تا بید اوقات بر صانع میگرداند و افغان اسرار فریض تواند  
 موقوف ساخته تجارت مراجه آخرت را بقصد قیامت و علو اوقات  
 بدو داری یاد کاری از بیع خیر اسامی می نهد و بهر زاری خود را از آوا  
 بتوز خاطر الهام بدو بر تصویر میکند اقامت و غایت خیرات در سر افرا  
 وظیفه هست او انانق مال حلال و اعانت ارباب حاجت در سر سفر

و اب و عادت او و از جمله کارهایش که بجهت استغناء من اهل القبول  
 شایسته باشد هیچ وزارت متاخر کار از معدیات حصول ماست  
 و بی و دینری و به و صدق نیست و قدم نیاز میان فیوض مراقد است  
 مساعد ایشان که از جابل فتوحات ابرمند است احراز عوده بتوفیق  
 حق لایعوت از سر صفا حکومت روی دل با جیای هر اسم بر قدر قدر  
 حضرت ولایت شرف شیخ الاسلام الاعظم و شرف طوبی الملکین  
 بکارم الامم قطب اعقاب الامانات الربانیة قدوة ارباب الکائنات البعانیة  
 مسدود انوار اولک المقربون مورد اسرار لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ما هم  
 مناظم الحق و البیقین و ارت علوم سید المرسلین **۱**  
 ستر زان تو لید و بنی الولید **۲** خاک در کاغذی نود و دیر که در بیان  
 جرح پوشه میزدی و حق برقع از نجوم **۳** تا مگر با بدو سر سفره بوسه تن نشان  
 روح الله تعالی روده و افاض علی العالمین فتوحه که از قدما اکابر دین

و عطا ره علی صاحب سنین بوده و **۴** و **۵** و **۶** و **۷** و **۸** و **۹** و **۱۰** و **۱۱** و **۱۲** و **۱۳** و **۱۴** و **۱۵** و **۱۶** و **۱۷** و **۱۸** و **۱۹** و **۲۰** و **۲۱** و **۲۲** و **۲۳** و **۲۴** و **۲۵** و **۲۶** و **۲۷** و **۲۸** و **۲۹** و **۳۰** و **۳۱** و **۳۲** و **۳۳** و **۳۴** و **۳۵** و **۳۶** و **۳۷** و **۳۸** و **۳۹** و **۴۰** و **۴۱** و **۴۲** و **۴۳** و **۴۴** و **۴۵** و **۴۶** و **۴۷** و **۴۸** و **۴۹** و **۵۰** و **۵۱** و **۵۲** و **۵۳** و **۵۴** و **۵۵** و **۵۶** و **۵۷** و **۵۸** و **۵۹** و **۶۰** و **۶۱** و **۶۲** و **۶۳** و **۶۴** و **۶۵** و **۶۶** و **۶۷** و **۶۸** و **۶۹** و **۷۰** و **۷۱** و **۷۲** و **۷۳** و **۷۴** و **۷۵** و **۷۶** و **۷۷** و **۷۸** و **۷۹** و **۸۰** و **۸۱** و **۸۲** و **۸۳** و **۸۴** و **۸۵** و **۸۶** و **۸۷** و **۸۸** و **۸۹** و **۹۰** و **۹۱** و **۹۲** و **۹۳** و **۹۴** و **۹۵** و **۹۶** و **۹۷** و **۹۸** و **۹۹** و **۱۰۰** و **۱۰۱** و **۱۰۲** و **۱۰۳** و **۱۰۴** و **۱۰۵** و **۱۰۶** و **۱۰۷** و **۱۰۸** و **۱۰۹** و **۱۱۰** و **۱۱۱** و **۱۱۲** و **۱۱۳** و **۱۱۴** و **۱۱۵** و **۱۱۶** و **۱۱۷** و **۱۱۸** و **۱۱۹** و **۱۲۰** و **۱۲۱** و **۱۲۲** و **۱۲۳** و **۱۲۴** و **۱۲۵** و **۱۲۶** و **۱۲۷** و **۱۲۸** و **۱۲۹** و **۱۳۰** و **۱۳۱** و **۱۳۲** و **۱۳۳** و **۱۳۴** و **۱۳۵** و **۱۳۶** و **۱۳۷** و **۱۳۸** و **۱۳۹** و **۱۴۰** و **۱۴۱** و **۱۴۲** و **۱۴۳** و **۱۴۴** و **۱۴۵** و **۱۴۶** و **۱۴۷** و **۱۴۸** و **۱۴۹** و **۱۵۰** و **۱۵۱** و **۱۵۲** و **۱۵۳** و **۱۵۴** و **۱۵۵** و **۱۵۶** و **۱۵۷** و **۱۵۸** و **۱۵۹** و **۱۶۰** و **۱۶۱** و **۱۶۲** و **۱۶۳** و **۱۶۴** و **۱۶۵** و **۱۶۶** و **۱۶۷** و **۱۶۸** و **۱۶۹** و **۱۷۰** و **۱۷۱** و **۱۷۲** و **۱۷۳** و **۱۷۴** و **۱۷۵** و **۱۷۶** و **۱۷۷** و **۱۷۸** و **۱۷۹** و **۱۸۰** و **۱۸۱** و **۱۸۲** و **۱۸۳** و **۱۸۴** و **۱۸۵** و **۱۸۶** و **۱۸۷** و **۱۸۸** و **۱۸۹** و **۱۹۰** و **۱۹۱** و **۱۹۲** و **۱۹۳** و **۱۹۴** و **۱۹۵** و **۱۹۶** و **۱۹۷** و **۱۹۸** و **۱۹۹** و **۲۰۰** و **۲۰۱** و **۲۰۲** و **۲۰۳** و **۲۰۴** و **۲۰۵** و **۲۰۶** و **۲۰۷** و **۲۰۸** و **۲۰۹** و **۲۱۰** و **۲۱۱** و **۲۱۲** و **۲۱۳** و **۲۱۴** و **۲۱۵** و **۲۱۶** و **۲۱۷** و **۲۱۸** و **۲۱۹** و **۲۲۰** و **۲۲۱** و **۲۲۲** و **۲۲۳** و **۲۲۴** و **۲۲۵** و **۲۲۶** و **۲۲۷** و **۲۲۸** و **۲۲۹** و **۲۳۰** و **۲۳۱** و **۲۳۲** و **۲۳۳** و **۲۳۴** و **۲۳۵** و **۲۳۶** و **۲۳۷** و **۲۳۸** و **۲۳۹** و **۲۴۰** و **۲۴۱** و **۲۴۲** و **۲۴۳** و **۲۴۴** و **۲۴۵** و **۲۴۶** و **۲۴۷** و **۲۴۸** و **۲۴۹** و **۲۵۰** و **۲۵۱** و **۲۵۲** و **۲۵۳** و **۲۵۴** و **۲۵۵** و **۲۵۶** و **۲۵۷** و **۲۵۸** و **۲۵۹** و **۲۶۰** و **۲۶۱** و **۲۶۲** و **۲۶۳** و **۲۶۴** و **۲۶۵** و **۲۶۶** و **۲۶۷** و **۲۶۸** و **۲۶۹** و **۲۷۰** و **۲۷۱** و **۲۷۲** و **۲۷۳** و **۲۷۴** و **۲۷۵** و **۲۷۶** و **۲۷۷** و **۲۷۸** و **۲۷۹** و **۲۸۰** و **۲۸۱** و **۲۸۲** و **۲۸۳** و **۲۸۴** و **۲۸۵** و **۲۸۶** و **۲۸۷** و **۲۸۸** و **۲۸۹** و **۲۹۰** و **۲۹۱** و **۲۹۲** و **۲۹۳** و **۲۹۴** و **۲۹۵** و **۲۹۶** و **۲۹۷** و **۲۹۸** و **۲۹۹** و **۳۰۰** و **۳۰۱** و **۳۰۲** و **۳۰۳** و **۳۰۴** و **۳۰۵** و **۳۰۶** و **۳۰۷** و **۳۰۸** و **۳۰۹** و **۳۱۰** و **۳۱۱** و **۳۱۲** و **۳۱۳** و **۳۱۴** و **۳۱۵** و **۳۱۶** و **۳۱۷** و **۳۱۸** و **۳۱۹** و **۳۲۰** و **۳۲۱** و **۳۲۲** و **۳۲۳** و **۳۲۴** و **۳۲۵** و **۳۲۶** و **۳۲۷** و **۳۲۸** و **۳۲۹** و **۳۳۰** و **۳۳۱** و **۳۳۲** و **۳۳۳** و **۳۳۴** و **۳۳۵** و **۳۳۶** و **۳۳۷** و **۳۳۸** و **۳۳۹** و **۳۴۰** و **۳۴۱** و **۳۴۲** و **۳۴۳** و **۳۴۴** و **۳۴۵** و **۳۴۶** و **۳۴۷** و **۳۴۸** و **۳۴۹** و **۳۵۰** و **۳۵۱** و **۳۵۲** و **۳۵۳** و **۳۵۴** و **۳۵۵** و **۳۵۶** و **۳۵۷** و **۳۵۸** و **۳۵۹** و **۳۶۰** و **۳۶۱** و **۳۶۲** و **۳۶۳** و **۳۶۴** و **۳۶۵** و **۳۶۶** و **۳۶۷** و **۳۶۸** و **۳۶۹** و **۳۷۰** و **۳۷۱** و **۳۷۲** و **۳۷۳** و **۳۷۴** و **۳۷۵** و **۳۷۶** و **۳۷۷** و **۳۷۸** و **۳۷۹** و **۳۸۰** و **۳۸۱** و **۳۸۲** و **۳۸۳** و **۳۸۴** و **۳۸۵** و **۳۸۶** و **۳۸۷** و **۳۸۸** و **۳۸۹** و **۳۹۰** و **۳۹۱** و **۳۹۲** و **۳۹۳** و **۳۹۴** و **۳۹۵** و **۳۹۶** و **۳۹۷** و **۳۹۸** و **۳۹۹** و **۴۰۰** و **۴۰۱** و **۴۰۲** و **۴۰۳** و **۴۰۴** و **۴۰۵** و **۴۰۶** و **۴۰۷** و **۴۰۸** و **۴۰۹** و **۴۱۰** و **۴۱۱** و **۴۱۲** و **۴۱۳** و **۴۱۴** و **۴۱۵** و **۴۱۶** و **۴۱۷** و **۴۱۸** و **۴۱۹** و **۴۲۰** و **۴۲۱** و **۴۲۲** و **۴۲۳** و **۴۲۴** و **۴۲۵** و **۴۲۶** و **۴۲۷** و **۴۲۸** و **۴۲۹** و **۴۳۰** و **۴۳۱** و **۴۳۲** و **۴۳۳** و **۴۳۴** و **۴۳۵** و **۴۳۶** و **۴۳۷** و **۴۳۸** و **۴۳۹** و **۴۴۰** و **۴۴۱** و **۴۴۲** و **۴۴۳** و **۴۴۴** و **۴۴۵** و **۴۴۶** و **۴۴۷** و **۴۴۸** و **۴۴۹** و **۴۵۰** و **۴۵۱** و **۴۵۲** و **۴۵۳** و **۴۵۴** و **۴۵۵** و **۴۵۶** و **۴۵۷** و **۴۵۸** و **۴۵۹** و **۴۶۰** و **۴۶۱** و **۴۶۲** و **۴۶۳** و **۴۶۴** و **۴۶۵** و **۴۶۶** و **۴۶۷** و **۴۶۸** و **۴۶۹** و **۴۷۰** و **۴۷۱** و **۴۷۲** و **۴۷۳** و **۴۷۴** و **۴۷۵** و **۴۷۶** و **۴۷۷** و **۴۷۸** و **۴۷۹** و **۴۸۰** و **۴۸۱** و **۴۸۲** و **۴۸۳** و **۴۸۴** و **۴۸۵** و **۴۸۶** و **۴۸۷** و **۴۸۸** و **۴۸۹** و **۴۹۰** و **۴۹۱** و **۴۹۲** و **۴۹۳** و **۴۹۴** و **۴۹۵** و **۴۹۶** و **۴۹۷** و **۴۹۸** و **۴۹۹** و **۵۰۰** و **۵۰۱** و **۵۰۲** و **۵۰۳** و **۵۰۴** و **۵۰۵** و **۵۰۶** و **۵۰۷** و **۵۰۸** و **۵۰۹** و **۵۱۰** و **۵۱۱** و **۵۱۲** و **۵۱۳** و **۵۱۴** و **۵۱۵** و **۵۱۶** و **۵۱۷** و **۵۱۸** و **۵۱۹** و **۵۲۰** و **۵۲۱** و **۵۲۲** و **۵۲۳** و **۵۲۴** و **۵۲۵** و **۵۲۶** و **۵۲۷** و **۵۲۸** و **۵۲۹** و **۵۳۰** و **۵۳۱** و **۵۳۲** و **۵۳۳** و **۵۳۴** و **۵۳۵** و **۵۳۶** و **۵۳۷** و **۵۳۸** و **۵۳۹** و **۵۴۰** و **۵۴۱** و **۵۴۲** و **۵۴۳** و **۵۴۴** و **۵۴۵** و **۵۴۶** و **۵۴۷** و **۵۴۸** و **۵۴۹** و **۵۵۰** و **۵۵۱** و **۵۵۲** و **۵۵۳** و **۵۵۴** و **۵۵۵** و **۵۵۶** و **۵۵۷** و **۵۵۸** و **۵۵۹** و **۵۶۰** و **۵۶۱** و **۵۶۲** و **۵۶۳** و **۵۶۴** و **۵۶۵** و **۵۶۶** و **۵۶۷** و **۵۶۸** و **۵۶۹** و **۵۷۰** و **۵۷۱** و **۵۷۲** و **۵۷۳** و **۵۷۴** و **۵۷۵** و **۵۷۶** و **۵۷۷** و **۵۷۸** و **۵۷۹** و **۵۸۰** و **۵۸۱** و **۵۸۲** و **۵۸۳** و **۵۸۴** و **۵۸۵** و **۵۸۶** و **۵۸۷** و **۵۸۸** و **۵۸۹** و **۵۹۰** و **۵۹۱** و **۵۹۲** و **۵۹۳** و **۵۹۴** و **۵۹۵** و **۵۹۶** و **۵۹۷** و **۵۹۸** و **۵۹۹** و **۶۰۰** و **۶۰۱** و **۶۰۲** و **۶۰۳** و **۶۰۴** و **۶۰۵** و **۶۰۶** و **۶۰۷** و **۶۰۸** و **۶۰۹** و **۶۱۰** و **۶۱۱** و **۶۱۲** و **۶۱۳** و **۶۱۴** و **۶۱۵** و **۶۱۶** و **۶۱۷** و **۶۱۸** و **۶۱۹** و **۶۲۰** و **۶۲۱** و **۶۲۲** و **۶۲۳** و **۶۲۴** و **۶۲۵** و **۶۲۶** و **۶۲۷** و **۶۲۸** و **۶۲۹** و **۶۳۰** و **۶۳۱** و **۶۳۲** و **۶۳۳** و **۶۳۴** و **۶۳۵** و **۶۳۶** و **۶۳۷** و **۶۳۸** و **۶۳۹** و **۶۴۰** و **۶۴۱** و **۶۴۲** و **۶۴۳** و **۶۴۴** و **۶۴۵** و **۶۴۶** و **۶۴۷** و **۶۴۸** و **۶۴۹** و **۶۵۰** و **۶۵۱** و **۶۵۲** و **۶۵۳** و **۶۵۴** و **۶۵۵** و **۶۵۶** و **۶۵۷** و **۶۵۸** و **۶۵۹** و **۶۶۰** و **۶۶۱** و **۶۶۲** و **۶۶۳** و **۶۶۴** و **۶۶۵** و **۶۶۶** و **۶۶۷** و **۶۶۸** و **۶۶۹** و **۶۷۰** و **۶۷۱** و **۶۷۲** و **۶۷۳** و **۶۷۴** و **۶۷۵** و **۶۷۶** و **۶۷۷** و **۶۷۸** و **۶۷۹** و **۶۸۰** و **۶۸۱** و **۶۸۲** و **۶۸۳** و **۶۸۴** و **۶۸۵** و **۶۸۶** و **۶۸۷** و **۶۸۸** و **۶۸۹** و **۶۹۰** و **۶۹۱** و **۶۹۲** و **۶۹۳** و **۶۹۴** و **۶۹۵** و **۶۹۶** و **۶۹۷** و **۶۹۸** و **۶۹۹** و **۷۰۰** و **۷۰۱** و **۷۰۲** و **۷۰۳** و **۷۰۴** و **۷۰۵** و **۷۰۶** و **۷۰۷** و **۷۰۸** و **۷۰۹** و **۷۱۰** و **۷۱۱** و **۷۱۲** و **۷۱۳** و **۷۱۴** و **۷۱۵** و **۷۱۶** و **۷۱۷** و **۷۱۸** و **۷۱۹** و **۷۲۰** و **۷۲۱** و **۷۲۲** و **۷۲۳** و **۷۲۴** و **۷۲۵** و **۷۲۶** و **۷۲۷** و **۷۲۸** و **۷۲۹** و **۷۳۰** و **۷۳۱** و **۷۳۲** و **۷۳۳** و **۷۳۴** و **۷۳۵** و **۷۳۶** و **۷۳۷** و **۷۳۸** و **۷۳۹** و **۷۴۰** و **۷۴۱** و **۷۴۲** و **۷۴۳** و **۷۴۴** و **۷۴۵** و **۷۴۶** و **۷۴۷** و **۷۴۸** و **۷۴۹** و **۷۵۰** و **۷۵۱** و **۷۵۲** و **۷۵۳** و **۷۵۴** و **۷۵۵** و **۷۵۶** و **۷۵۷** و **۷۵۸** و **۷۵۹** و **۷۶۰** و **۷۶۱** و **۷۶۲** و **۷۶۳** و **۷۶۴** و **۷۶۵** و **۷۶۶** و **۷۶۷** و **۷۶۸** و **۷۶۹** و **۷۷۰** و **۷۷۱** و **۷۷۲** و **۷۷۳** و **۷۷۴** و **۷۷۵** و **۷۷۶** و **۷۷۷** و **۷۷۸** و **۷۷۹** و **۷۸۰** و **۷۸۱** و **۷۸۲** و **۷۸۳** و **۷۸۴** و **۷۸۵** و **۷۸۶** و **۷۸۷** و **۷۸۸** و **۷۸۹** و **۷۹۰** و **۷۹۱** و **۷۹۲** و **۷۹۳** و **۷۹۴** و **۷۹۵** و **۷۹۶** و **۷۹۷** و **۷۹۸** و **۷۹۹** و **۸۰۰** و **۸۰۱** و **۸۰۲** و **۸۰۳** و **۸۰۴** و **۸۰۵** و **۸۰۶** و **۸۰۷** و **۸۰۸** و **۸۰۹** و **۸۱۰** و **۸۱۱** و **۸۱۲** و **۸۱۳** و **۸۱۴** و **۸۱۵** و **۸۱۶** و **۸۱۷** و **۸۱۸** و **۸۱۹** و **۸۲۰** و **۸۲۱** و **۸۲۲** و **۸۲۳** و **۸۲۴** و **۸۲۵** و **۸۲۶** و **۸۲۷** و **۸۲۸** و **۸۲۹** و **۸۳۰** و **۸۳۱** و **۸۳۲** و **۸۳۳** و **۸۳۴** و **۸۳۵** و **۸۳۶** و **۸۳۷** و **۸۳۸** و **۸۳۹** و **۸۴۰** و **۸۴۱** و **۸۴۲** و **۸۴۳** و **۸۴۴** و **۸۴۵** و **۸۴۶** و **۸۴۷** و **۸۴۸** و **۸۴۹** و **۸۵۰** و **۸۵۱** و **۸۵۲** و **۸۵۳** و **۸۵۴** و **۸۵۵** و **۸۵۶** و **۸۵۷** و **۸۵۸** و **۸۵۹** و **۸۶۰** و **۸۶۱** و **۸۶۲** و **۸۶۳** و **۸۶۴** و **۸۶۵** و **۸۶۶** و **۸۶۷** و **۸۶۸** و <







ترجمه کلام بحر نظام است جعل و عطا و درود فرزند و درود مشکلی  
تنبیه و استعارت سخن و زان و سخن بیان و حرکت فایده علم با علم علم الانبیا  
ما هم تعلیم شده اعدایت بدایع انبیا است و عذرا و صفتی نظم این شش  
مخبر است از مکتوبات بلاغت آیات که حضرت محمد و می است و می محمد الله  
الواسع بجز آنه بنشین شریف مرکب اعلام سوانح ایام با کار و ادای نظام  
و طبعه و معانی و مشهوران سعادت و فواید خود بود و یکبار این بر صفت  
خصایص اعلا فرموده اند و اگر چه نظام آن چهار امر عالی مقدار و مرکب  
مستعد است اما بر سبیل حق واجب بود و ایراد بعضی که به ششها و انجی  
آن مستغنی است و عکیده فی سیر الامور توکلنا و موصیانا و مولانا **ترتیب**  
**این نیز و صنایع تزیین برود و تزیین استعاره و خیال شده و تزیین ادب مکتوب**  
مخاریم واجب التعلیم و حکام لازم الاصرام و التکریم محفل از و ضیال **خیال**  
**اول** بکسان و انانیت بنا و و الی عابجا معارف و شکار و هم

با انبیا خود عرض کرده است و اعلام و انبیا **ترتیب** صحنه **نویسنده**  
هر چند سکانی منیع است در تمام کتب است برای تعریف مکتوب الله و در  
ذکر اوصاف و القاب و از نجابت باله و اطباء غایب این کینه با این اصحاب  
بلکه اگر در آن باب و فضل ساز و و اگر در هر بحر و از دهنش اصحاب نصارت  
بسی است از انبیا باید چه اگر بری از شواهد دعوت و تکلیف و شریعت  
که حضرت مولانا و شیخ و سید ناصر الحق و السید و البی و شیخ حیدر الله  
مستغرق الانعام و در جملة اسلائی یوم النبیام از مشرق تا مغرب طینت انام  
از خواص و عوام ادراجه شده و بلوغ مرآت است و جلال او را بعضی  
مدارج محلی سنین دانند پس در امثال این محال متعرض میشدند با یک  
از سمت ادب و تحریف می نماید هر چه گفته و نوشته شود و همین سخن بشود که  
شایش هر روزین سنو ال کرم باب جاه روی ماه شوم و از دنیا رک  
و تالی غلیل عواطف و مراحم آن حضرت را بر مدارق عالم و عالمیان

و مستدام دارا و بعد از تقدیم مراسم تعظیم ضراعت و انکسار بضر عرض  
خداوند عالم بقدر ایتنی کنت بحکم میرساند که این خاک را از میان التفت  
خاطر بلیون کسب ظاهر مستعدی حمد برود و کلاست و بعد قبول السلام الله  
علی قصد المنوات باعث بر ارتقا پس این عبارت که قدمت برادر فخره  
نازال کاسه حمود و الارباب الدول مؤدود و استغفارها عواطف و درین  
متوجه شرف زمین پس است اگر صحنه السیرت مبتون اسعاف و انجیح  
موتیخ کرد و بعد بسیار و دیاد و سواد استغفارها و اعتقاد هم که انوار برود  
الله المستعان فی الآخرة و الاوادی **فایضا** **الب** الی لیکن عذبتی الله حجة  
قبیل و عایشی بکنت شطیخ هر چند نادان از ان اعراض ملازمان مجلس چنان  
نار و عاقبت و نار خداوند کاری شریعت شعاری ادام الله تعالی میانش  
الی یوم الدین از انکسار بحال مبداء قدیم استمرار عظیم یافته و شریعت  
ایامین که سوخته گمانش حرمان از دم بدم خام طبع میادت بکلی انتقا

پذیرفته با ما و تزیین و تزیین **ترتیب** که فرات از تو فهم کرد حال  
برقرار یکدیگر درین **ترتیب** حافظ و خطبه تودعا گفتند و پس در بیان بدین  
میخواهد که در باب شکای احوال با آنکه **ترتیب** هر چه گفته عالم گرفت و فصلی  
بر درق عرض ثبت کرد از انما از مسارات الحاد و الخاب اعراض و اجتناب  
می نماید و برقع شده از ان مقصدی تصدیق شرانیت اوقات گفته شود  
معرض میدارد که بعد از ادراک سعادت زمین پس منیع جمیع تصدیق  
و مرادات و منیع مقدمه و الذین او تو العلم درجات است بکلی **ترتیب**  
بود که در عتبه مرا و بختی مراسم عبادت بتقدیم رسانیده متدانی که  
مبادی حال فوت شده بجدید اکتب نماید و چند روز پس بدو **ترتیب**  
از شعاریت من و تکالیف محن براساید باز اگر بر می دردم تو تبریر  
اما چون ظاهر ضعیف مانع قوی بود و اسباب حرمان مسافه کینه توفیق  
آن مراد در عقوده تعویق افتاد آری دولت سعادت کند ان خضیب



والتان می کان غایت قصوی است بر آنست که بقیه دردی که در  
 ساعده ویدی که است که هر چه مضنه واقع باشد چون صافی سوابق  
 اوقات بجزعه ذبول بر خاک نریخت رنجیده نشود و در سایه تربیت  
 است آن که مبدی که راست است بر مقتضی بین نبین مثل سبوی الذین  
 والذین لا یعلمون محال قوت و اجتهاد بعد از خلوص صوبت و اعتقاد  
 با ستاده علوم دینی و تحصیل معارف نبینی مصروف گردد که جنبه باشد  
 که هر چه حاصل گردد و امید کند در جمیع احوال مناسبت هم سعادت مال و صحت  
 امور و ادب این بی ضاعت ظاهر و باطن باشد که بی شایسته ضلالت  
 است از آنجا که نظر ما کند نیست خلائی که اثره کند چون عنقریب امیدوار  
 که بعد از سعادت سعادت معاودت روی نماید بجزایر ابرام صحت  
 خدام نیکو و آفتاب دولت و سایه رفعت تابنده و باینده با و باطن  
 و ابرار ایجاد و **و ایضا البی** لازال صباب حلاله مرصعانه نام و

نظر

لعمري الا انکم کثر من متقین عنیه انما حست و احیان عبودیتی با حقان  
 از مقام نیازمندی و محمل اختصاص محروم و در اندیشه بوطین و عاقل  
 که بر ذمت محبت واجب و لازم است اما الذین لا یعلمون اطراف الهی است  
 می نماید و چون از شایسته ریاضت و سبزه است سعادت اجابت با فقر صد  
 و مترقب می باشد بیست فوز و نجاح مترون با و بعد از کمال لطف  
 و حسن التوفیق که بر کرم تربیت و بنده نواری شرف نماند یافته بود و موجب  
 مواد استظهار و اعتقاد گشته در وسایل مناجات و معانیات از خود  
 و **و الحمد لله الذی ازال علی عبده الکتاب** شکر خدا که هر چه طلب کند از خود  
 برشتهای است خود کاران شدم اشارتی که به صورت تفسیر چند  
 رفت بود و لا محاله بحسب ظاهر موجب انواع خجالت و تشویر است اما نظر  
 بحکمت کار موانع و معاذیر و زکار نه بدان حد است که بدست  
 و با این دست بر مدافعت و مقاومت آن صورت بندد و تکلیف الایم

نور انضابت که پیاوردی فوی و معاودت عسول از عهد آن بهر  
 تواند **و هر جام هم که گشت ایام کفیم** کتاب سبک است که جام و کرامت  
 و اگر نه خوف است و طاعت خواستی ضایع را می مجلس عالی بودی اعتماد  
 از هر اسم معذرت عرض افتادی که بنده را در بند یا اختیاری مندر  
 و کشندی و رقم طاعت بر جریه احوال کشیدندی **مصرع**  
 من مرغ بر شکست ام زان در قفس شکست **و گویند الطیر مقصود الطیاح**  
 حالا بمن است عالی نعت بعضی از موانع معاودت مرتجع گشته امید  
 و تصور جهان است و الحال علی ما جری که اسباب دولت استقامت در  
 سایر ملازمان عاقلین طوئی کم و حسن قیام عاقرب از محاسن  
 استار غیب محض و منبهر گردد و ما ذلک علی الله بغير الحاسمی  
 تا زمان حصول این مقصود ابداد تربیت و تندرست و آفت و گشته سوا  
 عواطف با ملوحت عوارف مجید و موکد گردانند و سایل انتقاد

و استغفار متضاعف و سزاوارد کرد و **و لا عذر** **مصرع**  
 بکنیز از دست صدمه از سعادت **و هرات الطیاب از صدف است** **الاصحاب**  
**بیتورن و الاکار یستورن** المظهر بعبودیت عبد الواسع النافی **بیت**  
**الافضل اب** **عولاء نظام الله والدين داود والمزانی** **نکته** فیاض  
 ذوارف عوارف و مایب عواطف معارف اظهار بکار تو قیر و احترام  
 که مندرج در حجاب محاسن الفضل و اگر است از منب رواج تفضیل  
 و مصطفی فیضان تعظیم و تحیل بایار حاشی مجلس عالی متواصل و متوالی گردان  
 و استه لعلات انتاب تربیت و ذره بر هر یک بر فضیلت و دانوریک  
 را تا غایت امکان و انتفاع سراسر دوران از مشرق انبیا و علیهم السلام  
 و جلای شارق و طالع دارد و **و هذا عار لا یروى الا فی صلاح** **نکته** **و لا یروى الا فی صلاح**  
 هر چند چند روزی بسبب تغییرات روزگار و انتقالات بیل و نهار  
 بنده تدبیر الاطراف قویم الاخصاص از سعادت طاعت محروم مانده



و بست خفت التفتان موسوم شد دل بر عهد استوار است بنشوند  
و علی الدوام و الاستمرار بود و لای سنده آن دست فشار مدی الزمان  
و الانعصار هر زمان و نشاء و عای مزید قدر و اقتدار آنرا الغیل و الحرف  
النهادر و روزبانی آهنگت جلای ابن مبتلائی بکافقتی بر عرضها طول  
کنند ای روز بد و خویش سببی که ضرر شد هم ساز کرد و درین دلای  
از مواضع احرام ملازمت مرتفع گشت و غایت قصوی امانی و نهایت  
سعادت دو جهانی بر توفیق بیل آن مقصود مقصور و محصور است و از مقصود  
عزت عرش تا تمجید اسباب آن مراد مسئول و مأمول رجا و انت و توفیق  
صداقت است که غلبت از عهد اغایب آل الطیبت که مقتضی احرار آن  
دولت تواند بود و ناخوش کرده بود چه خوش می آید و نه بد آن تو به من آرزو مرا پس آسان  
و گشت با پیش من فضل را بی اقیاس آنکه تا زمان حصول آن سعادت ناممکن  
فایل اند که را که تا غایت از زمره شایسته است و از حکم داده و آن جلالت

خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق حكم مقرون بشرط انصاف و  
 قصد به حال حواله الى العدل و انصفت اين است و لو بعد حين حرب  
 مخصوص اين مثال **ك** خاشاك نيز برون و دريكه رگند **م** رفوم رفوم خشم كند و در  
 فرومانيان زمانيد كه اعمار و ذريه كهافات و متاخرت و كسب ادب  
 دنيا و آخرت خواهد بود **س** از ان ماه تا بان كاهي تمام است  
 كنونيم كه جهست كاهي تمام است **ج** حرات الخباب از دود آد آب بخار و  
 طل غليل مستدام و **ح** حجاب نصيب به **س** مولانا حسين الدين توني نوشته  
 اعلى الله برك و تعالى شانه و اعان في الدارين انصافه و اعوانه عينا  
 الافادة و التدريس و طهيرة الاصحاب الاستفاضة و ان سبيل تحف دعوت  
 زكيات مقرون بنيان اجناس اخلاص و كرم تحيات لطبات مسخوكا  
 انصاف انصاف تحف و ممد و كنند اعرض كاهي نون و نيا ز غم ترا  
 عليه عتاق اباك كه مومنين ارباب صدق و نيت است اعراض مي نغابد

کان گفته بتریرمین نشود امید چون غایت مستبلیں نعم الملک و نعم  
 المحسن انکه هر چند زود تراز مهرب رواج لا یتأسوا من روح الله  
 شیم یعنی که متضمن احراز آن سعادت تواند بودند قسم کرد و دانه ذوق  
 العظیم بعد دلک صورت حال که بمحضی خجای این مثال **ک**  
 هزار تن برار و زمانه و نمود یکی چنانکه در این تصور است  
 و است انساب احوال در تفرقه جمع مختل الحال ید بعضا بنود و حکم کتب  
 عظیم الجمله یک **ر** زدن مان بطریق جد انگند که چشم  
 در و نماید بحیرت سپهر اعلی با بند **ا** کنه کار ضایع کرد و روزگار  
 بیلای رستایی که خار شد که از خرابی و بی آبی آن **آ** در یک هزار بار زیاده  
 روز بروز و نایب نماند و حواش بی اندازه که از حاصل آن که به سئو آید  
 و سپهر بهر اندازه روزی می نمود تا غامت حاصل و محضون درون  
 محتاج بهادارت و تاراج برفت و غریبانان دیار را در عسرت اباد

روزگار را **فوج** جنازه ماندنی خبر داد **ع** و بالاخره بقیه عمره را پس  
شست **ت** قطع نرسید و اوقات که نزدیک ارباب مقامات عیادت  
عیسی تمام و بعضی ملاکات **است** **ع** زیرا که سفره طرف برستم هیچ  
وز حاصل عجز است **درستم** **ب** اما تصویب بقیت و نصایب است  
مقصود و محصور بر آنست که اگر بطنان الجبل نیم جانی از عالم امواج  
دخا و حوادث روزگار بیاض بخت کند در سنگ ملازمانی بمجلس  
انتخاب یابقی گشت حکم قانون را از اعلیٰ محفوظ گشته تدارک یافت  
و تان باضاع غاید اللهم **حقین** **بینه** **الان** **بسته** **بمن** **حقول** **المنه** **هر** **چند** **جا**  
**است** که چند سطر که ششوی از ارقام صنایع حیث احوال این  
در ضمن آن منظوم باشد بحرض عرض و موقت انبار سازد اما چون در  
کتاب تقریرین میگذرد **حی** **ط** **اب** **است** **ط** کرده بر دعا اقتصار و بر  
اقتصار می نماید **انت** **ب** دولت و سایر رفعت **ت** ساعت **ت** تمام **ت** **است**



نابنده و پانده و ویرجی و بعد از آن آینه با سید و علی و ...  
 ازین شیخ حسین نوشته ازین سید ابوجنا به ابراهیم در وقت  
 انوارت در آن شب هم چندی از سادات را بزرگ نماز است و پانده بود  
 و انجا سید است باز در آن از آنات اهل را آنرا استیاضی چندی صوفی  
 سعادت رسان نمود و علی الاخلاق و خداوند کار بهستی و مظهر سلطه  
 محلی نوع انواع خود را که سید است انجا سید سعادت مرکز و ابراهیم  
 عرو و شیخ فدا رستی مداحی تعالی بی عجزه و مدح و جل و هنر الهی سعادت  
 برتر و استقامت امور این هدف سهام لیام از حد و اونها و اعلام عباد و  
 و سید سعادت است انجا سید به قصد بر غرض نفع اسباب جماعت کارانی که  
 مستحق گسترش اهل انجا است در شیخ شیخ بهر در شیخ و ابن آقا و اشی  
 حال آنکه از اسطه سوال در نهایت سید ابوجنا که بواسطه قند و اسب  
 کلاب اعراب که برای سید زارت به تنهایی فضای آسمانی و تندیر سعادتی

نار و کج و لا شکت لاهره که الحظیب که قاطع اعیاض کثیر است  
 برضم لی در شیخ فریق از اعراب قلع الطریق دست بر می نمود که چنان  
 از برای و راندند و این طایر که بکمان خون خلق ریزان و چشم چسب که با ناله  
 بعضی تان شد درین فتنه جهانی رفت و بود تو که می در نهیست آن اشفا  
 و اگر چه این بند وجود عنایت بزرگساز و تعالی که فاعله خیر حافظ از عالم  
 انواع آن در برای بکران بکران ان اشفا و اما بیشتر مردم سادات عظام  
 شریف و کج که کالام کشتند و لا محاله از وقوع این حال و حد و سالیان  
 نیک و انوارت شریف و نشانی الارض و نیش به اهل  
 که در کس بر این صورت این واقع شرح در کدکس به صورت این حال رقم  
 است سینه برین نه از راه زبان صفا کاغذ بر خون شود از نوک قلم  
 عقل درین کار سرگردانست و فکر درین حال حیران لاله لک الحمد و البک  
 اشک و انت المستان الله اگر غایتی بنان بیان بنصرف خالصه سیه جادان

که از در و در میان جوانان غایب ان قصه درین عهد به با نای شند  
 حال او در جهان را می اندر این نوعی و نهی بر اعدا و در وین برین را  
 از جزئیات این حال با سید کل حاصل گشته حکلی نیست و قاسم است مکتوب  
 بر آنکه بذلات اسب و امیر افان نگه ستم از وقت جانی بیده القریه  
 القلعه اهل اعظام کجیل متین عزیمت فرست سراسر بیده طلیعه و غلبه  
 غایب جو خورم زخری با سید بسینه جراسدین از جو و کس زخم یک  
 اسد آنکه تیر سادات برین افق بینا و بین قوت با حق دانست خبر آن تحسین  
 بهداف اجابت رسید برین سراسر ان قد انجینا کم بن عدو کم و و اندک  
 جاز الطور لایق دانست ان علیکم ان و السور بنمورا دید ان الله تعالی  
 زبانت ابرام و اعمال با از دیر اعتدال پرونی بندخل فلیس  
 بی بدین با افتراض عاکم و اختتام دور بی آداتی و دستام با و محمد علیه  
 بنده است مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی نوشته عنوان

اکام با صبح اگر بر سر بند بگذری از بنده بندگی برسان شیخ جام را  
 سلام من الرحمن بخوبی به لان سلام لایق با به چون تحفه دعا  
 که لایق مونس سید مولانا و سید و محمد و سالیان رحمت للعالمین و  
 الله علی العارین المحبتین تواند بود از قدرت و استقامت انیر که قدر  
 و فتور او در هر باب بیغایب محال دارد جز این نا احسن تیسر و زیگر  
 انقباس و انقباس آن جز از آثار او بر تیرتین عید ان تبار که طلیعه توان بود  
 آن بده طایر که لایق لایق لایق که دوای شوق و نیاز و کربان جان شش  
 رواج الی لا جود نشی الرحمن من جانب الیم گرفته بهت نیست المومنان  
 علم و حزن میکش عروج بر ننگ سروری بدستوار است از اعظم  
 فن الباعده شرف اقبال وقت خجسته فال است که بعد از طول موعده  
 ها یونیکم قاید و هو الذی یسرکم فی البر و البحر عنان امضا غریب بصوب  
 و عن با و صرف داشته زمره با ناله کان محمود محمود را بیشتر



میان قدم محفوظ و میروند و نمایند و حق استعانت و علیه التکلان

**بجست داند بزرگوار علیحدت از خود غرض داشته**

بست بهای را که قاصد میسرین بهین بهت بر چند صبا ای جمع کار بین  
پیش خود میدی را که است و اکتفا به جمع کسیت که در پیش خود میدی تواند  
کترین همه و مستبان غلبه لازم الفضل و الاستقامت عرض مواجب ادعیه  
لحالی دولت که استقامت مجاری احوال بندگی حضرت با تمام سبب  
آن باز بسته است بهر سبب و چون نیاز و افتقار با جز از شرف قبول  
اعمال فیض آثار در آن بایست که به بسیاری ناطقه تعرض عرض آن توان  
توان گشت معقوفی قول حکیم که لا تستغل بامر تجر عن اقامه از تکلیف اطاعت  
در آن باب اعراض و اجتناب نموده بر استعانت عا سعاد سعاد طاعت  
اختیار میروند و اندکی واجبه قشما بهر آنکه نهائی که حاصل ایام زندگانی  
و محصول زمانه شادمانی حاضر و محصور بر آن دیده که در طاعت و مجاد

کفر

آن است که سعادت آسایشان گذرانیده عهد و میثاق عارض با نماند گشتن  
دوری جویم خبر و کینی طرب نرانی نشانی یومید عن النعم

در نبات گرم از حاصل دنیا پرسند گویم آن روز که در خدمت جانی بود  
ناجیست طایق ادرج کارخان اختیار بدست نبست و آنچه برین میروند  
از خیر و شر و نفع و ضرر محض تعدیر برانی و مجرد قضای آسمانست با آنکه  
و نامشایم که یکن و لامحاله اگر منتظرش بدو بطلب و تصادف ارجاع در ناصیه  
احوال این بنده تا ملی نماید در کرداب و کرباب بی انبیا ری ادرامند در  
فرمانید بی جنبش قلم قدم نامیرود و مارا هر چه چون قلم این خط خطا شود  
استعد بعد از آنکه بر نافع غنائی سوری ادریشین خوشبختی است و آن  
بر سرست علی و اولی السباع و لاری که او می السباع چنین تکلم و ادبیه قدم  
که درین طریق بنا چندین بار نشین سند که بر تصدیق القرب الهی  
فیض بن العین الموسی فی اغتراب در دود و خون جگر میسارده اند

و حال بدیست که این غریب سرگردان در بهت الاخر ان جنبه گشتن  
بادی انحر و طبع ناسازگار و خاطر شوش و وقت ناخوش  
چون مرغ که زده قناعت باب نشود و دم بدم بر فوات زرات انسا  
ریاض همراه سحاب خنود عیون از مجاز و مجرورن رخساره زرد و گلگون  
میگردد و بر باد افکن و سبک کن ندس آثار آن خجسته و بار مرغ روح در قفس  
بدن طیران نموده در مقام غرامت بر زبان ندانست میگوید که  
در رزبه ها ایخود شکست آوردم این مرتبه را بر اید است ادردم  
اما احوال و اوضاع عالم را از تنبیر و انقلاب جاره نیست  
اسید فیش بفضل خداوندی دارم که در لطایف صفتش بیجا بهیاست  
لاجرم دست نیاز بفرغ رتبا آتشین لگت و بی آن که نماند  
بر دانسته اسید داری بشود که بروقت اشارت بختگاه و اهلش لکرت العظیم  
صیغ صادق آمل از افق سج و اقبال طالع گردد و اختر طالع از حقیقت

بدر

و دیال روی با وج سعادت و الحال بندند فان جودع القلب لیس بخالد  
عذرا طاب که از حدود آداب بخار گشته بکرم فیاض و شوم و غنود  
طایران صواله میروند و ان الله یفر بینون و ان الله یفر بینون در جواب کتب  
مولانا الفاضل العارف مولانا محالی الدین حسین الی الله العظیم نورسید  
شش تودت و انشاءت بلعینون ما اسعد الله بنی الدینا فی طردن افتر  
تستند و کوب تلمیذ که از آفاق کرامت و اسحاق باب حد اکتفا  
مولانا الراشد انبست الماهر الحکیم الفاضل السیاح العجمی شمس لک الدین  
فوی صانع العظیم بدر سار السعادت فی احسن تقویم علی فکره شمس النور  
اعلمت بدور المعالی فی حیا را سبیل حکم الحق و الحقیقه و الدین نقب  
اناسلام و شهاب المسلمین لازالت الافلاک حول مرکز درجه دایره  
و النجوم فی اصباح سحر سعادت خایره در این اوقات و اسعد آن طالع  
گشت بود بر تود و در سعادت و جود و این شخص انداخته انوار اسرار را



قدیم که احدها ثابت و زخمها فی السماء حادث شد <sup>و</sup> انور ذکر بر بود بر اینست  
وینستخذه بر میان جوز استند <sup>و</sup> در کتبه عدم بیان آتش بر شمع  
شوقت بهزار رشت بر استند <sup>و</sup> لاجرم بر تاقب و زکار و توالی کشا  
لیل و نهار دعوات شبیه الدعوات عدم النجوم فی السموات حکایت  
ان ضایع حایون طالع کملع انوار بدایع و ادایع اند و طالع را بر شمع  
جنان و بر شمع زنی از استخراج ابا، علوی و امیرت مستی ندیده و صد آتی  
فضایل و شایسته چون نیم حساب و شماری باقی یافتن رسید به شرف ابد  
و الخاف میرساند و شرف طالع صبح وصال و طالع طلعت خجسته مال  
می باشد اند علی تفسیر ذلک قدر و چون آن یکانه و نوبت بعو الخف  
بی در بیخ طالع تحویل بن ضعیف را مطرح نظر شریف گردانیده اند و آن  
احکام نمود و اعلام آنچه با معان ذکر استخراج یافته بنحو بر میان آوردن  
ترتیبی هر قدر ارقام احتیاج فرموده اند با وجود دست جاوید و له

الحکم فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم تمجید حضرت قلم طباطبائی  
رقم از سعادت وقت مأمولست بالذکر والسادہ بعدہ انشاء اللہ  
باب تفسیر السعدی الزافر فی حق ازل کانت بود ان قد و کہ مقدور است  
در محکم کذا و امور خلاف التامی صورت ابن دعوی عنودہ بشو اهد علی  
و بنیات صدق ثابت گردانید و چون انرا استحقاق و بکری و دین کار  
کما ز معضات مورد بنیات ظاهر بنود و عکالتی من غیر حکم ارتضا سلیحی  
کانت **ان** الخیر من است انذر کلین بنام **ان** ان قدر صحت تبغیر قضای  
وسیع ذلک کہ بنور تیر توبہ بارک است این دیوار اخضر ساخت بنشین نیست  
رفع این تفتیب گردن رسانید ان اخضر است الخضر فی قول با وری تعالی تصور است  
حق سبحان و تعالی بدل از خدا و کافر و ن و سعادت فی از احاطه انجم و افلاک هر  
روز یکبار تفسیری از او فی روی منشی در سوره تحصیل نموده و فی  
از غنی و خواص با و شاد شدند بوده غایب از یک این مثال قدیم شرح تدریس مال

[illegible]

چنانچه او خود میداند ای الکسیس ظاهر اند بود هر دوسر در یک نوبت  
نشانیهم نصرت میکرد و چند کلمه برواقعت ان فردا یست باید  
خریق مصابت میپرد امید تخفیف شرارت از منقطع است و حق  
کار باضطرار ...  
نیت می کند که شکر اوم میکند و منه العفل والا فان بهان  
نیات الخیر و اینها بعد از آنکه مالک صدقوست حکمت الهی محض  
رحمت شدای نشانی جان انصاف موده که طایفه از خواهر اپاناز  
میان امده آفراب برگزید و با فاضله انوار قدرت و اختیار مخصوص گردانند  
تا بامل الحاح مطالب محتاجان و اسعاف مارب فرماندار کانئوس افغانه  
و اشتهار بر صفیات بحایت روزگار نگارند وایت مسامحات دنیا  
دنیا و آخرت براوج ملک دو ار افزانند و ذلک فضل الله یؤتی من  
یشاء و انه ذو الفضل العظمی و چون جناب سلطنت مآب مدلت



[illegible]

ی آورند و نیز بگویند من تحت طغی و غطرطای سکرند و ذلک هو  
 الصَّوْرُ الْمُبِیِّنُ و از جمله نفعی اعظم عینی لاربع الاکرام سلامه اعظم الایاد  
 جمیع الایمان و التسادات سید نورالدین محمد الحسینی کائنات رب شریف او  
 از جانب پدر بهادرات شریف اثری که در مملکت عراقیان ابوالعجب بشار  
 عقیقت و صفات حمیده و شرف منصب ثبات و تقدم پیادات رفیع  
 منزلت ممتاز و سرافراز بوده اند واضح است و از طرف بملکبار  
 و اولیاد او اند که همیشه مرجع خواص و عام الطایف انام و مبتدیان توجه و تودد  
 قبایل اهل اسلام بوده اند لاجاپت به فی تنادایست که تحویب و سیال  
 ارادت و اخلاص عنان نیازد از جانب آفته و بلواید نوای شرف سلطان  
 اعظمی اختصاص یافت و پیر عزیز الوجود آن سید برجسته و رده و برادران  
 و سایر عیار او و شداید این مخالفت و یرباز مسائل و مآل کم ذرا نیده و دیده  
 اشطن را برادر استظهار میداند که آن عرب مغربیه ایشان عنقریب

[illegible]

و اوجک و قدرت و اذ و عشر بشهره را بشریف اختصاص خلق کرده ام علی  
 صورت سزاوارد که اواید و بکرامت وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ شَرَفًا  
 استیلا بخشید فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّكْرَمُونَ آنچه در سریویابی بنی آدم را  
 انبیا به قضای رسیده که از فیض تپس است و خود آدی را در پسند گشت  
 و در تیز گرای کرامت فرو نه خنثین و در نبوت و پیبری نمایان موصفت  
أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبِيَّةَ  
 طبقات خلائق را کیفیت عبادت و عبادیت بموجب آن را نمایند و آنچه متعلق  
 بمرزین مبروت از اصول اعتقاد و ایمان و وقوع افعال و اعمال و حاج و ارکان  
 بیان فرایند فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّكْرَمُونَ و این نمایندگان طریق یعنین  
وَهُمْ مَرْتَبَةٌ مُّسَلَّمَتٌ و توان که حکم و واجب الاذعان إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ  
وَالْإِحْسَانِ قانون عدالت و نیکوکاری که زنده انبیا و رسولین تعلیم نمایند  
 اری مقرر داشته اند و همان احصاف خلائق ثابت و جاری کرده اند و با ط

[illegible][illegible]



این و اما آن که در بیست و نه کیست اینده خبر فتنه و آشوب بآب تیغ طغیانهای  
 دولت نه نظم و بی شریعتی و سلاطین مملکت را سرسری را بن شریعت طغیان  
 لی ساریات شاهان دشمنان و کس در ایمن نیاید و بی و بیعت این  
 معنی بین فدا کایت که در مصدق يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ  
وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَطِيعُوا أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ که بی روی و توان بر دار  
 این و او که در شریعت در یک طاعت الهی شرف شایسته یافته و بر تو واجب میگردد  
 ایستادگان و توانان یافته و بر سر پیران صاحب جبر و اوج است که در  
 نهادی که در ملک خود بر سر نهاده و توانان و این صاحب شکرت زیست  
 می باشد آینه آفتابی بساط فتنه و توانان و در پادشاهان هر یک نهاد و شریعت  
 مشورت و با بران مقام خسته و زحمت می باشد به ضعف خیر آثار و اوج و اخبار  
 و طاعت هر یک از اوصاف که در اوصاف ایشان بهرین اند که در کوب پیرایه  
 غنی و کمیک و در هر یک که در هر یک از اوصاف ایشان بهرین اند که در کوب پیرایه

این و اما آن که در بیست و نه کیست اینده خبر فتنه و آشوب بآب تیغ طغیانهای  
 دولت نه نظم و بی شریعتی و سلاطین مملکت را سرسری را بن شریعت طغیان  
 لی ساریات شاهان دشمنان و کس در ایمن نیاید و بی و بیعت این  
 معنی بین فدا کایت که در مصدق يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ  
وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أَطِيعُوا أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ که بی روی و توان بر دار  
 این و او که در شریعت در یک طاعت الهی شرف شایسته یافته و بر تو واجب میگردد  
 ایستادگان و توانان یافته و بر سر پیران صاحب جبر و اوج است که در  
 نهادی که در ملک خود بر سر نهاده و توانان و این صاحب شکرت زیست  
 می باشد آینه آفتابی بساط فتنه و توانان و در پادشاهان هر یک نهاد و شریعت  
 مشورت و با بران مقام خسته و زحمت می باشد به ضعف خیر آثار و اوج و اخبار  
 و طاعت هر یک از اوصاف که در اوصاف ایشان بهرین اند که در کوب پیرایه  
 غنی و کمیک و در هر یک که در هر یک از اوصاف ایشان بهرین اند که در کوب پیرایه

علی الاطلاق هر تفرع العلماء که در هر یک از اوصاف ایشان بهرین اند که در کوب پیرایه  
 بیج و کینه و فتنه و کساد برقی تیغ سیه و این منبر آیت فتح و ظفر  
 و لغات پنهان جان پستان کادبان فتنه خوف و خطر از در جح افروزان  
 فتنه و سبک کش زبان زمین کشته و شیر شیشه کردن از آب آتش خنجر  
 آید از شکر در کباب التهاب و اضطراب افشاده وقت خاطر و فاقه و ش  
 هر که کینه و تیغ است که در حال باطنی در آینه دولت معاینه پند و وقت  
 طبع نقاشی شده که فتنه و موت و از جبهه اوراق امروز چون روز جهان  
 افروز مطا له نماید مطلع نظر عالی منتش تقویت دین مستین و لب  
 الین غیر منیرش نیست احکام مشع سیر المیلین آوازه عدل نویشان  
 عاقل و جنب نفث او مدای موم و آثار و قویون فخر با وجود کمال  
 شست او امری نامعلوم ساخت درگاه عالم پیش قبل از باب حاجات  
 و حرم با کاه کیان شمشیرش کینه اصحاب مراد است **نظم**

علی الاطلاق هر تفرع العلماء که در هر یک از اوصاف ایشان بهرین اند که در کوب پیرایه  
 بیج و کینه و فتنه و کساد برقی تیغ سیه و این منبر آیت فتح و ظفر  
 و لغات پنهان جان پستان کادبان فتنه خوف و خطر از در جح افروزان  
 فتنه و سبک کش زبان زمین کشته و شیر شیشه کردن از آب آتش خنجر  
 آید از شکر در کباب التهاب و اضطراب افشاده وقت خاطر و فاقه و ش  
 هر که کینه و تیغ است که در حال باطنی در آینه دولت معاینه پند و وقت  
 طبع نقاشی شده که فتنه و موت و از جبهه اوراق امروز چون روز جهان  
 افروز مطا له نماید مطلع نظر عالی منتش تقویت دین مستین و لب  
 الین غیر منیرش نیست احکام مشع سیر المیلین آوازه عدل نویشان  
 عاقل و جنب نفث او مدای موم و آثار و قویون فخر با وجود کمال  
 شست او امری نامعلوم ساخت درگاه عالم پیش قبل از باب حاجات  
 و حرم با کاه کیان شمشیرش کینه اصحاب مراد است **نظم**

عظیم الشان چگونه باوج سکوه و حرکت و جلال ترقی نموده مطلع افوار  
 آثار وجود فتنه و دود ایشان و از ملک نشا بوزار مکتب بهشت آیین  
 که در نگاه قامت ایران و توران است و حکیم الدین نوری و نادره در مکتب  
 آن خطه خطر سپوده برین وجه نموده که در جبهه شریعت بود که در روی بین  
 که بهشت حمایت و کرنی فتنه و چون در حال الهی این احوال این  
 غایت پیچانی و رابط پیچیدگی آسمانی کوشش و در و در و در و در  
 لطایف ترک و تاریک بطنک بشارت و یاب پادشاهی مشرف شده  
 که در تحت مصلحت و پادشاهی مشرف به طلعت خنجر و ان بهرین  
 زیب و زینتی می باشد که از آفتابی بدین رفت و کمال از اوج سپهر  
 پیروی و توانان و می یافت و تا مندر حکومت و توانان و توانان و توانان  
 پادشاهان کیستی پستان رونق و بهایی پذیرد و فتنه ملک هنال بدین کمال  
 و جمال بر جوار خلافت و جهان داری نافته عِيَاثُ الْمُلُوكِ كَهْفُ

های آن و اگر که در دهن پستان کشته و مندر کلام از یک کمال افروشن  
 ملک و منیت و من آن شریعت آیین که در دهن و دلی شریعت آیین که در دهن  
 خاوند عالم پستان کشته کشتی پادشاه دین پرورش آری جنبه و همگی  
 جهان را به شمشیر خورشید رای بهرام انتصار زین فواید کون و ابعاد ملک  
 استیج اجناس و انواع با ربط باطریق المان موسی اسامی اسلام و ایمان  
 والی اقامت دولت و کامکاری جامع تفاسیل سعادت و بختیاری مصلحت اول  
 نمایات رب العالمین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین **نظم**  
 چهره رایان دارای ملک آبی عهد و آتش شرف بر دین و دنیا پیر  
 شهر که در دولت که در آفتاب و ملک کیری تیغ امروز او امیر سپه  
 جیحی لرزه جوار تیغ از میان پشته و کوه می جنبه جوار قلب اعدا پیر سپه  
 مرد پیروز زردون بی توقف سیه و هر چه بخواهد زاید سیه محال با پیر سپه  
 از برای لغت و فتنه کوشش و فتنه و از زبان فتنه پستان انا فتنه پیر سپه

های آن و اگر که در دهن پستان کشته و مندر کلام از یک کمال افروشن  
 ملک و منیت و من آن شریعت آیین که در دهن و دلی شریعت آیین که در دهن  
 خاوند عالم پستان کشته کشتی پادشاه دین پرورش آری جنبه و همگی  
 جهان را به شمشیر خورشید رای بهرام انتصار زین فواید کون و ابعاد ملک  
 استیج اجناس و انواع با ربط باطریق المان موسی اسامی اسلام و ایمان  
 والی اقامت دولت و کامکاری جامع تفاسیل سعادت و بختیاری مصلحت اول  
 نمایات رب العالمین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین **نظم**  
 چهره رایان دارای ملک آبی عهد و آتش شرف بر دین و دنیا پیر  
 شهر که در دولت که در آفتاب و ملک کیری تیغ امروز او امیر سپه  
 جیحی لرزه جوار تیغ از میان پشته و کوه می جنبه جوار قلب اعدا پیر سپه  
 مرد پیروز زردون بی توقف سیه و هر چه بخواهد زاید سیه محال با پیر سپه  
 از برای لغت و فتنه کوشش و فتنه و از زبان فتنه پستان انا فتنه پیر سپه



و ممکن تحقیق دانسته که این مقامات که در مقام مجز و افتخار بپایان رسیده است  
 و انچه که از ارض سیه پیروی نماید که گفت و دعوت همه بیان واقع است  
 برستی و حقیقت ز بر شیوه سخن رانی منشیان و منتر سپان می باشد که در اشغال  
 این احوال اطرا و با لعه نمایند و بر سپیل مشبه و مجاز سر که غبارت رانند و سخن را برینه  
 و چون روز بروز از تواتر اخبار بی کشتی و البته و اقوا و سیما و تقاضا عیفت  
 این اوقات از تقریر و پذیر حاصل شده نیاز رنق الاهی و الاهیان و قدوق  
 الافاضل و الاهیان و الاهی فی الزمان مولانا نور الله و الدین محمد  
 ضوحت آخرا و منبای جمیع این دیار میرسد که در اعلای اعلام علوم علماء  
 انام خیر انجم و طبعه تعظیم عظام و اکرام تمام ازانی مبارکه و طبعه روح البیان  
 ایشان را بر طبق نوای هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ  
 ملا یکتون ممتاز و پستی که در این مقبول اعتبار این بر صفت محاسب  
 روزگار ایشان را نگارند نظم هر که بر روی زمین تخم امیدی داشت

از حجاب

از حجاب دیت در بار تو باران یافت وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ  
 و الله واسع علیه السلام و من سبط بصیرت بنیانی که از ان  
 آستان که قبله منادید زانیت سخن گشته و آنرا توفیق و تقدیم ایشان  
 بر تمام پیران از ان و که نشان عالم مقرر و مستقیم آمده و اری و کارگی بر  
 که فقه منب او بهر شرف انجا رسد و است از کتب نیشا بور مشرف گشته است که  
 مقتضی صلاح و فلاح دولت و پند سیه ثبات و ارتباط است و در حیطه اعیان  
 و کرمیل و در سپید اعیان و جریل و در یوسبات و معارضت و موجب ناموس  
 و کفرت تواند بود بی سبب طلب و توجیه و به وجوه طاهر کرد و وجهه آن بیان  
 صورت از پر و جنب تحفی به و چون حصول این مرتبت مقتضی طیب حال است  
 بصایت و غایت بیجانی مستظهر و امید و ابرود و میسکوید نظم  
 خوش آنست که بر آتش آئینه بشارت یابد از منده و لا ویر میخواست  
 که درین باب الحجاب نماید اما محال است ابرام موجب احوال گشته اختصار

باب نزدیک تر بهیدانه نظم ای هر ازاد جهان دولت تو نیست با دوست  
 تا قیامت حکم هم نه نیست با دوست این مکتوب بجا دل خان از ملک نه ایداع  
 و رسته که آنکه از پیش کی احباب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم است علم شریعت را و  
 حکمت الهی برضی رحمت شانه نامتناهی جهان اقتضا و خود که طایفه از احوال بیان  
 از بیان اشغال و اوزان در کشیده و تشریف مرتبه خلافت و جهان داری و تعیین وجه  
 سلطنت و شریاری مخصوص کرده اند تا با نام رفعت و کمال و بنان عظمت و طلال  
 نقوش اشجار و شیشه های پشیمانی در کار نگارند و ایت می باشد  
 و معارضت دنیا و آخرت بر اوج ملک و دار افزانند وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ  
يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ دَافِعُ الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و چون حضرت جبرئیل  
 سلطنت آسب خلافت انتصاب چسب و جهانگیر عالم نیا و مقدر السلطان العادل  
 حبیب الله ملک رقاب جابره عرب و اکا پر و عجم فزان نمای صاحبیت  
 امم سلیمان پسر دین پروری نو بهر و ان بارگاه عدالت کسری اقیه آمار احوال

سینه

سید الم سنین نعمت صدق ارباب الحق و البیقین نظم را بری که از مدوق صفاء  
 و شرف هم برستم مستطفا لَقَدْ فَازَ رُوحِي بِالْطَّلَاتِ بشارت خانی ان عادل  
 لا زالت الحجاب خیمه معدن است با و ما و الخو و سپه دود و ظلال کمال تو بیت  
 علی طارقی الخلاق جهنم ممدوده از لطایف کرم را بهی و طراوت هم خجسته  
 بشارت سلطنت و جهان بینی ممتاز و سپه ازاد گشته اند ایند جرب احسن کا  
 احسن الله الیک نفع العین غیر منیر جاپون چنان خواهد بود که با ماست را  
 نمکت آرای و سیاست تیغ ظفرهای شکل گئی ایشان بیاطمینان در سبط  
 زمین و زمان مهتد باشد و قانون عدالت و رحمت که در حق و درود بِالْحَمْدِ  
وَالْاِحْسَانِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْاَرْضُ قوام نظام عالم با تمام ان استیجار  
 و دوام تواند یافت در بیان طبعات است که در معصای حضرت اند مقرر کرده  
نظم حق زشان بنیر عدل نخواست آسمان و زمین عدل بپایست  
 سلطنت خیر ایت برین مودون کس بود در پستی و عدل سپنون



که باشد بیستون چینه بجای \* چون بود چینه بیستون بر پای \* درین واکا که در رفیع  
 القدر زنده الموالی و قدوق الاعیان و الاالی مولانا نور المله و الدین محمد زاده  
 اعلی انواره و ضاعت فی دار بقدره که پویسته نسبت آن خانوادگی عظیم الشان  
 حلقه بندگی در گوش و غایبه یکجای بر دوشش دارد و علی القوام در میان صف و عام  
 سر مقام طریقه شایع و در محنت گذاری آن دو دان رفیع المکان بجای آورده و دیگر با  
 بر ستونی دولت از وطن المولت عنان محنت بصوب درگاه مایون معروف شده  
 فیه تخلص کرم متادستی تا بوسیله استیلا انواع غیر خیر آثار آن عبده عالی مقدار  
 در سبک و کاکولان دولت قاهره منظر است و بسبب موانع متفرع من بین  
 آید هیچ رسد و من خلفه هم رسد خالد ابراهیم آن قید اقبال و کعبه  
 المانی و آنال دارد محبت او را از رعایت رسم نیازی جای نگذاشت امید آنکه  
 بهتضی فواید و الاطن من کاس الکرام نصیب بر تو باشد آفتاب الثقات ملازمان و کار  
 بر سیات مجاری احوال این دولت و انشاء و مشرف که در آفتاب بلند

برین دانه بی سپه و پاسبان سران و سبیل ابقا و کرم و علی القوام و غیره  
 زیادت اجناس طوطی و پرده دار و دام دولت اخفای می نماید نظم الهی توان شاه و دین  
 که آسایش خلق دهنده است \* بسی بر سر طوطی پندار \* بتوفیق اسنان دلفر زنده از  
 بهار شاه کابل سلطان الفیج یکسیر را در استعداده و رجعت طیب که از راه  
 رفته بود و بهار بجای نوشته شده \* پاک خاوندی که در وجه چهره و در و چون  
 و او گسترین پرور را بسبب در کردن حاجات و طمعتات عیال و دین \*  
 و حضرت مایون سلطان زاده خورشید صورت همیشه سیرت را بیت  
 آن سرافرازی که در دولت و پیشاپیش \* نایب ملک هم بر یکیش با دست  
 خلد از عظم سلطان و امان علی العالمین برده و بسا نه بنای دینی آید و تقریر سیران  
 کرده اند و ما شرفت وجود خود را در اشاعت آثار خیر و برکت ممان و سرافرازان  
 و در و کردن و بر آوردن حاجات و طمعتات ممان و فواید کان لغیر غیر  
 و داعی دارند ذات فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذی الفضل

المظفر بهار بعض نیاید معروف عبده عالی کرم متادستی که در رفیع  
 اطنباء الامم مولانا شمس الدین محمد بجای نه مدت آن درگاه سلطنت سپناه  
 از وطن المولت و میکن معهود معروف کشته ملازم موقت حکم شتاب  
 و دله ضعیف شکسته حال و در زانو مفارقتش عمری محنت و اندوه  
 که را خیره و میگرداند خ نه روز و نه روز کار نیامده و نه دل  
 و مع ذلک در حال این احوال برادر نامور و مولانا مرحوم مولانا غیاث الدین  
 طیب و هیت حمود بقیاسی اجل سپرد و در و کرد و بی حضور برادر که گنج  
 و میان و نه اسلامت پذیر می کرده اگر بلا حفظ مزید دنیا و آخرت  
 بر تو رجعتی بر صفت روکار و بر سپه فقیر فراق دیده مصیبت کشیده او  
 اندازد و در سپه روزی و لفظ حق مومون آن چرا بهار و یاد یار فزیده در  
 او که لا محاله آن سبب قیامت ترک متوفی و قرائت مینند در کز خود خواهر بود  
 بخواند و رجا و اشیاست که بر کلمات مشابیه آن روکار و جانان عاید کرده

و بعد ذلک حسب فرمان و حسب الاذعان بجای نه متوجه درگاه جهان  
 پناه کرده انشا و سه سجده و ایضا بهار پنجاب در همان باب حضرت  
 عز شانه و عظم سلطان آفتاب دولت روز افزون عالی حضرت سلطان  
 زاده و بیچگون عنوان مآلات و شهرت و هنر و ابواب سلطنت  
 و جهان داری خاتم کین عظمت و جلال و کین خاتم است و استعلا المظفر  
 با نظار عنایت رب العالمین غیاث الملک و ایلطه و الدینا و الدین نظم  
 شمشاد الفیج یکسیر که گنجی \* پری تا جداران بخت فزائی  
 خلد و سه سجده ظلال دولت علی منار الحاکمین و العالین بر خفا حاکمین  
 و در و کار مسکن تابنده و پائنده و در و با شریف و عزت و الاحمال و الجواهر  
 غرض از عرض این فراغت آنکه در متادستی که خدمت مولانا را عظم زین  
 اطنباء العجم مولانا شمس الدین محمد با سبب رعایت و تربیت بی در رفیع  
 حضرت سلطان صاحب تر است بهر که اقامت از وطن المولت و کون



ملامد در کله جهان پناه او پست چون در نصیحت این اوقات بود  
 که پس ضعف تمام بخارسیه احوال والده چاره او که از اصلاحات  
 امت تواند بود راه یافته بر جناح پسر آخرت و مبنی بر کثرت اشتیاق  
 و آرزو مند به بدیدار فرزند ارجست در غایت اضطراب و پریشانی  
 می باشد اگر چنانچه خایه لاجورد و طبیب بلبل نوایه دران یاساثر ترکی  
 سرایت مضمون سعادت دینی و اخروی خواهد بود ارزانی داشته  
 مشارالیه را دو سپ روزی اجازت مراجعت فرمید مشروط بر آنکه  
 اتفاق توفیق او بان برکاه عیالون چون مرصیه و پستدیده تواسب  
 کتابی بود که از حضرت مباحثه در بیان مبتدایان که در  
 توفیق یافتن چیز و احسان رفیق طریق بندگان رفیع الشان باد  
 کتابی که سلطان طویل و المملک عاقبتی اقامه و بهی خوش نصیبیت و وفای  
 حق سبحانه و تعالی که در سنده مرادات و بخشش و پسادانست چون دیوان

طی

مختار کتب و پراخت عینیت نفع در حیات مسکنه مشهور  
 دولت و اقبال حضرت عالی ترست سلطان کا کار کاران مظهر  
 اسطی مطیع انوار پادشاه مشهور امین سپهروی  
 شریک کثرت و ادب کسری مرکز ابرو جهان بین در انقطه  
 صاحب قواسم خلد از ظلال سلطنته و اناض علی العالمین  
 زلال رفته بطغرای جهان آرای کمالیکه الملک موشح گردانیده  
 پوشیده بمیلان آن دولت روض حیرت تازه و فیض نکات  
 نیل انعام و عوم و عیالشان و حد و مالک آبادان باد  
 و همواره زمره مخالفان دولت مطیع و متقاد و از صالح فرمان  
 روائی جاری بر چپ آرد و بیخ مراد و مریت خون سائده عینیت  
 ازلی خیره ان کار کار را بجهت صلاح جهانی خلعت اقتدار ازانی  
 داره آماری که دران امور از دولت ایشان بظهور پیوندد موافق مقتضای

کلیت و صفت دنیا و آخرت بوده رای قلی شرافت ایشان بر تو اتمام  
 بر پادشاه توفیق و التیام اندازد و بموجب اشارت و کلمات فی الله  
 من متوجه شرایط اتحاد یکا می کنی در جمیع احوال مرصیه دارند  
 و بواسطه ان علی الذم ام ثنور اسلام سلامت باشد و از مرور  
 لشکر با عیال نفرت بر دهن روزگار و دایع آونیکار نشیند و الله  
 که این صورت پسندیده با چهره صوم از صاحب احوال خفته مال  
 اعلی حضرت پسر کنت خاقان طغر فرزند صاحب قران مالک قاق  
 جبار عرب و اکلیه عجم فرمان فرمای صندیه طغیایان سلیمان  
 سپهر بدین پرویی نوشیروان بارگاه دین پرویی خورشید امانت  
 و جلالت جیشد یوان آتیه و استقلال لازالت الطایفه خلافت  
 با واده المود میسر و دو طلال جلال سلطنته علی مفاصل الملایق محدوده  
 نسبت با حضرت خلیل غلت روز بروز روی روزگار ظاهر سپید و طلیعه

صفت

صفت آن دم بدم در اطراف و اکثاف جهان شایع و یاسر امیدوار است  
 بطایفه باری جل شان و عظمت سلطان آیت که از منشی و سلیله  
 و دلبهای دینی و دینی و رابط پسادتهای صوری و محسوس کرد  
 و از میان برکات آن در احوال و اوضاع عالمیان اثرا رچند و تسلیح  
 بطور پوسسته عقود دولت رفیع و قواعد سلطنت جانشین انوار  
 جهان از آفت زوال نقصان باین ماند و کثرین و لطفایان که در اوقات  
 عنایت الهی نیاز مندی و سوا حق آیت حضرت اختصاص تمام دارد و فی جمیع  
 الزمان و الاحوال در زیادتی اسپا بیداد و افزونی جهات صدق  
 و مودت پلاطین مقدار مهدی کثیر و سی بسیار بطور بی آورد چون سایر  
 دولتمندان مخلص زمین ابرق فاق بهره مند گشته علی الذم بعینیت محفوظ  
 و با شارات عالی که امتثال آن واجب خواهد بود و محفوظ باشد در بر لاک  
 جبهه عرض جودیت که بر دهنمت نمائید فرض است خلائی که نخل اعتماد







داستان که در روز آمار آن بومل میرسد و شفاعت اکابر دین  
 در آن باب بخانی فریسه دفتر دارد و مت این فقر ساخته و پرداخته اند  
 و بعضی از انواع محبت ایشان که در آن حوالی با ثحاب توابع عالمیان  
 مغز او است و بجز سبک ازین متهوران دیوانه دارد و بسن را  
 نیز در آن باب فووسیک ندارد سرگز ازین طرف تفرقی نظور نرسیده  
 و با وجود حقت شرعی که جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا مکافات آن  
 مصحت ندید مراع الاساغیر و مطربیت و برین نام منسق  
أَيُّهَا الشَّكُّ وَابْتِغِ حُزْنَ بِلِي اللَّهِ اکنون بدین مضمون که بحال  
 دخل یافته اند در کوی و بازار بایه و انظار لغرض نامقدور میرسانند آید  
 و اینست که چون آنحضرت بحدوده سجاده کمال و اینش عدالت مژگانند  
 بلعنان فدا را باب تسلط در نظر آشفتن موجب نماید بیت  
 مرغ حرم گلشن عشق تو آم سپر • برین فضای پیش بود گلشن چون

وَهُوَ حَسْبُ وَبِعِزِّ الْوَكِيلِ مخفی نماند که فتنه کوشه نشین دین  
مقتد به سیح نوع غرضی و ده های نیست غیر از آنکه در مجلس عالی از فساد  
اعراض این باشد تا در زاویه فقر و شکستگی عمار دولت مشغولی تواند نمود  
آن گنا بت هم بران عیالیهات در جویس سوی محبت از برات  
عرض المذمة و الضراعة مع قلعه البضاعة و لایست طاعة نظم  
دی و انصاعت که ادوی هرگز در اجمال . مطلبی میکند و در نوعی بستم خیال  
من در بیان نیش بود کم زهر است . قاصدی چون سیح از زود و جاودال  
علی الجمل از و رعایت نهایی حایون مخدوم ممالک مربع کون بیت  
یعنی آن کعبه المال که برادر که او . از سر مدق و مضاروی و شنبلی کمال  
خدا را علیه الین علی مفارق الحاضرین و العاقرین که محبوب ارباب رسول  
عالی با پسرم هر یک از افاضل و اعالی شرف تغاوت یافته نام اینک نشین  
آیین عز و نیاز بطنین مسکنان رقم رزده قلم رحمت انجیان گشته بود و بیت

میان آن فوتات واجب دیده اند فتح ابواب رحمت و نوازش  
در ملی بصایت غایت بی دریغ بر روی امید خاک راه فقر نیاورند و آن کز آن  
رها و اثبات کرامت تبیین دریافت موقوف کعبه حقیقتی محبوب کعبه  
اشارت به ثبات آن حجر مروره کبریا بآیه آلا ایت بسامع فیقو انما رسد  
منظوم طواف کعبه طحاوی توانی کرد . بکن کعبه پذیرفته در جهان آید  
والله یقیه للذکیا والذین . ولا خلیه من عزای منکین  
یا بنی و آل این رفقه سینه در جواب او نوشته بعد از عرض نیاز بنان  
اختصار و ایجاز معروض آنکه شکر گذاری این لغت کرامت فیه فاعل الذکر  
دو بار نه از منبه دولت را بعد از تادیست انتظار بر اوش غایت نامه  
نایدیم تا مدار قسم زده قلم نوازش رسوده بود و نه چون زبان شکسته  
اذا نتوان کرد و بختان بر هم بسته استقامت توان موده و الحس نظمه  
مراجعه زمره کاین آرزو بد دل گذارم . که برین نواز کل کل خوش فاش فی

ست این که در کفچه جو ریختن کنی از آن طبعی که در کرم بران کناره نشانی  
و طبیعت دمای درویشان اقتصار نموده از احوال و وقت بعبارت عاری از  
پستعارات متشیانه جز و معرض می رسد که به بیت از عدالت بود و در کمال  
بسیار حال پادشاهی که به پیکار می رسد که ایستاده دارد  
خلع علی صدی الایام و البیایه معارق اوانی و اعاسی به محله یاد  
ایضا فی جواب خطابه بعد از عرض ۲ به کینیا که ز پوی و فاداری وزد  
معرض مجلس عالی آنک رشحات تقصیر خادم نوا که از نیایع عنایت  
مقام رفیع مقام برسات احوال با احتیال این شکسته نال فایض شده بود  
بنال احوال اذن نصارت یافت و در این امید طراوت پذیرفت بر این  
بنده نوازی شمع کرد که کرام است و در پروری شیوه قدیمه آفتاب  
سپهر ششام بر خیز منیر نواب کامیاب واضح باشد که صورت تقصیری که  
آفتاب و عرض سواج حالات روی نموده ملاحظه رعایت رسم ادب

[illegible][illegible]



مردم خدا دیده و پیش رو بیند . اشک من غنیده ولی پیشتر آمده  
 جنة انك عقل دورانه یشتان بهت می نماید جز بیان لا احصی انعمه ادا  
 معذرت آن پرو ن پی آید اما معنای قوافل سرسبز و شام و قنود  
 ضراعت خیر انجام بده عرض میرساند و مرکاب لیالی و ایام شمس  
 از غنای تاسخ جنود دعوات خجسته قوام از باطن پیکان متوجع ظاهر  
 بلخ میگرداند **نظم** بود ز دامن مدحت فقیریت خیال  
 و گزند بهر تو گشتی زار بحر طویل . رده دعای تو گویم از آنکه مکرر گشت  
 رو شای تو پرو ن بهر سبیل **اللهم خلد خلال عنايته**  
**بقضائك الاعمال** و احفظه يا خير الحافظين حيثما اجل  
 و حيثما اجمل آمین یاد بست العالمین و هم در جواب مکتوب امیر  
 مذکور در وقتی که کتاب فرائد قدس فرایان توجیه بوده و روجه عبور **نظم**  
 چون رسد مشور دولت ز آسمان عزه جاده . خاکباز از جزدعا کوی به یاری جواب

غیرت

عنایت نامه ای که از وقت انقاس حضرت محمد و مملکت پناه خداوندگار  
 خواص نوع انبیا ملاذ صنادید عالم عدل و چپان **نظم**  
 آفتاب فضل که از دوران آمدت . برادر او و ماریخ و پیرانش  
 چهره و اقلیم انبیا کی بایه گرفت . عقل را تعلیم دین خاطر و انبیا  
 خلد ارطنه المبین علی مفارقی الی یضرن و الغایین نامه فقیر حقیر محمول الذل  
 و الصفة کشته بود چون بوسیت مسیح فضیلت روی عزیت در کتاب  
 جواب آن شان آورد و بر وظیفه دعای و پیش از اقتضای موده از اطراف وقت  
 بصارت عاری از استعارات منشیانه جزوه عرض میرساند که چون حکم ادا  
 تحسیر تنفی الامور فاستعینوا من اهل القبول زیارت مقابر  
 اکابر دین و مشایخ بر مشایخ حاجت یقین قد پس نه پیران و معتدلات  
 حصول مقامه دینی و دنیوی و موجبات و مولی طالب سوری و معنوی است  
 و ملازمان عتبه عالی در سلوک جاده این سفر مبارک معجوب قوافل شوق احراز



والق **میت** مگر یکستم کثرت نویسم بموی تو • در نام پیکان نویسم  
امر روزه در یوزه در پیش و در پیش و همیشه اندیش تغییر خزان پیش  
از درگاه و امب علی الاطلاق آنست که طمطمه صیت دولت آن  
عاجی حضرت بنامه اطراف و کائنات جهان شایع و پیشتیغ کشته آسمان  
عقاید آن تا انقراض ادوار بر صفات محالیت روزگار غله و پیسته ام باشد  
**نظم** نماز لطف او و پستان بهره مند • هم از قیاده شتا را که زنده  
و فی جواب **کتبه** الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اَذْهَبَ عَنَّا الْغَمَّ إِنَّ رَبَّنَا  
لَعَزِيزٌ شَكُورٌ بعد از تقدیم سپایش مبین بسیار بخوابش  
عرضه مبارکه در کلمات لغت به بند نواز که از حشره عنایت خداوند فیاض  
گشته بود روزنه جان منقطع <sup>بانه</sup> زال شوق و نیاز را یکباره ناز و دسر سیر  
کرده اند **نظم** آسمانی هر یک کلی در دست • بروی خلقی ایستل ز کرده نگار  
معنوی نظایر کی خزان دیده کجاء • خوش باش کن از تو بیکره ارباب را

و سرامت نظم این کرامت که بر حسب قاعده رعیت پروری و اموشان  
کم نام را نام برده اند و از نظر امش و کان بی پس انجام را با حاکم گذار سبده  
بیتجه آن تواند بود که این سبده بضاغت که از سبک و طریق پرور  
و آداب قایلر شاه و اگر بجه حکم آنکه من ضرورت را کم با سبده ای کنم  
در طاعت صورتی بقصور مضاعف است و در طبعه و عاقلی بتقصیر متصف است  
و چون شیوه نوازش خردان و چرخان شیعه که یک کرامت است بکشته  
دل است باین دو وقت خجالت بالیقات خاطر شرف و توجیه حسین  
منفرد و مستطری باشد والله مبین الامور بمنزله المانع نظم  
برین امیده های شاخ و در شاخ که رمای تو با کرده کپساح  
و کرنا که ما کین خاک با شیم که از دیوار تو کردی جسد اشیم  
آفتاب دولت و سایه بر حرمت مخدومی مملکت مینای بیت  
تا دیوانه ای نام بود از چش و زلف تا زلف مشوش بود از چش و زلف تا

[illegible]

عَلَيْهِ جَدِّ لَحَالِصِ نَجَاتِ اِيَحْ خَفِضَتْ كَامَكَارِ اِنْ اَنْتَارِ دَعْرُ مَوْجِبَانِ  
 حَذْوِ قَطْفِ اَرْغَوَا وَ حَاطِلِ حَبِيبِ فَعَلَتْ مَوْلَانِ الْفَاضِلِ الْكَامِلِ زَبْرُ  
 الْاَصُولِ وَالْاَعْيَانِ وَقَدْ قَامَ الْاَمَامُ الْاَهْلُ الْاَهْلُ فِي الزَّانِ مَوْلَانِ نَوَازِلِ  
 وَ الدِّينِ شَيْخِ مُحَمَّدِ زَيْنِطِ مَعَاظِ وَمَعَايِصِ بِكَ اَيْنِ وَ بَارِجَانِ  
 رَسِيدِ كِهْ مَوَارِ اَجْمَعِ بِفَتْحِ بَابِ مَوْتِ وَ مَوْتِ مَوْتِ وَ طَائِفِ  
 اَحْيَانِ وَ اِنْعَامِ بَطَائِفِ فَوَاضِلِ عَوَمِ نِيرِ پَسَنْدِ نَوِي كُو اِسْتَانِ  
 خَاتَمِ رَحْمَتِ وَ جُودِ وَ كَرَمِ اَنْ تَهْلُ اَرْغَوَا اَلْمُتَمَكِّلِ يَكُ شَتِ فَعَلَتْ  
 زِيَا وَ بَخْشِ وَ دِيكَو كَارِ سَپَا اِيَهْ قَامَتْ دَوْلَتْ وَ بَخْشِي اِي اَشْكَانِ <sup>نظم</sup>  
 اِي كَرَنَانِ اَلارِ جُودِ خَرَجِ مِيَا قَامَرَا - لَاجُودِ يَكَا بِرُكُوشِ خَانِ اَفِيَتْ  
 رَايَتْ اَرَايِ اَزْ رَايِ تَوِي سَرِ فَاوِشْتِ - نَا اَسْلُطَانِ اَزْ نَا تَوِي مَانِ اَفِيَتْ  
 سَرَكِرُ رُوِي دِيكَرِ كِشْتِ اَمِيْدِي دَاشْتِ - اَزْ حَاجِ بِسْتِ دُورِ اَبَرِ اَفِيَتْ  
 وَ ذَلِكْ فَعَلْنَا اَللّهُ نُوْتَهْ مَن مَنكَاهْ - لَاجِمِ عَرَسِ بِسْطِ اَبِيَتْ بَدَنَ اَفِيَتْ



آن عاجز و ناتوان ملک است و انما حقوق و سبب ازادی ایشان  
برنامه امیر و کر و کشتن آن حق ظاهر و بایر امیر و کشتن از ایشان جاری  
احوال خجسته مال و رواج متبادر اسباب دولت و بی و بی و وجبات  
کرامت موری و مستوی چون کشتن ریاض از نسیم بهاری فایز کرد و از  
مشارق کاشی آفتاب انوار سپرد و جبهه ناری چون بارق از ابراز  
الاج باشد اگر بکرم خلیف مخلص نیاید منجانب و دل از دست و از دست  
فوق این مقال نظم تالیق برق و منار منجانب و منجانب منجانب منجانب  
مخاطره خطیر که زاید ریاض است و منجانب واری و ابراز شجاعت و تقدیر و  
کردارند چون قیصر قوام است از اینها و عجب منجانب و ابراز شجاعت  
والله معاد و علی کریمه الاحتمال در عایشه برادرش عاجز  
معالی انساب امارت پناه ایل و سکا امیر خیر و ابراز عفت و ابراز  
الک و معن و ارکان الدوله نظم روشن بیان تر زانین بند و

فی

عمل زود انجمن آری سپرد از ابدان زان دولت و ابراز عفت و ابراز  
و حشر حسا لجنه الحسنه و الاقبال و سبب انوار العظمی و ابراز عفت  
مرجع و شام قافله از ده حاجت سپهر و رجعت شام و صبا فریستش  
یارب دعا شسته دلان مستجاب با میر سید محمد قاری قی نوشت نظم  
ناید و رخ مراد چشم زدیم . چون رخت روزگار زانکه گذشت  
مریدان فقر پریشان کار بخت مستطاب زلال و معال جناب کفایت آب  
امیر و صاحب اعظم از این شب شب بیک نظم کنش درین سپاری و وجود  
نهاد و دستم زدیم و نظم الدوله و الدین و العلم و النعمت و النعمت  
و و سپهر و زری منیلان منقوش و سپهر که کار چرخ طایت و دولت  
ایشان از این شب و سایش یافت امیر و مخالفت روزگار زانکه گذشت  
سوز از سوز و ناخود و حاجی . شراب حیران و در جام جان ریخت  
آری تقدیر را در پی تو توان مناشأ الله کان نظم

به است و ازین حل و عقد چیزی نیست . بعینش و منجانب منجانب و است  
اکون کمون خاطر فائز است کرم بعد از سعادت سپاه شود از ضیق کفین  
ز فیل القریه انی کانت لعل البانیست باج کلش فی بابل بلد طلیعه  
و در کتب عتق و مقادیر که در ابرام صبا و در بیان شب از ابرام  
و کمال کتب نموده بود و تمام و کمال در حجت عوام لا طاعه الا لله و لا  
فی الاکابر و انباء و زانما مولد کتب چون حقیقت در اسم جانشین اتحاد گرفته  
و صورت لایم طریق بیکایک بیکایک بیکایک بیکایک بیکایک بیکایک بیکایک  
و اخلاص و بندید و عفو و محبت و انحصار شرایع و خطبات متوالی داشته  
بسیار محبات اشارت فرماید تا مقدمات غرض سعادت بران مترتب کرد  
که لا محاله و طلیعه و دولتی حقیقی نظم کفر از ایت از تو نسیم که وصال  
برقرار بیکدیگر در سوز خواهد بود . با عشق و عهد جان امین حقیقت  
ایم و غم عشق تو جانان ایت . زبوت ازین اقدام اقدام اقدام عرض طول

فام

کلام منقذات و بخت نجات است . عت و ازاد و برین نظم شد چنین  
والسلام علی امن اربع المهدی . و لله الا حسن و الا و لی  
و ایضا در جواب کتب امیرش علیه السلام دوت رسانیدی ای نسیم شمال  
قوت خیر قدم و دشت خیر مثال . از اشارات آت صفا و معال تمام  
همان که عبارت از عبارت و استعارت کتب فیض ایل انساب جانب  
کرم است آب براد صاحب اعظم المودت بالاحیان و اکرم نظام سلسله  
آفاق الموصوف بکلام الانساق نظم آن که کمال عقلش نیست عقل حاضر  
دان که غلو قدرش بشه پیر نازل . از شکست خفتش است بیکایک  
در شرم طبعش بای نال ابر کل . نظام الحق و الدوله و الدین و الدین  
ادام اسلام الی یوم الدین تواند بود . نوری از دوزن اقبال داشت و ابر  
و نظیر آن نور کرم و کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم  
کرم نظام و ادرات روزگار و صادرات ایل و شمار از روی ایت دل این



قی دل زد و در کشت **نظم** از حفظ تو دیده را که هر سپ کرد م  
 در لفظ تو نطق را شکر فاکر م . و زمانه چون تو سر حسینی راه  
 مانند الف میان جان فاکر م . حق عظیم است که و کفی بشید اگر از شرف  
 معارف آن یکانه زبان ناکامی تمام و مشت ملاکلام دارد . **میت**  
 می روی تو میرود بر سر غریب . ضایع را زین عرب سپر نتوان بر زد  
 اما چون رونق . **سَدَاةُ نَحْوِ كُلِّ يَوْمٍ** . **وَأَقْبَالَ عَلَى غَيْرِ الْحَوْدِ**  
 در زمان محنت و سلامت و مقام دولت و عشرت اند استعاره توفیق شکر کرد ای  
 آن شایسته نمایه و نه الا با به التوسیق درین وقت نیل است که از معقول  
 شش بجکایات و امثال و ایلیات شوخ با نوع عبارات و استعارات نویسه  
 الیه است که گفت برو خالید بر شک سپای . و نیز اگر در بحر بی سالی شایسته  
 نمایه فرایه ای در محیط عشرت سرشته نقطه دل از نهاد بر آید مگر ذکر است  
 و کربت ایام تا فواید عربت بر زبان رانده شاید دل زکات نیارده طاقت

لاجرم سبط کلام بنظام بنوده در بیت الاغران حرمان بوافت و در وقت  
 سایر و پستان بیت بر روز شای تو میز نه تعلیس . بشب و نعلیم کرم نگار  
 امید آنکه بنایت آلفی جعینمای ناست سپه که شرف از یک صورت موز  
 اهر در باشد حصول میسر گردد . و ادبی تیر و کک قدیر زیادت ابرام  
 بنیرود دولت و جلال بدوام بالینی و العبد و علیهم السلام **وَالْفَتْحُ إِلَيْهِ**  
 اعلی الله تعالی بشاد و ماز عاشانه نطق را را محلیس و دلخواه بی اشتباه است  
 کجاست و دعا و منوحت رحمت و شایع محض و منوحت انبیا سپر پند و اند  
 شکایت کفایت روزگار با پای کار که تحمل آن منصل و سره قرآن جمیع مش  
 حرمان فواید بخت آن یکانه زان است بقصصی نوحی . **إِنَّ الْقُلُوبَ سَبِيلُ**  
**الْقُلُوبِ شَاهِدٌ** . اعراض اجتنابی نمایه **نظم** جام جهانی است تیر میرود است  
 انظار اشتیاق خود اینجا به حاجت . ایزد تعالی اجابت آن مطلوب کشتی  
 است و قصاری بر غایت است خنجر کرات کفایت بخانه و آلا و الحائز

القول فذوق الارباب و الاصول الختص بفتاح الکلام الی نظام الدولة  
 والیرین سیدی لهد عظم الله تعالی ذوق و اتم علی عمار السعادة و بدین مروج  
 شور و کمان سلطان رحمت و ترویج آوارگان بر آوازی کربت و زیاده بود  
 بهر نحو سپر دوری کما طحزون . و بوصول میا من نجات آن کل دل و پستان  
 بود دل کل پستان کشت و قد حیده شکستگان چون سروان است کشت  
 دل نرفته بود و جان شرمهت خدای را **کان** دل بسیده آمد و ان جان بین سیه  
 حق پشیمان و تعالی توین مشکر کزای عشری زعشار و انیک از بسیار  
 آن حقون کرامت کفاد **اِنَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِیَادِ** درین وقت که مومل  
 غزیت سعادت زمین پیش داشت . وین کار دولت کنون نکاز را سپر  
 محبت او را از بیعت مزاجه و عای غالی نمک داشته باشد که **نظم**  
 مواد این شب حمت ز پیش پیرمین . برون بر دهری از آفتاب باز آرد  
 و اگر نه چون از غای و طهای محاطات شریف معلوم و پست فاشه که نشان

درین وقت که فاما صاحب سید و بود و با وجود جمود مواجات و عقود  
 مضامین که بر ای از بطرف بواسطه تباعد مکان و تادی زمان حرمان  
 بیعت فتور و نقصان نخواهد یافت لا اجمالاً ولا تبعاً یا داین جونت  
 خام طمع نفرومده بود بسیار بسیار صعب و دشوار نمود **مصرع**  
**ما را تو ای ویت ز این بودگان . قَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ**  
 چون پیش از نفع این مقال شده از صورت افتلال این ویرانه خبر و منظر کج حال  
 تصویر دای مسیر کرد و بکار **فَأَقْصِرْ الْقَصَصَ مَنَعَكَ** و منکر کرد  
 و بلکه از من انکار لغت دبع دولت و بیعت پستام با لیس  
 علیه الصلوة و السلام **بیت** خرد و دل میدی بشکرک الهی صبا  
 صبح سعادتی بدم سپک خفته بیا . انفس مطرت مونسین از غمش آرد  
 وی قدم مبارک راحت روح مرگیا . پسیم تفقد و مطلق که از بهر محبت  
 و توده جناب غیر تراب امیر و صاحب اعظم عمره اکابر العظماء اعظم



تفقد بصوابین موقوف معطوف فرموده اند است **نظایر**  
 دل شاد است مکنید بجز دید و راضی نمیشود بخیل و شتاب جوی مبری امید  
 امید واری عنایت حضرت باری جلالت قدرته و علت کلمه اگر چه چند  
 زود تر لطیفه اگر است فرایده که چهره مطلوب از نظر من محبوب مانده  
**اِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرٌ وَّ بِالْاِحْیَاءِ وَ الْحَمْدِ جَدِّهِ زِيَادَتِ تَوْشِی**  
 عزت از هر چه است افزون بود . بالینی و اگر الامجاد هم بحسب مکتوبات  
 در اظهار مواداری و عذر خواهی نوشته شد که بعد منزل ذوق افتد میان ما دوست  
 مجامعش در میان جان پیرین نزل است . چون راضی اخوت نبی و مودت نصیب  
 جناب رفعت اب ایرضا اعظم قاضی الاصل جمشیدی الشیخ الفخار فادری  
 روزگار محض لطیف و عنایت پرور کار نظم کلی شی آت از باد فراغی  
 منال آینه بر برگ جوانی . یک کوی بحکمدانه جمشید  
 چش پرسی باینده جو خوشید . اغراض عالی انصاف و ضاعف اقتداره

نظایر

نظایر احسن از رخاات چشمه خالست و مسافات سعادت و طراوتی  
 تمام یافته و منال انباش از رخ زلال افصال کجرا اعدال از نیکو کمال سید  
 دو سپ روز و حجاب باعدت صوری مانع مقاربت معنوی نمیکرد **نظم**  
 که با ملای ارواح قرب از پیوست . اگر چه بر شرف بود بعد از اشتیاق  
 و پیوسته خاطر شکسته بسته متعلق و متوجه سیه باشد که بر جناح العود  
 عزیمت معاودت نموده . بیت شعی که زود مرد در فرس و زم باز  
 وین دهر پاک کرده بر دوزم باز . امید واثق و وثوق مادی که در جنبه  
 زود و زچهره آن مطلوب با چهره روز پرده حجب بختی نماید و من لایعانه  
 و التوسیق بعد معده خاطر خطیر کشته تصویرای سیر میکند که چنین  
 استماع افکار که می صاحب غرض **الذی یحب فی قلوبهم مریض**  
**که تبع ائمه یزید الشیطان ان یفزع ینیکم العداء**  
**و البغضاء منتهی ایشان است** و در قرآن **وَاللّٰهُ یَشْهَدُ اَنَّکَ**

**یَقُولُونَ بِالْاِسْمِ مَا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ** **نظم** بوالعجب چند مردم ندیده  
 آدمی از صحبتان در غیبه رسیده و کما انحراف غیرتی تصرف تغییر کبریا  
 از روی میکنند و اگر بروقت **فَاَعْلَمُ کَرَامَتِی فَوْجِی حِجْرِ حُورِ رَای غایب دانه**  
 باطل که در این زبان خود اعتراف می نماید انواع خجالت و تشویر کمال این فیه را  
 می باید بیت نام تغییر آورده بهرامی خبان . که در آن باب بود نیز بعد از حشمت  
 و اکنون می که وثوق و اعتماد بر جانب آنجا بابت که چون صورت ارات  
 و اعتقاد این فیه بر غیره ظاهر است و مخفی نیست که ساعت سینه کی کینه این  
 مخفی چهره است از شایب نقض نمود و تحت و ذلالت بره منزه او تبارست سرایه  
 ترک رسیده که در کشته در دفع و دفع قبیاس و توهمات  
 صاحب غرضان و بیاد کوبان که مضمون **مَا هَلْکَ الْاَوَّلَکَ مُقَدَّرَی**  
 صاحب المقدور و لطیفه استقام و دلبستگی مدعی اند چنانچه در خاطر شریف غرضان  
 جزئی ذمیره که باشد بکلی زایل و منحل گردد و نظم و کربان که تر نیز از این نیست

**الْمُنَافِقِینَ لَکَا بُؤْسٌ اَیَّتْ رَآوْا اَیَّتْ** روایت ایشان صورت اثری  
 بیست کی از اقرار ساینده و عاشاره از آن خبر که حکم **هَلْکَ الْاَوَّلَکَ**  
**عظیم** دارد که عالی بر جبهه احوال آن عیدم المائل نشسته حق تعالی آگاه  
 و بر سر پرچم کواکب است که سر از شرف زمین صورت کار متولد الفای بر سینه آن  
 می مرتبت تواند بود که اکتفا عدم تحیز وجود نیامده **نظم** چون روا باشد که چون  
 کی این تلقین بری و الحق **و در قطره باران بهاری توان گفت**  
**اَنْتَ کَمَا اَنْتَ بَکَیْتُ عَلَی نَفْسِکَ** چون صفون فرعون احوال صدق  
 و کذب است بحاج احد الطمین را وجود قریه واضح باید تا ثبوت آن محکوم  
 علیه عقل کرد **قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اِنْ جَاءَ کُمْ**  
**فَارِیْسٌ مِّنْ بَنِیْ اَدَمَ فَاَنْصَبُوا وَاَوْفُوا بِوَعْدِکُمْ اَللّٰهُ فَنَجِّیْکُمْ اَعْلٰی مَا فَکَّرْتُمْ**  
**نَاوِیْتُمْ** بمانع بعضی از مطالبات زبان سابق که در اول احادیات الهی این  
 بطریق صمود است و رودی یافته بیست جمع فاش ایش غایب فایر که

نظایر



برای خاطر این مکرر فرمای زبانت الهاب موجب تسخیر اجابت  
 نظم در نوشتن در حق شوقی که چنین . کرب بر خوشی جوی باشد چه می  
 و السلام علی من اتبع الهدی **حیات** دوم مکاتب و وزارت آنها  
 این حقیقت بر خط حکم قد و الوزر ایرید عباد الدین محمد بنی بر قوم سبقت اند  
 نسبت صدیق است بر حق صفت . و پستیان عبد الامد قار و مسیم  
 بحسب که در دست مران از شرف زمین بوسه سیادت پناه مخدوم جلیل القدر  
 عظیم الشان ملاذ سپادت زبان و زمین سلطان اعظم الوزراء فی العالمین  
 اعلیٰ بر تعالیٰ حاج شانه و قدس علی و نبات الایام و اقیایه ذوات  
 با وجود سابق اادت و طاعت لو استحق خصوصیت و اختصاص که رعایت  
 حقوق آن از هیچ پیشتریم ارباب کرم است کینه منتیان قدیم را در چنگل عداد  
 صدر نشینان پیش نشینان بخرد داشته تبرین اعتبار کند که بشده ذریه  
 نبات و معارف و موجب شرف دنیا و آخرت تواند بود مشرف لغر موند

کو

آمرز بر در توشی روز کردیم . طوفان آب دیده و آه چرخ  
 ان حسن العهد بتر الايمان . شرف کرمش کمال منت بر کان  
 وصیت کمر استایشان در اعانت و رعایت رویان گشته است  
 و لا تقطروا الدنیا لیکن دهم بالحدیث والعشیر یبدون  
 وجهه میت خاکپا را نجا از محارت نکره بود که در آن کرد پوری  
 مایه خورشید سپرد و لست را از دوزخ حیرت چون یاد آید و یوسف غریب  
 از خن یعقوب پستم رسید و خبر باشد . شاه که کذا گوید و ما از پناه پیر سپه  
 و مع ذلک کله نظم گمان بر کرد امان تو بدارم دیت . یاسین عالمی که در نشانی  
 علی بن ابد مرا پس الهذات معوض میدارد که بر این امور چای بکشد  
 بخیر و ساد و مقرب است و خلاصه اوقات عزیز در محارقت شریف رفاه و تعالی  
 معاج الشرف شرفا بطل علم دینی و کب فیض الیقینی مصروف است که چنین  
 چنین تمام گرفت . اسباب بیعت همه مستخرج شود و هیچکس نتواند

و از روی کلی غیر الوجود ظاهر و مکتوف کرده **و الله ذو فضل علی العالمین**  
 زبانت از بر قهر جرات بر باطن انبساط فی هند طام عالیه عالی متنی و دولت  
 و بیعت و محاربت علیا یاد بالمتی الا لا یجوز این نیز بر این توفیق اعلیٰ تعالی  
 العالی طام البیان المفاخره العالی کمرین و لولمان قدیم مرا سر اعزاز و کرم تقدیم  
 و موجب طام و تقسیم مرتبه شسته اسناد ایام دولت و علو و عود و قوت و جلال  
 که موجب صلح و پیدا و امور مهور بلاد و عبادت است از حضرت عزت تنفس و سبقت است  
 می نماید و افق و دو توفیق که بهر آن است بیعت عزت و عبادت و مقرون و توان  
 انشاء الله و حد الغریز بعد که بکثرت تزلزل مانی حجت و اندام قواعد و رفاهیت که  
 اوضاع این ناحیه روز بروز دست ظهور و بروز پذیر بود و صورت استیصال  
 این جمع پریشان احوال از تعرض سپاهی که مدت چند کا چون دایره که محیط مرکز  
 شود بحال از غایت مرست و آمدند و چون طاعت همه جواب او در زمین گرفتند بی تو تمام این  
 دایره از یک تا آن اشرار و دیوهای بی شایسته و از طام طام عادت و تا دلج و بران گشت آن  
 مرکز که پیشتر که بهر طام از دین و زمین و زمین کرد و طام از زمین شهر نشانی و از دین و زمین  
 سخری آسایشی آید و چون بیاورد منارعت نموند و از ارباب از انظار و ارباب  
 رفته است که بکثرت این اوضاع و احوال و بیاورد اصحاب و مستمعان و از ارباب شرف و دین و زمین  
 تمام می افتد و از این اوضاع و احوال و بیاورد اصحاب و مستمعان و از ارباب شرف و دین و زمین

کول

سؤال از حضرت عزت است که بر قصد تقدیم در وین بر پیشان  
 بنیاد **سَمْعَنَ هَمَّ مَتَّانَ** توفیق معاودت نیامند  
 و الا بود باشد که از عادت زدگان این و یار و یار نماید و کمرش در  
 و بر سر پا جلای وطن کرده و اطراف و ارجاء تلامذ و کتاب قوی و بلاد  
 با هم و آنست فی نوا و اما سیف و یاز بر آورده از غرط نامرادی و سب  
 آزادی در بادیده و دروغ بی امن و فراغ سپردن و بی خان و آن شوم  
 لغو و با مدمن غضب الرحمن و از جمله شایه اتفاقات در شای و روده  
 این اتفاقا است که این ضعیف و انقدر بران زلفت برادر بجان ل  
 برابر نظام الدین عبدالواحد فقه و اندیشه که با وجود حدیث سپین  
 و عندها شباب با نوع فضایل و کالات پیکلی شست بود و مصیبتی بود  
 رسیده **اِنَّ اللّٰهَ وَاٰلِیْهِ السَّلَامُ** نظم من موزان و رواق و دیگر تمام  
 زار بودم ششم از وفات زار تر آفرید که از غشا و حفظم بر باد



در احوال این حادثه غلطی و افت کبری بر جبریل و اجز سبیل کرامت کند  
 بطنه دست و کرامت و پیشی که در باب مطالعہ جناب شریف زاد  
 الله بسط فی العلم شرف نفاذ یافته بود موجب استنان و سپر  
 افراد است که محلی است و تمامی شمت و تصور و تصور است که در اظهار آثار  
 اخلاص و نحو سیست قدیم موردش بر مقتضای اَنَا وَجَدْتُ آيَاتَهُ عَلَى  
أُمِّي وَأَنَا عَلَى آثَارِهِ مَرْتَدُونَ هیچ تاویل تصور و فوری واقع گردد  
 بیت باشد که بر آید ایسم روز حجاب . نامم بریده معتیان دست  
 و دقیق کنه ش از آنکه درین ایام بتبسم قیام نموده مپامع علیه سبید  
 باشد و موجب استرغای خاطر انور و باطن فیاض نور کپتر آید زیادت  
 جرات میزود و در دعا اقتضای تهنه قدرت از حضرت انور و باطنی  
 و الله الا محاذ این هم بر لغوی مشا اید نوشته شد و در حق کز او است و روان توبه و بود  
 اگر بنا بر و دل چندم شود یکپسر . با انقلاب امور و قلب احوال

طراز ماه تر آن طراد پست زحل . که آید نشیند بر و عمار زوال  
 مرتبه حادث ایام افو جام و نوا یب و زکاء و کرامت که در خالی احوال عالم  
 و بر پیش فی طبقات بنی آدم یکدیگر پیدا نموده بر تیر است که بر پیستار و فاطمه  
 شمار یعنی از آن شان کرد و شمت در تیر بیان توان آورد اما نیست  
 با علو مال و بر تیر و کمال حضرت محمدی سیادت نیای ابدی استالی  
 قلذ العالی عا و الیائی العالی که ملائکه خاندان ریاست و نبوت و پست و پست  
 و ودان ولایت و قوت اندام پیچیده و جاعلار یا بدست اگر آید فی کرامت  
 درین دریا و شود یکپار . نکرد و تیر آن دریا زانی . ولی روشن شود که جانی  
 مقصود را که از امثال این احوال خاطر طر مشوش نموده و باطنیانی بعبار  
 عسم دنیا و دون و اندیش و زکاء و بقلون مکرر کند . قَالَ اللَّهُ تَعَالَى  
قَالَ مَعَ الْقُسْطَرِ لَبِئْسَ إِنَّ مَعَ الْعَصْرِ لَبِئْسَ مَا يَكُونُ لَكَ يَوْمَ تَكُونُ  
 کشایه و فضل و کرم و بکری . و پیوسته توبه روح پر فوج حضرت پیکر کایات

علیه الصلوٰه و السلام که سبیل پاک ایشان را حضرت صورت  
 جل شین گرفت و واجب شناسیدت کاره این کسب کرده ان کند  
 مرجع کند محنت مردان کند . و باطل زمانه که شتاید و قایع آنحضرت  
 حبس کند تاریخ روزگار و مشهور اقطار و امصار کشته و شاید که بر تو  
 از اینست بیت نه امر و زان شکر و اهداش . زبام افتد فرزندان میراث  
إِنَّ أَشَدَّ الْبَلَاءِ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ نَهْرٌ عَلَى الْأَوَّلِيَاءِ نَهْرٌ عَلَى الْفُقَرَاءِ  
 یعنی الفشل . و سر ایند اکبر و اعلی را پیشال این حوادث رویی نماید  
 که در مثل است که ان إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَى قُلُوبِهِمْ نَارٌ در دهری که می خود پستار  
 در آسمان پستار و بودی شایک . هیچ کپوف بر دل شمس و قمر بود  
 کاسی و رفون کرای در او می کشد و در شگفتی سینه فرد و مجمل  
 محبت او می کشد بیت بلار اگر غمش آید بر دل سپر و فونار  
 ولی چون کوی می باید که بر نا به بختی را . چون امید و اشن است که

عقرب شرف لایست میستند کرده و بزید طالع ممتع  
 نمیشود و برده عا سینه ریا اختصار می نماید و در و در جمل طوط خاندان  
 آیین بر رب العالمین این کتابت بیت اندر ما و تو طلی شه . بیت  
تَعَبْتُ الْمَوَدَّةَ وَالْإِقْرَاءَ . و قل العدق فاقطع الإقْرَاءَ . وقت ویت و ذقیق  
 و لکن لایزوم لا لوفاء . و کلهم حظه فله فایه . و مطلق اندر ایس که اودار  
 ناجرای حزمه و المله بیان خواهم نهاد . باورم کن که یکپس این زمین پوشیده  
 برای فلک آبی حضرت محمدی آصف اید زمان عاطفت مخفی  
 نباشد که رعایت حق گذاران و مکافات خدمتگذاران از محاسن ششم  
 ارباب کرم است و چون قریب مد پال میگذرد که آبا و اجداد  
 فقیر نبشت آن خاندان قدیم جاوه حسن اادت و اخلاص در جمیع  
 امور بنویسید پس کوک و شسته اند که زیاده بران مسیح احی را  
 میسور و معتقد و تواند بود و این میستنی اَنَا وَجَدْتُ آيَاتَهُ عَلَى  
 اُمِّي



















بن جبال اند که در مدینه و جود او در آمدن بجای امور بر سر مراد پدید واقع  
 و از آنجا که دولت از ملک بخت طالع بیت زو پستان حدانار و جنان طلال  
 ز دشمنان مس پید و اقامت و مژده و اگر انداد اعداد استقام و در این سبک  
 مخدوم عظام مقسم هم و بجای رهای و لخواه ان حشیشی بودی **مصرع**  
 تا خود بکار رسید بودی کارم اکنون با خلاص تمام دست نیاز بخت شمع الا نوا  
 عظام بر داشت بدعی **زینا افصح لیلتنا و یومنا فوینا بالحق و انیت**  
**خیر الما خیرین** اشتغال بی نایه امید که هر چند زود تر بدولت موات  
 مشرف گردد و اندک لایزال بختی فی رجا و **و یحب المصطر الخاد عا**  
 هر چند جرات از مد سبزه الما بکمال و لخواهی بر دم تنبیه و تکریم بر سبیل  
 تعلیم و تلقین اولاد و بیت میرود که حکمت عالی تحت برکتش از متعین بجای  
 امور ارتباط سپاسی محمود تواند بود و پسندیم **تجدد النفس فیهم**  
**سبک است** غافل نباشند که آیه است که حق سبحانه و تعالی هر روز در مقام حضرت

فقی تا ز و فوجی سینه اندازد که امانت نایه و اوراک و ال فرات دولت که  
 یکی بکلام پیشی است میر شود و راجع بدت ورق زمان از نظم بشیت  
 عدل پرت سبک است که در دست ای بر تو بجای عدالت آمد چیست  
 مان نایه کنی که نوبت دولت است شایسته شرف حال عامل فخر نایه مولانا و صاحب  
 اعظم غیبی از پیر عسکه که مژده بعد امری و حضور ملازان تعزیت و توصیف او  
 رفته میرود که چون حقوق خدمت او در پستان خودی روحی غیابی با نوا ثابت است  
 و از آنحضرت با صفت الطاف و انواع اسطیع مخصوص و محفوظ است که اگر بهی غایب  
 ملازان حضرت انچه نایه و نلیفه غایت بی دریغ درج **نقار است مصرع**  
 تو خود دریغ نداری مرا بجهت توانی زایوت با جلال و اعدا و ماسبق الشیخ سیدین  
 الشافعی عبدالواسع الطفا و **ایست** شاعفت از تعالی اقتدار و اعتراف و اعتبار  
 محمد احمد صاحب نیاز که از احوال ولایت اخلاص با شان مثل اختصاص مناسبت وزارت  
 امانت پناست خلاصت طراپت او چه برهم شکش در دایره و او ابرار سید پسر شایر

ایشان مجلس رفیع الزمان است که از کتب و اگر چه ظاهر ادین و لا یحصل و مول دان  
 عیونت با یون سعادت با وسایع است نمیاید و دولت و موافقت نمی فرماید  
 اما بختی حاجی حق بکار موفور و عطا طیف و محصور که در اقامت با حال و لخواه ان  
 لاجی شسته بهر غنای آن پیر سپسته و جبهه علیه که حبش بجای انچه نایه نماند با  
 این نیازمند را دل جروح و سیران و مع روح و طراپت است و اگر چه در انداختن  
 شکتی بحال و درین آری یکب ایرد تعالی دولت که حال علیه اسرع الحال و لخواه ان  
 بنیان آن است با جاد و طلال سیر که اندام و مژده و اگر چه پیرست از ارض بجای احوال و دل  
 شیتان اسباب کار بکار و مویات دولت و بختیاری چون کشت راجع از سبب سبک  
 بنید و انباری که آمل نایه دوری و جبهه ناری چون انداختن برق از آذاری و شیت  
 که از کتب غیبی که طلال اسرار و اندام از این سبب جان و جبهه ناری که کشت  
 و دولت و محاب و کشت و از لخواه ان نایات ربانی و منبیا سعاد و جاد وانی نوید  
 بر بختی روی نو و فی الحقیقه بیت ایام در اخصار این بود و جبهه و مویات چنین بود

امید واری غایت حضرت باری تقدست اسما و اگر چون دولت شکست غایت شایسته  
 ناستی آملی و کون غیر شریف حق خیر و سبب غایت یک طلال اوقات قدسی با شیت  
 طالع و ملاهی بنایه شیت پر فوشتان شراب دولت و شوشه با نوانه بود آلوده کرد و مکر  
 جوامع است و چسبک نیت او بر تو سیر و اگر حکومت و تفسیر عمر دولت منظور و محصور  
 طالع و ان خود چه در او بود و کشت و نیات و غفلت معاش پسته بهر طراز الولا الرشید  
 به الاله المیده مکر شسته و در کار پست و آتش در جوشی با سلطنت نایه از تریه  
 و استیلا و لعیط معام و پیرامور و سبب صلیح سلطنت و اسعاف و جوامع معروض  
 و لا محال چون طلال نایه اطراف و حوالی ملک عبارت از این است از زمین عدل و مروت و این  
 حضور و زیور بخت و سپهر آراسته کرد و پیراسته اسباب و مقتدرت رعایت کمال  
 جمال و آراسته سبب کمال آمده و در سبب باشد و حفظ ربانی در حال کسب نایه و کشت  
 آنا و طالع شرف طراز تواریخ و زر در قیاس معیت از و کشت نایه پسته بهر طراز  
 که درون اقتدار باشد و من اراغون و التا سید اندام حیدر زلیات طول و سبب















کشت و با طاعت در نوشتن بیکدیگر که الکلمه طلال دولت بهشتی است  
 الا بعدد الاشجار و الحفظ یا خیر لیا فی طایفه حبیبی احل بحیثی ان کل  
 در تبت های امرویس در ش جماعه سوجیه که از خنای مشکلی بود .  
 طاب ریگ ایچیم شمال . ثم و نیز کو کعبه الامال . و به نیز از نه با نیاز . راه و به و  
 جو ریدی ز راه راه پرس . آستان طلال دجا پرس . اعنی حضرت من خضره مشکلی  
 کمالی انعم فصاحتها لاسحاب السیف و العزم مقرب الدوله السلطانیة  
 معتدله لکله لای قانیه بالاعمال و لا سحفا فی بیت آن کو فنی کراناس سیم علی است  
 رحم عالم ایت زید و جهان بهار . با دتوانه زدن بر کلب کل بیتان  
 کرید پروانه طغش دیوان بهار بهشت بیکل لای الانصاح علی کتب مجده  
 و وضع علامه الفصحی و لایال طلال الرفیع . ملاذ الکمل شریف و وضع  
 بهار نفع سلام و شوق کلام . در بیان کمال و شوق و غرام . پیش در این عرصه دار  
 چندی که به مجال و مضمون بهر یک که از خصل و خواص در و طایفه هر دو که در اول  
 شریف

صافی

صافی ما که درین آفرینش ما بهی که بجای خاص مخصوص شده بود مستفاد  
 می شد و واجب است بهین که در مرادی خوب و خوبی نوت . عجب ما که در گذشتان به  
 و نا ثیا که چون مجال قبول سخن در مجلس بیون سلطان صاحب قدرت یعنی عظیم  
 القدرست و ادای موجب شکرت آن منت در وقت اوقات کرای با سعادت طایفات  
 محتاجان مختصر واجبست که حسب الله در تبت جمعی پریشا که در موفقی اوقات از رفیع  
 رفیق ارباب تقدی مخلص لای داشته بودند و به سید سوزی که بر موفقی خیر  
 قدم در پامان تغییر نهاده . با در دیگر با عتقاد خود چون بنی اسرائیل در کمال پیکان  
 و غون افتاده اند و خلعت جور . هم بان طلب هم بران جور . و ارباب سست  
 عانی از گرفتاری . سنعبد کلام مریدین خلاص فرایند خضره کاشخ ابا  
 این خبر بقتاح شده و ملازمان بود . بر این معتقدی فی الترفع کلزم از غایت  
 خاطر فیاض محنی نخواهد ماند بیت جهانان ز تو امر در حشمت آن دارند  
 که نه در این اوقات مکراری . اگر پستار خلافتی کند تو بنسبندی

و کشای و شون بجنون تعلق و دلبستگی بوقت عرض رسپ بند .  
 می شود که قان وقع فی تیر التیول و نه با لای لای اول اثنی و لای زید  
 که در باب تو جان فی غیر زبان فاعطای صیر که زشته بود و اهل سایل  
 مفاخرت و بیامانت دنیا و کبریت داشته مروض سیکراند تا بر لوقال  
 ملازمان ریاضت حدود مرایه انداخته مطمح اندیش عقل و خیال آن  
 بود که بتغییل امل شریف مستعد گشته و در روزی در سایه دولت آن پستاد  
 از غرق عراض زمانه بر آسپ به شمع احسب حال درمن غمائی بن معال که بیت  
 آسان کینه دیرت با رباب وفا . در درون داشت دوران تو و سوز  
 بزبان راز باز نماید و چون درین ایام فایده التفات خاطر فیاض رسید لواج  
 شوق بر ریاضت شرف ملازمت مؤذنه کشته مناسب بیکه واجب جهان می نمود که  
 بهر به اشتارت و ارباب الاطاعه نقاد میوه بودی حرات و کسب فی تانی و ترا  
 طریق انقیاد سپردی و طریقه چش اشفاق پیش بردی اما بهر سبب که کنایه

طی

و که زنده جانی کند تو کندی و فی جواب تالیق برقی موید من می جنبه  
 و بیت سیم حرمه من زیدی جنبه . فن سیم الکابرق اسیت فی قوی  
 و من سیم سیم فی الراج اسیت فی . کسیت بند اعن زوال محفیه  
 کمرته من دروه العشر والمجد . اعنی من عند الله تعالی بین صنادید الکمل  
 و الیزین برقیه التیرب لای القدرت السلطانیة و رقاه و یجب الارث و الاستحقاق  
 الی ربه الکمل فی الکلمه لایا جنبه بیت زی رسیده بجای بندی در شش  
 که در بزرگداشت و بیایانش . جو تر با جده تر ششتری صد بار  
 که در از قلم مشتبان دیوانش . در این زمانه که توقع سلطنت دارند  
 قضایای ایران نوشت و توالش . لازال فی غلوه دوله و شوق فی غلوه لای السلام  
 و السیلین و غونا لاسحاب العید و ارباب الیقین اصناف مضاعفه اصناف طبع  
 که در مضمون آن مستفادی شد مصرع بهر یک که در بوی و فاداری و در  
 عاری از تکلفات مشتبان چون در و خالی بیامانت شاعران نظم کسیر مغز و غن  
 شاد



عبودیت مرفوع خواهد داشت حصول آن مراد از توحید است **بیت**  
 قصیدت از خواجه نصیرالدین طوسی **بیت**  
 در قیام که در پست من نیست کار **بیت**  
 جویم در پی کاخ دولت کند **بیت**  
 جویش پستک است جویش **بیت**  
 و در تعالی حقیق تحقیق رجاء الالین **بیت**  
 سوی دوزی سر پاسبید **بیت**  
 عنایت ناز که از موقف الثبات **بیت**  
 عاطفه علی معارف الظاهرین **بیت**  
 و اعراض نکست و جلال انبیش **بیت**  
 در اطراف و اکفاف جان مغفیت **بیت**  
 آستان عبس و نیاز را مغفیت **بیت**

جب نویسم که قاصد و عاجز **بیت**  
 حضرت همین تاجان عذر **بیت**  
 با صفت آثر احسان **بیت**  
 مانی اسطوره شاهانه **بیت**  
 حجت او را از رعایت **بیت**  
 چون بر آست خیر انور **بیت**  
 مداح ارتقاء صعود **بیت**  
 و فراز زیادت آید **بیت**  
 و افضال معبود **بیت**  
 اقبال او را بجمع **بیت**  
 و واسطه ایثار **بیت**  
 خطاب مانده است **بیت**

فرخ آن ساعت که بیدار **بیت**  
 تو ایله آلم ایام **بیت**  
 باستحقاق و خداوند کار **بیت**  
 آن سیلان کن که چون آفتاب **بیت**  
 در رکاب پند دولت او **بیت**  
 خلد ایام دولت **بیت**  
 الفضل ایچین **بیت**  
 بسته و دستیار **بیت**  
 عرض آن مقدور **بیت**  
 تا دم پیرون **بیت**  
 درج در کشتار **بیت**  
 الثقات بحال **بیت**

فصلی میانه و نه و اربع **بیت**  
 چون و پستگیری **بیت**  
 از پست و اذکار **بیت**  
 واقع و وثوق **بیت**  
 باسعاد چونند **بیت**  
 قالیقه المصیر **بیت**  
 البشیر **بیت**  
 زان طرف لامع **بیت**  
 میکند جان **بیت**  
 تقدر مغرب **بیت**  
 الثقات حضرت **بیت**  
 فصلی در **بیت**







علی الحیدر سبکبار چرخش تیغ زن خونوار سپید ممتی کرد بهشت زخم  
 گران برافشا در خفیف نوان روزه خنایه اموز از دنا زمانه و فضا  
 کتابخانه که حالات الامم غنی است جمه استبشا حال نه بجای **مع**  
 بر جاوری با یکی خون گمانی و چون کاربان و کار و با سپه خوان رسید بود  
 بازوی غایت لکس تیغی در نع از دست لیام ایام کشیده پست پدی را زنده  
 کوشش ایان زایشان نو تا حال ایشان بر پیشان شد هر کار و کشیده بودند  
 بهان پس نفی نوم ایشان کار کرد **بت** برض ان هر که پیش از تیغ کشیده  
 بارکش آن تیغ و هم پست او جان کرد فقط و ابر القوم الذین ظنوا و الحیة  
 رب العالمین و هم از پیش ز قطره ای خون که ایشان در را که ز یکدیگر را زانی  
 که در دل شرب داشتند بر روی زور افرا **ع** خون گرفت القوم ایشان را و ان در راه  
 و الحیة تیغ ارجال محل تیغ و تیغ ارباب عقل و تدبر بود و درین دلا از خط  
 عضو غنی است نای نامی که لا محاله ز جان و تعبد امان است بوضع چو پست که

انعامت حسنه که درین واقعه پست روی نمود اثر رعایت خاطر  
 غیر تجدید است خداوندی بود **بت** بر پشته عری تو گمندی اکنه  
 در کردن عرق با آرایه و مجد است بمانه اگر خنده روزی غنی  
 گشته بود و اعضا پخت سبب شد و احوال نیک بری خود بالا و چو آقا  
 جراح و اعضا بر اسم مراح و اعتنا حضرت ایام تمام یافت حوطلا  
 انتطاع از سعادت طاعت را علی اقرب الاجال انقضاء رسانا  
**ذاب** بهار غنی که **ع** و او ان سال است زندگانی  
 بعز و جاده و کفایت و کافانی **ع** همان اندازه عمر در است سعادت  
 یار و دولت کار پاست **ع** بعد از رعایت بیم معانی که و طبع  
 دعا کنایه محفل تواند بود بعضی فصل بخر حقیقی **ع** باب ابرام شمر  
 حیدر که که لاق که ارجاسی که کارم لای علی با خفاص معرفت حقا و **ع**  
 گرفته بهجت عبارتی و اهل اص انعامت که را که اعی عدل بود که اندیشه

و لب که ادای نایم و دعا بخصو طالع ان یافت **ع**  
 خون که شکر آن عطا و شمار گشت **ع** باد سال دولت او مثل استی از  
 اما عمده عزت الطاف بزرگانه که با هم بستان آن است نه رقم و مایه  
 و بنده بی نور و رفیق **ع** در شسته گشته با جوهر شنبه **ع**  
 بشرف آن و اسب در مسکاف و عظام که ام شرف اشطام که حرمه  
 ببطایع که کم الکی بود **ع** و الله و اسع علم **ع** اشارت لازم الاطاعه که بر  
 سیل و الترتیب علی اعلی هرست سلطان ایادیا فر بود در و در  
 طفر نام و الترتیبی که بر شرف است علی الترتیبی که یافته و کم  
 بولقی از موضع دیگر در میان شطاب مل و قوت پست و کرد و حاکم  
 ملاطفت از شرف حاکم پست است و در و العز در و در و در و در و در  
 معاستر حاکمان و در و مان که لا محاله معرفت عیان غایت خداوندی  
 آن داخل اصل صفات دولت است قدم بر ساط الکعبین **ع**

می بر و رخ هم گشت **ع** در باض امیشا شایع **ع** امید که مکتول  
 شرف قبول مصلحت کرده **ع** و الله خدمت حلالا مجلدی حرم سپاه  
 مجاہد لیساط حور از از فض عاطفت خدمت قدر و روح خطی صورتی  
 از خضر فانی اشغال که متغی حال است اعم **ع** که بسیار اهل تجوی  
 از حال حرم و دست که **ع** سوم اهل فرح و غم نظری **ع** با یکی بر رخ لطیف  
 زاری خوش و حکم **ع** کریم **ع** چون بزرگ **ع** شایسته که من رخت  
 بسیار غریب و عمل مکتوب **ع** رحم فرمای رفیق **ع** دست **ع** و بر هر که  
 فدا کبابیت که در یک **ع** که در اهل کتب **ع** تا نا کا حکم لایسوا  
 من و الله از جسیط اشارت بر و انی معوض قضا و امر است  
 احقر است تمام **ع** بر و در است **ع** و انرا خط و دست و شرف  
 و کیف نیزه کنایه لا لایسوا **ع** و مثل بنای فیعل العالمی که گشت  
 فقر او عجز و معیت کفایتش که بسیار سال زمره **ع** ستم هر گاه که احباب



































که متیاست از این آستان بجزای **۱** زیوت اطباء بسیر و  
سخن گوهر که کان طبع نازک **۲** ندارد طافت جبهه بین کمر **۳** و الله اکبر  
موت نهایی خو **۴** فضل که است که از ابرو کجندی **۵** از آن ورق ناجیست  
سلام علی بن جبهه فلحاشا **۶** و ذلک فضل الیه یتوکل  
کعبه مخلص یرسیه برع ضلالت محبت دثار و عرض سیمت مودت آواز  
مصدق مجلس الخایب جلالت باب امیر المومنین زاده اعظم استخدام  
اصحاب السیف و ادب الیقین پوشید آسمان و کفن سبیل احمد و یسین **۷**  
ترجمان فضل احسان و آستان خلق لطیف **۸** قزاق دین و دولت نظامی غل و آن  
فره از نور ویش تابش و کشیده ماه **۹** قله از جو و کش حاصل دریا و کان  
لازال مویله انصاره و از ما نه مویله انصاره و اعانه میگرد و شمه  
از بیان بزرگان و واق و شرح حج اشتیاق با آنک **۱۰** مصرع  
آن نه حرکت که یا یا کن یاری دارد **۱۱** بر مرآه جبهه بی عیب

که عکس نمایی اسرائیلیست جلوه میدهد تا یاد کند که خلقت مراد  
بجای انقیاد است که با انجذاب و دلکش مفارقت صوری ضروری  
افتاق آنها و هیچ وجه از غفلتی نباشد و بکلی دل از حاصل  
و جهان برداشته **بگویم** که در دم زخاک است **همه** ریختی جهان شده  
از مناجات پیر مژده است که آبی چون آتش فراق داشته  
یا آتش دوزخ جگر روشنی **که** سرخسته را دوباره بریان کنند  
اعمال این بحث بعد از آنکه **اگر** ادا آبی مسحت نماید  
و به پیر موافق تقدیر افتد اول بهار که موسم طاقان است  
روی تو بهیم بحر روی که هست **و** چه بر صورت رخ موانع محاذت  
نموده از غفلت در انتها ز فرست بکند که بر حال  
خود را حیل **از** انجا **و** الوضی من این غیبه **بیت**  
یار بگزیند و بهیم که تزلزلیم یار **یا** بخلوت نفسی شش تو نبینیم یار

بارب آن بخت مساعد بسوی من نمود که برویت بخرد چشم جهان بینم باز  
تو ای که حقوق محبت و ودادت که روز بروز در ظهور و بروز است  
رعایت نموده مخلصان و مخصوصان خود را از ان حصول وصول کردی  
ای سال مکانات دایمی محفوظ و محفوظ فراسپند که هر اینه موجب زید  
عقیدت و اتحاد و وسیله کمال اوارت و اعتقاد خواهد بود **میت**  
نموداریم گشتن بخودرم و دغارا که اینه تو فراموش کنی جانب را  
زیادت انبساط بنجر بلال خاطر از رست **میت**  
سخن کوتاه کنم کان طبع نازک که ندارد طاق بندین گراست  
و الله اعلم و علیکم و علیکم و علیکم و **وایحیت** کن شود حکم رسایر و زکار ازاد  
کمر که همان هر و رست زیادت که هر چند روزی بحسب صورت  
بحسب ضرورت دیدم دیده چنانک شده از شرف کی الجوه  
مراب عالیجانب وزارت باب اعلی اریق لی ثن المعایسل

بعوضت نه العالی که شمره و حرمه دولت و کاسکاری و کلبه ستان  
خمشت و تخمبارست و لامحال **ط** چون خصال پیران بشمرند از او عفت  
نخود بهتر از دسج پدورایی **ط** چون حدیث پیران بیاورند عفت  
گویند به او سچ پسر پدوری **ط** دور و بجز رانده اما را بطم دل  
محاورت معنوی برقرار و علاقه جان مجاورت حصص علی الدوام  
و استمر است **ط** من ز تو دو دم و دم بسته بموی زلف تو **ط**  
و بی شبهه **ط** سر ارادت معصی کان سبهر هرگز **ط**  
که نایب امت از آن گمان بگرداند **ط** عشق الوری عرض و عشق جوری  
تبعیه دنیا و تبعیه **ط** امید چنین و نشوران بود که حق جل و علا  
آن یگانه زمانه اجمال صورت و صیغه آراسته حکم و آواز کوه و سخن و اعلم  
کیش زکوة امانت نه نصیها **ط** نظر از حال دوستان قدیم  
و دعا گوایان بر جاده دولتی است مستقیم باز گیرند آینه اردو کعبه



از شر ابطال لغات و مرتب بجای آوردند خود زجای سهر و جو ز زمانه  
 زمانه را سبب نیاید **اما** اشک و گریه و غم و اندوه **بیت**  
 خری جو خا را بکل روی تو بودم ای کلک تو نیست فراموش عهد خا  
 معنی مایه فی الهی که میان منعت عالی نعمت مثل حال این نعمت  
 گردانند تا غم غریب معاودت سعادت معاودت یافته **ع**  
 گشت را گم جو دیگر درستان انجام داد و زمان حصول دولت موافقت  
 وظیفه نقدات گریه نه سید دل داشته بفرستیم اسکات عالی  
 منت آمدند **بیت** ای آفتاب ملک زمانه نور و امکیر **ع**  
 دی سیه خدای ز سبب بر مدار عقلم احمد کشت طراوت  
 در حبه اقبال و دولت از آفت زبونی و نقداب مصلوح و محوس  
 باد بایسته واکه الامجاد الالهی و انصیب **ع** ای الهی ای قدره  
 و نور علی ملک الموراره بدره جلالا را مخلصی از بند جان آوردند

خدای چون نسیم ربای جان روح پرور و روحانی مانند نسیم جانان  
 روح گستر موبه و دوی میگرداند و پرورد اخبار تو بود و نور و نور  
 خردانه و نور اشراف با نه شکر حضرت پروردگار مقدم سپردن ای سهر  
 توانم آلا و نگار نهایی **بیت** شکسته شد کل دولت بوستان امید  
 نشست باز سعادت آبرشیا را امید **ع** مرتبه میانش فصل الکی در رسم رطع  
 احوال و اوضاع انجایی نسیم اقبال و دانی ششم و خجسته آلا و دانی ششم  
**ع** بی روی تو بسلا کشتن کینه لاجرم طایر شوق از غصه بی صدای بدای  
 فصل کل و لایم عال بهار **ع** حاضر همه و تو غایب ای زریب بار  
 اینجا که تو نیستی ازینها چه شود **ع** و اینجا که تو باشی خود ازینها چه کار  
 در اطباق آفاق می افکند و بنوای لغت خرم آنروز که بازیم و جوی بر رخ  
 در محای کرب و غم پروای نبرم **ع** در بر و ازینها دولت بایس من فصل رتی  
 عالم اکسار آگاه و بجه اینها کوه است که این کینه را در جگر تمام بزار

زمان اختیار در دست بود و حاله بده جان که بود اما غایت منعت  
 بیاد و وصف برات که ادراک بشی اعلی مبارک که منصف ابواب دولت و  
 معین انوار سعادت عاقبت محسوس کرد **بیت** در کل و بسنه ام بخت خوش  
 باشد که منتهای منعت برسم **ع** شش در شرط ادبیت جوان تو کم بگویم از سربل  
**و انصیب** اعلی ایق لی شانه و رفوف الفتنه و کانه جلالا را  
 کمترین دولت و انصاف الاخص جانی خدای بعید اخص غم و خضر اغنی  
 بعید اخص مظهر مرقع و عود و صید و صبح شام بر باد است تمام  
 روح شاد گاهی ایام مواصفت کربایی این بیت میجو اند که **بیت**  
 عا خسته دل از درد داشت **ع** که دور وصل تو خوش عا بی بود  
 به شرح بر این وقت ایام مضائق و عرض غریب نوایب فلک و دانی  
 آنرا بخت و افسوس و لایکه فاق **ع** نوحی بهر ارباب کی طوفان و بد  
 من نوح نه فرار طوفان دیدم **ع** و بالجه **نظم**

از آن روز که گشتن تو دوست **ع** نه بسنه نهاده نه بالجه **نظم**  
 بهر شبنم که در وقت مجوسه قد **ع** نهاده و چشم جانان بین نهاده  
 سبب که از نیمی شام حیران **ع** بغیرت و در جان شیرین نهاده  
 اگر قصه در دو غم باز باشد **ع** بس عصا خورده که کین نهاده  
 و از جمله شد ای واقعات آنکه در دست بکرات خود را در هر و لا از راه  
 و ولادت که رخط علی کرد اینده و بشرب جوی آبرشیا جان حاشا شاق  
 مشرف گشته **بیت** کز سر دودل است آنچه من دارم و تو  
 یارب که چه فرقه است باین دودل **ع** و محقق آنکه کلک بدایع بحر و در کار  
 حدیث آنکه عا ازینجا چه بر جفت **ع** بیان آنکه جیل و فیه جهانه بود  
 بر در و دیوار مریدان نوشته حاجت بیانیست **ع** لا یخجل البصاح **ع**  
 شایسته طبع و کلام آورد تو خود کجی **ع** که انصاف کنی سوری و اگر سبک  
 ماسول آنکه بر خطاف گشته ایضا شمه از کای احوال سلا متی دانی مای



و کسبت انعام امور دولت و اقبال از مقام غایت ابرار و اسرار فزاید  
 که بچشمه سرمد نیشسته است منتظم روز و شب تا که از کوی تو  
 سوی شام آورده یک صبا بوی تو زیادت احوال جوان زمان حیات  
 طلی عالی ابر الابر عیاد وین دعا و عرس خلق چنان آیین باد  
**و احیاء** یا ایها الملک القدسی **یا کم** شرکتمونی کذا عهد الاحب  
 صور شبان و عدم التفت که از جانی زارت کاب استظهار نیست این  
 زمانه و اعلی قدر و بشارت علی الدوام نسبت بحال مخلص تمام شد بدو می افتد  
 فیما فیضه فی عرضها طول **یا** ای بر زلف نژاد الهای شفا قانی اسیر  
 مرکزت گذشت یاد در دندان و جگر **یا** وجود سوانق تقار حسی فی  
 و لو اختلف بدیجها از حال یا را فزیدیم و در سنای تیرم فارغ البالد  
 رافع الحال وین ویش نژاد سر کرد آینه و لبانی طرح نمودن  
 تر طریق و دستانت و نه شرم طهیلوی **یا** ولا نظرد الذین یوحدون ربهم الخ

و العیسی بریدون و وجه **یا** بره شیرین که زین که تو داری دادند  
 و لبرانی کوش سوی میدل و اید پیش **یا** بهر که زین نظری حتی اندازند  
 یا رشتان یکدانه در خانه پیش **یا** بی شبهه تدارک یا طهای حسنه  
 خاطر های گشته از محارم شیم ارباب که است **یا** و کن بشکرم لکما دعا با و اردا  
 علی الکید الحری لکلی صدیق **یا** کنز لطف یو گشته رادل دادن  
 اسید جان و توقع است که لعب ازین بران بسته که یکدانه گشته  
 و الهای خراب بر لال وصال ایث ز امور سیراب کرد و جراحات تمام  
 حواش ایام بر هم حجت و انضال الیقیم پذیرد جیب ذابانه **یا** بر طری  
 گذشته سوگن زما میر و دست رد بر سینه مستقران نموده فدا و نفع  
 اجره علی الله **یا** دامن کش از دست من ای سر و میدیش  
 زان روز که دست من و دامن تو باشد **یا** میخا که درج یا طهای  
 نماید ابرام موجب اعراض گشته طریق اختصار با دست زد یکمیدانه است

دولت رفیع الشان علی المورو الا زمان یا بنیده و نایند یا دالهی و آله  
 انجا را العباد و العیاد **یا** جان منی فی تو کی نالانی است  
 بشو ازانی چون حکایت یکید **یا** زان لب محو شکریا نده حسد  
 از جوامع شایسته یکید **یا** و طایف دعوات و ادرات و تحاشات  
 طلیات که نسبت از غرض اخص و مستحب کمال اخصا صخصا کرد  
 صحاب شریف کس تو زاده اعظم علی الاصل یکی الشیم مستخدم و ذرا را لا فاق  
 مستقیم امر العظام با لافاق **یا** سبیل آصف حجاب خواجیر احمد  
 وزیر مملکت کاریش سر سلطان **یا** دار قالی اقلال سلاله و افاض علی  
 زلال نواله سلاله لطف و مرتب داشته از حکایت شد اید شتی ق  
 و شکایت و قایع زان تراق که لا محاله بر صحنه خضر و اضر و اضر  
 اعراضی آفتاب بی نماید **یا** بر شتابان که زودانی که هر کسی کز تو  
 جدا شود کجا با رسد مرا خاش **یا** مدنی و دیار است که حکم الامور و غیره و غیره

منتظر وقت می باشد که حق فرصتی با جود ایام را که به غلطی داده است  
 رویدان فخر اقبال کند یا دیگر **یا** و ندان که کمال محب و رکورد  
 اما بیضی فخر ای **یا** فرشته ایت برین بام لاجورد آید و  
 که پیش دیده عقیده می کشد دیوار **یا** صراف او رکار دامن که انضار گشته  
 مانع برین آید هم سدا و من غلغم سدا **یا** خوشگن فرسنگ و حجاب  
 ذاب میگرد **یا** و ایتر ما با زاتم راست سبب **یا** **یا**  
 بگری ابراج با ناگشتی استغفر **یا** و ی ششم جون از مضیی نقصا  
 امری نغند بر رفته باشد جرتابوت قوان زمان باشد امید بک  
 کرم آلبی عرش نه آنکه از مکان شتر عین لطیفه صیتی ظاهر گردد که  
 در حق آن ادراک دولت شد به حال جهان آرای و سعادت محاوره  
 بهجت امرای حصول پیوندد و **یا** ذلک علی العیبه بر تصور حین تو بود که  
 چون ابرج با را دوسه روزی بر سر ضرورت من رفیق صبح و صرت



واقع شود برقرار بود و طیفه غایت و القات رعایت نموده ابرار کاس  
منقوع دارند و احیا به شرف **بیت** نغمه ای که از آن سلفی رسد به سبیل  
ملطفی که از آنش دامن شود جانی **بیت** نهادن نشان ظهور و مصداقات  
و موالات مدح و شهادت حسیه خاطر پریشان منزه و بی زای و بی کرم  
غریب هیچ چیز جان منقلب و مشغول نمی باشد که به مستلزم احوال  
مخایم و تائب خصوصاً در ایام ظهور حوادث و نوبت اما جزئیات  
توقع **بیت** ابری که کجاست به پیر از فیض جود **بیت**  
از نشکای حادثه یکدم در رخ داشت **بیت** و تا غایت **بیت**  
معلوم شد که آن یک روح جهان **بیت** با از به روی سرگردان میسازد  
خود و غیر بوده با نفعی که فرماید که **بیت** میان روح و بدن هیچ پیر از سال  
روا بود که یکبار منقطع گردد **بیت** ازین طرف یا **بیت**  
همچنان میاید تو ام و من جانت که بود **بیت** همچنان دیده دولت گران که بود

و مع ذلک **بیت** که با تو شست دست و آغوش تو آن کرد  
غنی تو سست تو آغوش تو آن کرد **بیت** بربادت اقطاب اسباب نبرد  
آفتاب دولت و سیه مرمت **بیت** تا خاله سیران بود از لطف لعل  
تا زلفش بدان بود از حسن و لری **بیت** تا بنده و پاسبان بود از لطف لعل  
**بیت** با دوسل تو جویند با یکدیگر **بیت** بر دل سینه جگر که چنان بگذرد  
حب مجوس و مخلص ایوس که دست نهادی در آنروای زوایا شد از این  
از شرف موصلت دستور زاده اعظم سلطان اعظم الوزار  
فی العالم تو حقه ایمان حضرت سلطانیه توجیه ارکان دولت  
آفتاب اوج دولت سبیل طیف **بیت** تا شرف چشم از این دیوان  
نقد نوین مالک و اثر سوزنک **بیت** صاحب کافی کفایت آصف جم  
قرن ایستالی با کلود زمانه و زار **بیت** کافه الزام فضل و احسان  
جسد لا یضرع و ایتالی نیاز حجب تا مگر استنشق روح **بیت** ای

لا حجب نفس الرحمن من جانب البین نموده بعد از اقامت مراسم خدایت  
جانی و لوازم ضراحت جنبانی در شای اعلا صیقل شوق انشای  
افشای لطیف عشق فزونی **بیت** فریاد زرد و غم عشق تو که در دل  
لم یبق من الصلح **بیت** تا دوستم ز سرگویی تو در **بیت**  
فی القلب فی العین **بیت** متواضع شلال احوال زان بهر حال  
تا آنکس که روزی غنی فراق مذاق او رسیده از بخت جام غم انجام  
شوریده حالان چه خبر یابد و آنکه شیشه خویش را بر آتش جانی خسته  
از حال روزگار سوختگان آتش اشتیاق کجا بوی **بیت**  
آنرا که شیشه جوشن خجسته اند **بیت** که بهر تو ام دیده چنان میگذراند  
و بی شیشه بعد از امان بصیرت این کمبهر را و جود غم زار مبرهن  
و دلای احضر **بیت** است بهر ناله محب صادق است که از رضای  
محبوب بهر اختیار خود پیر از دوا و با وجود تصور درست صورت **بیت**

خویش را ضمیر **بیت** شد دامن بوی که تو بخاطر **بیت**  
وزیر ادبی که حرف تو بود **بیت** بس مجلس میونر که از برک  
کل طری **بیت** ز کمر است نجاش که حضور خویش می جاده رغبت رای  
جهان آری فراموش شدن غایت ناوایی باشد و خاطر خبط را که  
از لطافت و نازکی بدل و جان نازنین در سبک روحی غفلت  
یکران جانی چون خودی **بیت** غمیه صفت عالی منت منحوس تن نهاد  
بی ادبی تواند بود **بیت** از دوست یکایک رت از ابله دویدن  
اکنون حکم فی کفی من غم نهاده میکی نظر بر وصول خبر فرخنده اثر است  
اگر حکم بکفر حکم سبیل حکم و چنانکه **بیت** خاطر عطر بران **بیت**  
که قدم در طری معاودت نهاده دیده رعد دیده را بکحل **بیت**  
درگاه دولت پناه کخی و نور گرداند **بیت** آن که باشد که نخواهد که نجات  
و اندر و فصل عظیم و اگر با مر فاشتر وانی الارض **بیت**











علم الله حاتم و کفی به شهید که نایره کشید با و کرد و مندی با در که سعاد  
 طاعت جابجالات ایاب بنویسد خداوندی ابدار تعالی که ترحمه احسانه  
 و وفقه لما حب و برضی مع انصاره و اعوانه بوجی اشتغال و التهاب فیه  
 اطفال آن سبیلاب دیده خوبار بگوونی توان کرد **بیت**  
 چشم که در فراق تو خیزد میکند **آیه** اکبریت که آتش دل تیزی کند  
 اما با تمام منتضیات تدویر جز ساختن و کد اخن چه تدبیر بقی الله  
 بایش و حکم بایزید و مع دلک اندک امید که درین حادثه باقی ماند  
 بسبب قرب موعدها و دلت کرای است که خاطر افکار را بگریز آوردی  
 ای که بظهور امید و ازین مودت و جودت تضرع نماید و چند ضابطه  
 خواهد بود پس ادا که ملاحظه صورت مصلحت از آینه صید منیر محو ماند  
 که خواست عاقبت آن طوری بقی دارد **بیت** عزیز از زلفش  
 چشم که در فراق تو خیزد میکند **دل روشن چشمه نور باد**

مراسمه از کمال درایت و نصاب پدایت انجمن جفا سازد که مخصوص  
 فرامید و از فقر خنات بی حاصل اجتناب نموده بحیات و محنت و طایلی  
 مقید و ملتفت نشوند تا مشتق که درین ملت جبهه تحصیل کلیات اخ  
 الزام نموده اند و ضعیف ضعیف که در **بیت** بسالین شوقمند در راه طلبی  
 کرده پرونا بنا بر هر که شد در بندایش **و التوفیق الایمانه توکلنا و اللطیف**  
 نیت از روی کجایی نه اوش **طاعت** دوری ندارم از خودم شای  
 اقسام با همو آینه که محب نیازمند بجان آرزومند از تادی مدحی  
 و تراخی با محبران مسطور زاده سپهر تاب دولت تاب در **درایت**  
 و کامکاری دری برج عظمت و بزرگواری لازال الفضل با سببی  
 بهشتی لاله عالی نیک به حال چشمه خاطر و نیزه روزگار که دست  
 بگریزد و در پیگرد جان زلفش **بیت** خوش صفا که در چشم تو نشاند  
 آینه نخبه روزگار زلف را نیت و ملازمت که در این که چند کسیت

بلبل جان افکار از شمیم کین بخت و بخت را محروم بوی نوا ماند  
 و بخای خار کینت و ادبار گرفت رشته بر شاخار کینت و اختلال  
 در حب حال بذر رستان سر آمدن کرد **بیت** بیای بلبل از حدرد ایست  
 ز جان برکش نوازی نوازی **بیت** برای ناکر کن از رفتن کلا  
 اگر از رده خار حبست **بیت** جو در رستخیز و کاه طوفان  
 قیامت می کند داغ جدایی **بیت** جان تاریک شد چشم آرزو  
 که رفت از چشم شوم روشنی **بیت** کون می گریم و بی جویش باز  
 که ای دولت کی زنی بای **بیت** بدر دل شمی صد بار کونم  
 بر روی که بودی شای **بیت** پیش ازین چند روز و مکتوب که کن  
 اخوان در محبت نوا بر غروب ارسال رفت بود که کمر از جانی برفتند  
 یش رت انتفاقی رسیده بترتیب جوانی اخلاص باید چون حدس  
 اینی مقدار بود جره حصول در حجاب شمع **بیت**

اگر سپیده و بان پریم **بیت** خراب شد زلف خانم که می پریم  
 از روشن و معین است که آفتاب عالم تاب هر چند دلال ارتقاء  
 صحوه پیش نماید فاضله آواز شربت با شرب و فراز زیارت کرد **بیت**  
 اگر دیوار در پیش است کوتاه **بیت** لذت آفتاب احسنه  
 چون موعدها و دلت کرای نزدیک سپیده دیده لب بر مصدوم  
 شرف است رجاءاتی که غریب بجماعت سلامت موق **بیت**  
 چشم از تاب بجزان ای غایب کمال **بیت** آشیان طوبیانی که شین می کنی  
 عونی آبی در جمع امور قرن روزگار شریف با دخی الحی و اسد  
**و ایست** ز زخمهای خود و شربت که شایم من  
 که از جبار در سر بود پوسته بالین **بیت** حربه غریب بر صفت صاحب  
 دعوات و عرض و خطای عبودیت مصفی نصیب شب سعاد آفتاب  
 جلالت انساب دستور زاده جهانیاں سر دفتر و زلف زمین فدایان



صدر جوده الحمد والاقبال بیت القصید فضل و افضال **نظم**  
جلال الملک فضل المصفا دارا فر **میرزا سزادان** سزور سز پرور  
بهر سز و صاحب دیوان دیوان **زعین** مردی دایم بدو ناظر ازین منظر  
نمیده دیده دوران نظیر او بدو نا **مایون** روی و روشن روی و گری جان  
ایده زانو و اندام و احوال کشیده المود **نظم** **نظم** **نظم**  
**کرم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
مرد و دخی و کر و بادی فانی عیبت بعبو ابرام معطوف میدارد  
و عب و حبه المواقف و احوال احوال **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
از روی تضرع و اتمال طریق این ندای سید که **نظم**  
جویند خیر و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
بیش نظر آنکه نامه نویسم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
بسیار بدو رو استیش **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**

ش

در شرح نامه دایم سخن جوید **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
دایم ازین برش راز را لطف کلم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
باقه العلی العظیم و الله العظیم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
قلت القات آنحضرت تجایی جان و دل که غایت صوفی امتزاج اب کل **نظم**  
نکلف آستان وزارت آستان بود و محاسب اوقات صرف مکاره  
از آن آستان به دایم در دین نرسالت نوده **نظم**  
دینی و دین ملازم این سز سز **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
را دای جویند خیر و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
بعایت بن غایت حضرت فیاض المواب **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
که بخیر و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
و بعد از آنکه نامه نویسم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
و چون غاصیل احوال که در سودای میگیرم **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**

و از بسیار اندکی متذکر و توفیر میان و میسر و تجربان سینه آید  
اولی آنکه بر وظیفه و اختصاص نماید **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
هر یک است خدایا سلامت و احوال **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
در ابراد اتم و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
کلامت لغاتی و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
دوم است تضرع و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
**نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
مربانی و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
فایز و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
جای و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
بخش و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**

که ایوان آسایش و دین سرای فانی و تنگنای عالم حسینی باشد **نظم**  
دینا سز دایم و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
و نازل روحانی که فیما بین **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
ساخته اند و دینا سز دایم و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
تا تجزیه و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
مرغان و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
و طالع و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**  
اما ارباب ظاهر که بواسطه حجاب صورت از شدت آن احوال  
خافتند از وقوع این حادثه نه چنان و چندان مضطرب و پریشان  
میشوند که نهایت بیان بدایت شرح شمه ازان رسد چون واقع شود  
عالی حضرت ولایت منزلت بدایت مرتبت خدایی چه معارف و مسکات  
قدس الهیه و اتم کشت دی **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم** **نظم**



و شعور لطیف و آثار اصناف آسمانی و طایف شکر شده  
 از جلال بیغ و آثار متفلسفه روی انوار از جانب حسانیات  
 گردانیده و بدیده بصیرت و اعتبار بنظر عالم ملکوت و مشاهد حال  
 و جمال حق الموت پرداختند **بسم** او نیست زانچه میل کردست خدای جرح  
 چاکل کند بحیب قهای لغای او **بسم** در بقای ذات مونس غبار محض  
 با دانهای جلدی خدای او **بسم** درین وقت که خبر حبیب این حادثه عظمی  
 که اعلیٰ بصیرتی است عام شایع حال جمیع افاضی و ادنی طایف اسلام  
 رسید اثر حدوث طامه بگری بر صفحات روزگار جهانیان ظاهر و کشف کرد  
 در غنیمت ایمان و جلال اسلام **بسم** در پیشه میر دروغ دین آگه  
 امانه توان ماسکه ابر کمان **بسم** بدست اجازت خلعت عتد حیرتی نیست  
 بعین خوش خوش که رضایم رفا **بسم** منهداد الهی بود سخنان ارجا  
 مرتضی اعظم رفته اعظم الصدوقین الامام سید جلال الدین حسنه را

در این وقت که خبر حبیب این حادثه عظمی رسید اثر حدوث طامه بگری بر صفحات روزگار جهانیان ظاهر و کشف کرد

جهت رعایت رسم میا زیندی متوجع بطنیه ولایت گردانیده شد که موت  
 مصروفه زانکه و اما لایزال چون نصیب العین غیر ممکن داشته نقش کریم  
 انما یوتی القابرون **بسم** بحکم حجاب برکنین خاطر پریشان نگار  
 این دنیا که لغای و ارشاد اعمار حضرت ولایت بنیست را که در ارباب  
 سپهر هدایت و ارشاد دند توفیق تو فیض و جبر حیل و انوار استخوان  
 ارزانی داشته لحظه لحظه از حیران اهل مواهب سبیه و جلای مرتب سبیه  
 محفوظ و محظی گرداناد انور رونق بالغا **بسم** خاک از نعت بخت کج در برش  
 جاوید باد در دو کسبه کوهرش **بسم** بالبنی و الله الطیبین  
**از جانب مولانا سید قوچنی سید نعیم الدین و سید سراج الدین سید**  
**الحکیم امیر شیرین قاضی سید نوشته و تفریق و الاشیان از امره بولایت**  
 قوم دل که در صد کوشش است **بسم** فارغ ز روح و نعت این تیر کفایت  
 عارف درین سربلای کس کرد جای **بسم** جای آفتابش جوهری امین است

رای سیم صفت و اندک برگزیده که بین جانش عظم سلطانه با او نشسته  
 خطاب با بنی آدم حکمت العالم لا یجکد خلوق لا حیثی از رانی داشته علوان  
 و رفعت منزلت او بر سر آردان تواند بود که ایوان آسایش زمین سرای عالم  
 و تنجای عالم حسانی باشد **بسم** دنیا بنده دایم خود بس محقر است  
 با افتاب شد تو از سبب بکرت **بسم** لاجرم در خورعت قناعت و رفعت شانین  
 منظر جهانی و منازل روحانی جاودانی که فیما بینشی الانفس و کلام الان عین  
 و انچه فیما خال دون ساخته اند و در ضیافتخانه و انچه بدعو الی السلام  
 ساطع فاکتد تا بجزین و لم بطر قالیتهون انداخته **بسم**  
 بیرون ازین تضرع بر لب و لبها سرغان میفرزن که گوشت از حد انتقار  
 و هر چند ارجح ازین منزل بر و رشت و طلال بآن نرست آه و فریاد  
 عید سعادت و محض اقبال اما ارباب ظاهر که بر سطر حجاب صورت از  
 مشاهد آن احوال فاعلمد از وقایع این حادثه جهان جمیع اند

در این وقت که خبر حبیب این حادثه عظمی رسید اثر حدوث طامه بگری بر صفحات روزگار جهانیان ظاهر و کشف کرد

مصنوب و پرشانی شونده که نهایت بیان مبدای شرح شمه از آن سید **بسم**  
 آنکس که جویس تو فیض جانند نیست **بسم** در پیش بنافض اندوه چهره خست  
 چون واقعه جهان سوز اعجاب سبب است انتساب هدایت انتصاب مولانا  
 و سید باقدوة العوالم کالین واسوة الکرام العرفین المحدثین قائم الاوار  
 با انوار لا فنی و المحظی من مورد الاسرار الامواتیه بالشرع الاصغی **بسم**  
 شه کای خرفان کلش از آن **بسم** در جرح امکان مد برج مشکین  
 قریش قریشی امی که آمد **بسم** چویم در شفق کاه سلاطین  
 ملی عطر رو بند حورانیت **بسم** غبار دایر رش بکسوی مشکین  
 قدس امیر المومنین و جلال مکان فی اعلیٰ علیین که بعد از تخیل سعادت موقوف  
 بطایف و آثار اصناف آسمانی که در ضمن انواع مبدعات و مخلوقات حکمت  
 و حیدم و طایف شکر شده از جلال بیغ و آثار متفلسفه که درباره اوزارانی داشته  
 روی انوار نه حسانیات گردانیده و بدیده بصیرت و اعتبار بنظر عالم ملکوت



جمال جلالی لا یوتیر دخت **نظم** او نیست زان قبیل که دست بجای جبرج  
 جا که کنج جیحی قای او **م** شد رفای دارند سفتی محض  
 یا دای قای جلالی قای او **م** علم او کی به شیدا کردین و افرید از انعام  
 می انعام نصیر و کسرت جاع **م** جاع که محی استیاق تو اندود سمل استیاق و اردو **م**  
 مصدوقه **م** انامه و انامه را جوی را نصیب العین غیر منبری باید داشت نقش کشته  
 انما یوقی الصابرون اجرم بوجاب بر کنین خاطر عین نکاش منبر باو الیهود  
 از دینارک و تعالی و ارشاد انار و فرزدان دوشند سعادتی را که سبای تر است  
 در زامیه طلع سبک و اخراج و لا یست جمعا الله بین الابرار و الا عاب  
**نظم** در زامیه طلع سبک و اخراج و لا یست جمعا الله بین الابرار و الا عاب  
 از زانی داشته نظر عظم از جرایم و ابرار سبیه و جلال را سبیه خط و خطی  
 اتم روف با لجا **م** خاک از نعت بر صفت کج در برش  
 جا و بد و عمر و با کثره کوشش **م** باقی واکه الطیبین الله سرین

از زبان تو ابراهیم **نظم** تو ای پسر زنده او که کنش باور بود و تو عزت  
**نظم** شمس شمس افیر رفیع الدین حسین بن امیر سید قریش  
 در خول شمس جرج و زبیر سینه جا که کرد **م** کان انما بلوح شرف من جا که کرد  
 زین خاکدان جو بر دل بکش عباد **م** بالی سده جله که جان پاک کرد  
 آمد خوان و رفت کی کز فراق او **م** چون غفر هر که داشت دلی جا که چاک کرد  
 و افرید جاسور و عالجی بسماکاب و ایت است جسد و الهام الکاملین زنده و ابرار  
 الهادی من تمام الاوار و الیابیه و الحقیقی من مودت الابرار سحانه قدر الابرار  
 و جیل مقامه فی اعلی سبیل که روی الفت از عالم جسمانی مصروف ساخت و بیکه  
 و سرشنیدی بنظره مناظر روحانی پرداخت **م** انامه و انامه را جوی را جوی  
 بیل باغ جنان بی وطن کرد **م** طوطی بیان ترنگ سخن کرد درین  
 ابغیر از سکو طین صبر و محی الدین و افرید صبحا و صبر و تصوریت نقش کرم  
 انما یوقی الصابرون اجرم بوجاب بر کنین خاطر عین نکاش منبر باو الیهود

در جمیع اوقات بر دعار دوام دولت سیر نجایم عالمی ابراهیم انما یوقی الصابرون  
 نصیر سبیل الله استعان علی مقصودین محاسن ان فرزند از جود و کرم و کرم و کرم  
 زاده ایام جود و تنهار اسباب بسیار در ظل شفت و در محراب عارف باقی دوام  
 و اورد **نظم** عمرش را زاده و برین نعمت سخن **م** و استم سبیل من ایتع الهک  
**نظم** از زبان خود انبیا **نظم** از زبان خود انبیا **نظم** از زبان خود انبیا **نظم** از زبان خود انبیا  
 قال انما یوقی الصابرون اجرم بوجاب بر کنین خاطر عین نکاش منبر باو الیهود  
 عالمی در خون شست از تر زان فراق **م** سبیل که طلع غم و اندوه است و در دل  
 سبیل و ان پایش رسید و بود و یک تر زو اندیشه در عین آن طلع منیر و نور  
 که ان حیرت و پرشانی بیخ که ام زلت و نصیر خود اید بود یا مقدره جبر صلیت و سکون  
 که کا خطای عالمی علی انصای محمد علی جمال الدین و الانامه عطاء الله سبیل  
 در انظار رفیع عارف و انظار و العالین در انظار اسلام سراه از ابرار و ابرار  
 و در و بافت و از مقصود آن جنین معلوم شد که انبار ملک عارف و رفیع و با شرف

و برین کی خطای صوف کرنا **نظم** در دل را از کرم جار چون ارمان نماند  
 تا کی زان که در آن و که در آن **م** ای صبا که خاک بر سبیل و وقت از انک  
 نقش آن سبیل که در آن **م** ای صبا که خاک بر سبیل و وقت از انک  
 سر و زانای دولت که در آن **م** ای صبا که خاک بر سبیل و وقت از انک  
 می بود که هر چند روز در موانع من بینا **م** ای صبا که خاک بر سبیل و وقت از انک  
 طالع منجم و ممکن خالص فی ان مشرف و مستعد کرد و چون خبر این واقع  
 دلسوز جا که از مسامح جامع این دیار رسیدند خندان سیلاب اندوه و تیر باوان غم  
 غالب و شکی که در کبر و بار و زوری هر کس بر سر و غفلت و غفلت و غفلت و غفلت  
 یا اطفا را بر او است سیلاب و دیه تو بنار تصور توان **نظم**  
 علی را جان از جبر و شرف **م** خاتمه عود جان یکباره و بر اشد درین  
 آفتابی بود درین شرف نگاه **م** آفتابی با کمان در خاک نهان شد درین  
 و یکس نبود که بود درین کام **م** زین صیبت آنچه خاک خوراسی شد درین



فما جود اظهار خیر و انرا طفرع بسان شرح و بیان شد و حق و مدح و  
نوسل و بسا بصیرت و ثبات و دل قوت و کمال ایالت **در** جای که بود ملک و بیرون  
کین و بسا جز سراجیه نام نیامدست **در** علی ایچ از سوان و دقت  
آنکه حضرت بنت حضرت ملک سیه ایالت و مستگاه مدوم ارکان  
الدول السلطانیة و ملاذ اعیان الحضرة المانیة لازل  
فی طلال الدول السلطانیة سینه و مکتبه عیار و تعالی  
احوال این ضعیف بسیار اظهار آثار غایت و محنت فرموده  
در سجد جامع که بر حاشیه نهرا بحبل محاذی مدرسه خلاصیه  
و خاتمه اخلاصیه از مینماست عت رفیع الشان است  
و ظایف ختمت کلام سجانی مرتب داشته تا انت لمر اکبر عالمی  
و اکابر نامدار ذوی القوت دار که بچشمه برابط حریفان و قدیم توفیق  
در یافت سعادت معاهدت بخاریم می بودند که بجایه حب الوطن و الامان

کلی

یکبار دیگر سبوی فرایسان گذرد **در** این تمیزت و در این مقدم بر پانصد و هشتاد و هشت  
الکامل العارف الکاشف ترف المله و الدرس حسن الراء عطا الشیخ زیدت  
میانه علی طار المایس برقرار بر عالی در توفیق و موعظت سخن که از این تمام  
تقدم بر پانصد و روز در دهان مهر مبارک ترتیب طوی جز که بر تمام  
پس از حصر و دست و اخلاص و افاضه حضرت سلطان حم جاهد اعظم سیاه  
و جویوش نهرا کمالی که شید اقدار جاهد با غفر و ترفات که از این  
و آشنند و دقیقه از قافای عیانت و رعایت فرمودند که شید اقدار  
در ذیل مضامین رعایت رابط قدیم و عدم کسب حقیق سالی از این  
بودند و شایع الله سبحانه که **در** رجب و رستم سپهر گشت و شیدت  
لا در این مقام که ذکر شمارود و ندیت لکرتا متقی ارحام باقی اندر روابط  
در تراب و ترقی خواهد بود **در** با عشق تو عهد جان منیا هست **در** محرم  
مایم و هم عشق تو با جانست **در** و پیوسته خاطر کسب سیرت و جاهد

انتهی



[illegible]







و هو العفو الرحيم اعني صاحب ديوان الممالك السلطنة الشاهنشاهی  
بالاستقلال سبقت منار شهاب الوزارة والامارة فوق سائر السجادة والاقبال  
من عرش الى سبقت دستور الحائزين وكهف الظلمين محمد اوجلا الله الذي هو  
الاتفاق بملامحة قس فضلا وافضل لا عياش لارباب المار حجة وزير عرش  
تسبيح **محمدي** مع شيد رايت خواجه رشيد رايت الكواكب اشد از منير كواكب  
عدل و احسنش كالمقا و جالسا سبقت حكم و منش زركستان و عيشه شاد  
المرتق من درجه الوزارة العالیه الى السی مراتب الوزارة العالیه الى السی مراتب  
الامارة بالاستحقاق والمقدم على اعظم ارکان الدولة الحافزة لوقوف  
والاتفاق المحجس في باب دولة موك الممالك متفرعين التفرع في باب  
زعمت الخلق اجمعين المرف بربارة تحت ائمة الهرام على ضلای الصدق والضمان  
والعائز بعبادة الشهاده مع سبقت آراء الصديقين والشهداء عياش الملك الدولة  
والدیش والمخارج ابراهيم الخوافي توفاه الله تعالى بقدره وسيد كوني لى درجته

ختم انما که بود ای تو جان با خردانه خورشید ز ابرهای تو علم چست است  
عالمی بایر شدن آمد بهر جا علی **بهت** بر سپه خاک شهید ان تو از افرانه  
ویدر روضه زرقیده و قریه المرحمة لا محاله وقعت من سبایه الرفیع و جی ابریش  
و این مکان نیایدی من قبل بهایمان الحال کل زمان **ست** بهر زمان  
کشتن اسپهان یار منزل شد **محمد** اند که هر روز خوش بر سر می دارم  
**ست** تقی الحق بن الیاس کما کما قال به الزلفی و حسن مؤید  
و مویگان انسان میوه لایقا **نیکو** عجب ای مامات احد **نص** مایون اتم ستم  
از اخلاص کعبه و انکم ایضا لا ترجون متغن شما و بیت بر انکه بر کرد که از ان  
عنایت الی مشور دولت و توسیع و رفعا بعمق فوق بعض درجا احصای  
علو شان و رفعت خزلت و مکان او بر تر از ان تواند بود که میدان رفیع  
ایران تمتع او عین برای فانی و مکنای عالم سپاسی باشد **ست**  
درین خواجه جواد دل بهم جوی دگر **برای** کن با بر کشید انفقور



فلمذ احقرت على رقت پستورافاق ملک و ملک الوزرا، والامراء  
على الاطلاق آصف سليمان بکمان فرمان فرماي ممالک ايران و توران **بخت**  
غياث الکون والذیاد والدين خواجه بلوچ که بجوي وزارت پسر پشورافاقي  
بعد که مدت حمل سال یکی پس از انروز و الاست اعتلال در مروت ملک علی سوم  
و یونیسون امارت از بدایت خاور تا نهایت باختر تا طم ششم بلاد و کانی  
قدم صدق و صفا در جرم جرم بنی السه اطراکم که متضمن اشارت شش در حکم انبار  
و متعاقب ان متواتر فراتر تومان یکی از غایب ابدال خود بدست تیرک از ایران  
بدارالامان آخرت فرستاد و می تراخی بر مرکب تبرکات نهادت بفرستاد  
حق لایانیم متوجسیم آباد و دارالسلام شد بکنند تعالی فی اعلى السع  
والشهاده والصلحین **د** درنا و دستور صاحب قران

وزیر جهان بخش کشورستان در پنج کوه گردن پنهان سپهر بنظرش در آئینه پدید  
 آید و در کس حجب و بلباس کج که یک جزیر زرد بر آید و چو جانا نایانند و با

بنده درود دل کنز نا کسب و کان دلت فی ایام مجادی النور بنده

مبستر در ایراد بعضی مقولات نزل آئینه طرب الیکثر نشانه

سلطان حسین میرزا در باب صیانت نفس ندرال که بواسطه آن نخل

آفت نیز نوعی معوض بود و میسید و از رحمت نایب شمارالافعال و احوال

ارباب خند و جش و اصحاب طرب و عیش و مباحراش خل بر در و معانیران حقیق

و متعطفان ز لای نشاط و نوبه میان انجمن افسا ط و بازندگان معطیات فرج انجمن

و گویند کان بهزیات فوق آینه و صاحبان محکات دلبسته و مریبانان است

وفا برسان میدان ملائمت و مبارزان نوک استیلا و عزت و دنیا بیکان

و شین و دم کشان لافکار زین بن بد اند که برخداصل و رسم نزل و چو حکمی و

کار فراموش و کجاست که بمقتضای حدیث المؤمنین عیب لغب و المناقب عیب است

چون خفا و استیلا از باطن و ظاهر بسندیده بغایب و حاضر است

از صلوات الله و تعالی بر خاندان و دل مدگی شسته مقصود است که بنوعی اقبال











در دریا بستان خواجه غیاث الدین محمد بن ابی بکر که نزد و نه راه  
 محمد الدین محمد از ولایت قندهار نوشته داده که این دو از زمان و کمال و در  
 ۳۰ جایی بود که اندیشید که می کند از علم انشا که حضرت من شده و انحصار  
 انصاف و باب و لایق و  
 این که خود را پس بر او تو قفا کمری  
 نویسی پس لعین آمده و زلف او  
 فی عقال غلط است این که کز لعین  
 دیدی افعال بدست از کجاستی که  
 نوبتانی که چنان می و زانست چیست  
 رشتن از دست خود یکدم موم  
 چرخین که نوبت من در خور طایق حیا  
 استری بن خمین لایق سنج و دم که  
 ای ز کوفه بر شکل تو با چندی  
 برین خود کفین کن و معاصی چون تو  
 از پس می جو تو که نشسته بد که مرا  
 هم نوبت می بر خفته اجد موز  
 بعد از این می تو چون در یک چشم  
 زان شمس تو سودای محال می یز  
 ای خنث که ترا گشت علی الطهری باش  
 غیبی خلق میگوی و جو که دم می از  
 جز زنی لاف می شیش آریان

رشتن از با کز زنجیران و باور بوی با کز زناد آتش کز شمشیر زناد  
 چند روزی که می نویسی بی غم خراشیدی زردی شصت و پیمای آن چرخ  
 بی تو خراج و بخت بیجا دست مفارقت مبدل گشته بود فرج بعد از شده  
 بعد از آن که پس نظر در زمین در آمده و جگر می جدا دیدم از کارهانی  
 و چون استماع افشا که بار دیگر زدی بگفت و ادبار میوی این بار آورد و ادوار  
 محنت در پیشانی و اندوه و پیر کردانی بر روی دل این سر خوانه گشتی  
 و ناله من ز کلب پیش از کجند و در فرده رسید که آن فردن نزد و  
 بی خط خجانی که در کار دیانت کرده نوبت در کردن از پیش الله اند  
 زان که قرب جرب با سابق و زخم شمشیر و سهاق طر فاده و طراز  
 ماده حله که مراست پدر پیر او بوده در حرکت آمده و هر که اندک  
 بر حجابی سخن خیار خبر معالک کنه باقی نمانده و در جویم پس سر که از راه  
 بسره افراست نجاست الحیراة او بر سده روده بدین چرخ







بعثت است بطهارت منظر گرفته در خانه عظمی رسید و از حدیثات  
اصدا و مرد و است اجدا و دست و پای گم کرده میگفت **بیت**  
ما طافت ابی بکر ان کی داریم **بیت** کسی که خراج دوم باری داریم اما خلاصه بکاره  
آن مرد که جگر و از ذکر خواره بگیم **بیت** عظمی علیه السلام خواب که عظمی را در  
و میگفت **بیت** هر که غم جهان خورد و کیر غم آن خورد **بیت** او غم جهان  
مخور کیر غم آن مخور **بیت** دنیا گری غم خوردن و خاطر آن در دل میگیرد اگر دست بخیز  
و ریش بر تنی نه میسر شود و ارا که دو شینه در قمار خانه بیاد آید و بکاره  
و بد و خور از این عبت در بدر باز و آلا ده بر سر نهیم و خورده که رسید  
نیشود بر بر عبت بخش کن فی الجمله ایشان در سخن و دند و محض لان کما یطای  
چندم غم دند و بزخم کوز بروست دم بدم و نفس نفس از حد و دست و پیرایی  
اسپال ایشان را با نیا و کوس آواز میزد و مکرر میگذاشتند که **بیت**  
زربا دید کیدمان زر زر **بیت** کشته شود از دست اندر خور **بیت** چون کمال پلید

بیت را بخت دید از بیم کز دحق **بیت** و کوز بروتهای بمطراق القمار  
حما لا یطاق **بیت** برخواند فرار برقرار گردید **بیت** و اکنون دور دست که چاییدن  
بطلب او بر گشته اند اگر آن در دست را خوانند یافت بخت کز خشن آمد  
شکافت و دیگران که در دست میگویند که مال حالتی نه بود و در وی  
بچارگان هزارا گشته باشند که خبر سیاحتی آن شوم دوری بر ما شوم **بیت**  
ای کاش این خبر کز نش بران رود **بیت** روی سیه کرد و خوشی کرد و  
انید که رسیدن کتوب را اثر افعال علی حاجی در شان آن حجت پرده ظهور  
رسید و بشد و مزه خوش را آستان کون آید و بریده **بیت**  
یارب این آرزو محصل **بیت** مردش مردن یک دال و تو بهیچانی **بیت**  
باز شورید و مجراول **بیت** مضی بذا کبوتر و چند که در نامه اعلان آن شغال  
چوننی که خن از حد است و خوار میار بنیادش را فیه مندرج بود و بدو دست  
بهیست بهیست **بیت** ترا باش این دور و بی در است **بیت** کز ناکار انگیزد اندر است



دم از شعر و دانش زنی شرم ترا باشا و کار جکار اگر باز کوی تبار ترا  
 شمارم نهان و آشکارا بدانی ز این زاهد بخش که لا محطی الاصل در ستان  
 نه این بس که دلال و متعاجی شکر که در پیش منی پدر بر پدر جز زما و  
 برادر و کیدی و کون داد بجای پدر او قرار کرد که این سید جوانی که کرد  
 پدر بر تو سیم بر اگاه جویم تو پس کان کنی نداد ترا یاد دارم که پیشتر  
 بری روز و شب چون کمال بجای رسید که من کار تو که اندیشه من بود عار تو  
 که شکست بر شدارم که خود را از امرش کشی تمام بدینا چندی گشت بر سر  
 مشغول که در هر یک گشت شنیدم که از بدید که تمام خورید لکلی که از هر زمان  
 نه ما کالیسیم نه در شین نه با چشم حار و مین بکمر و منی پسیم کرد  
 بری کرد که یک خورده منهای عالم بود که گشت ترا باشد این شیدا ای که گشت  
 زنی طعن بر مردمان در حال زمان رست این شیدا به زلال که کی منی شود بر قدر از  
 زار او و در سبب زنی ناز اگر چه نیست شکر حق که تو خج شش منی این

و که مردم دیده دارد و داد نه چون خبر برست فاد جهاجت که در من  
 شش سید قدر زو سلام مخوابست که خف و بیلاک درین پاک آن  
 به حیرت کاداکت تیرای کر احمد و کوزهای دست بلند که از او و غی و دستپان  
 و عرق کون بزه پرستان خرد پیش ازین ار پال کرد اند اما چون دارد و چلی  
 زیاد از این برادر و رسید خاطر اسوده داشته شش و سطر باشد که

عقرب کجای و افروخته مع الفراق و الزام رسیده  
 خواهند شد خایه که پس و حرف باند و سیرت بود  
 و زنگه منی او شود و نه زنگه کجای و او اول بود  
 و از این سید است متواتر و صوری  
 هر یک کوزگان پر در این لیان  
 در اشیا منی از اول  
 باد  
 م













ب. ۲۲۷  
۱۲۵

۲



